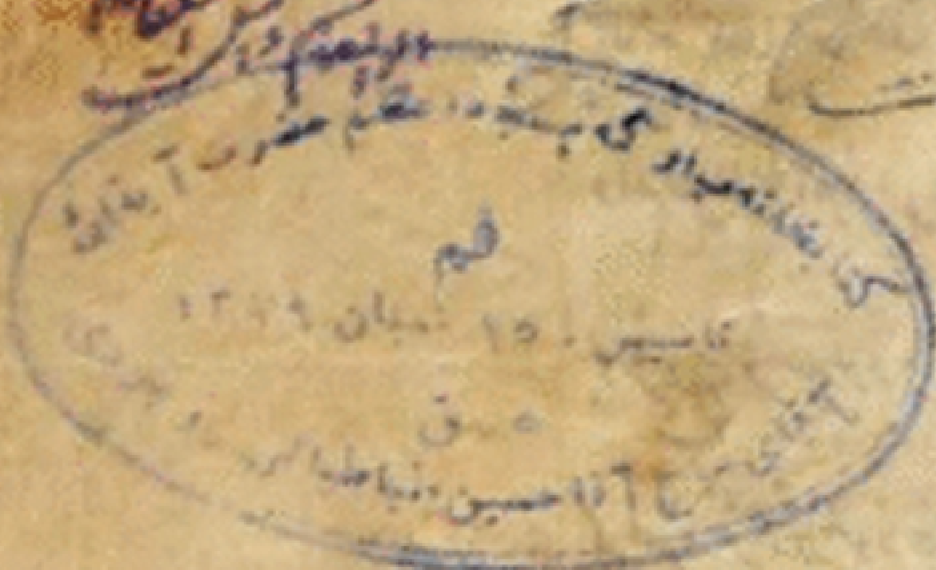


۱۵۸

نام کتاب
تاریخ ثبت دفتر ۱۷ ذوالقعده ۱۴۱۹
شماره عمومی ۴۴۹۶
شماره خصوصی

مختص کتابخانه مسجد اعظم - قم



هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا طریق العمل بنصب الاعلام والدلایل
واظهر سبیل الخیرات وبین السنن والشرایع والصلوة والسلام
علی افضل البریة واشرف الخلیفة محمد وآله ارباب الفضایل
والفواضل اما بعد چنین گوید اقل خلیفه حسن ابن محمد علی الیزدی که چون جناب
علامه العلمائی فخر المحققین وقدوة المجتهدین شیخنا العالم العامل الکامل سید محمد
دام ظله العالی امر فرمودند بترجمه اصلاح عمل خود بعد از ترجمه آن چون مشتمل بر مسائل کثیره
و فروع غریبه بود باعتبار بعضی قاصر از فهم اکثر عوام بود لهذا امر فرمودند
که آنرا نیز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروریه عامة البلوی نماید پس امتثالا للامر
العالی بانتخاب رؤس مسائل مهمه و فروع ضروریه از فتوای ایشان پرداخته آنرا رساله
قرار داده و چون ماخوذ از اصل آن که مصابیح میباشد آنرا مسمی بمصباح طریق
نموده و چون مقصود در بیان احکام طهارت و صلوة و صوم بود آنرا مشتمل بر سه

مقصد

مقصد قرار داده **مقصد اول** در بیان طهارت است و آن مشتمل است بر سه باب
باب اول در بیان وضو است و در آن چند فصل است **فصل اول** اموری است
که وضو بجهة آن واجب یا مستحب میباشد **بدانکه** واجب است وضو بجهة نماز واجب و بجهة مس
کتابت قرآن بعضی واجب دانسته اند و در آن حکم بوجوب اشکال است لکن حرام است
مس آن بر محدث و مستحب است بجهة نماز مستحب و بنا بر اظهر آنست و اما نماز میت پس واجب
نیست از برای آن وضو و شرط آن نیز نیست و هم چنین مستحب است بجهة مس کتابت قرآن اگر نیست باشد
و از برای دخول در مساجد و بعضی از مکان شریف را ملحق بمسجد کرده اند و مستحب است بجهة قرائت قرآن
و جماع کردن با زن حامله و بجهة خواب و بجهة طلب حاجت و بجهة جنب اگر خواهد چیزی خورد یا
خواب کند و بجهة دفن کردن میت و بجهة مسافری که خواهد وارد بر اهل و عیال خود شود و بجهة
جنبی که خواهد جماع کند و نیت قربت کند باید وضو بجهة نماز خواه نماز واجب باشد یا مستحب خواه
نسخه
وضوی اول نماز کرده باشد یا نه و در تکبیر نمودن بجهة یک نماز اشکال است و اگر وضوی
کند بنیت رفع حدث و بعد معلوم شد که وضو نداشته باشد پس اگر در وضو نیت وجوب
یا ندب نکرده بلکه بقربت تنها اکتفا کرده با آن وضو میتوان نماز کرد و اگر نیت مستحب
نموده پس اگر وضوی سابقش وضوی سنتی بوده نیز این وضو کافیست و الا احوط
شکستن وضوی دو مرتبه رفتن است و با وضوئیکه بجهة نماز سنتی رفع حدث نماز

مختص بکتابخانه مسجد اعظم قم

واجب میتوان کرد و همچنین با وضوئیکه بجهة قراءت قرآن و مس آن از اموریکه وضو بجهة
آن مستحب است لکن بشرط آن نیت نماز واجب میتوان گذارد و مثل این است اگر بجهة محض
طاهر بودن خفته ولکن احوط در اینها نگشتن و اعاده وضوست و اما وضوئیکه بجهة خواب
کردن خفته نماز با آن خلاف احتیاط است و حکم باستحباب وضو قبل از وقت از برای
تهیه نماز مشکل است لکن اگر نیت قربت تنها کند دور نیست که مجزی باشد **فصل دویم**
در بیان آنچه ناقض و شکننده وضوست و آن چند چیز است **اول** بول **دویم** غایط است
هرگاه از موضع طبیعی آید یا از موضعی که خلقت آید یا از موضع غیر طبیعی آید بانسداد طبیعی
و اگر علی سبیل شرط عادی شدن در اینجا نکرده اند و اگر از موضع غیر طبیعی آید و موضع
طبیعی منسد نشده باشد عدم نقض خالی از قوت نیست و احوط نقض است و اگر معده آلوده
بنجاست از مقعد بیرون آید چنانچه از برای صاحبان بواسیر اتفاق می افتد اگر نجاست
از آن جدا نشود نقض نمیشود **سیم** باد است اگر از مقعد خارج شود یا دیگر از فرج
زن بیرون آید ناقض نیست **چهارم** خواب است **پنجم** زوال عقل است **ششم**
استحاضه است هر قسم که باشد و همچنین خون حیض و نفاس نیز ناقض وضوست و موجب
وضو میباشد **و اما** مذی و بوسیدن زن و قهقهه و خفتن و مس فرج و بیرون
آمدن کرم یا سنگریزه یا هسته یا خون یا ودی یا وذی و نحو آن امور وضو را نمیشکند

نقض

فصل سیم در آداب خلوت واجب است در حین تخلی نشستن بطوریکه نبیند :
عورت او را کسیکه حرام است دیدن و اگر چنین کسی نیست پوشیدن عورت ضرور
نیست ولی پوشیدن از زن و کنیزی که جماع او جایز است واجب نیست و در معنی عورت
خلاف است و اقوی این است که عبارت است از قضیب و بیضتین و مخرج غایط و احوط
پوشیدن ناف تا زانو است و حرام است رو بقبله کردن و پشت بقبله کردن بدن
در فرج در حین تخلی و استقبال بفرج تنها بایدن نیز احوط ترک است و همچنین در استبرا
و اما در حین استنجا پس احوط این است که حکم آن نیز مثل حال تخلی دانیم و مکروه است رو بباد کردن
در حال بول و رو بقرص آفتاب و ماه کردن بمخرج بول در حال بول نیز مکروه است و همچنین
استقبال آفتاب و ماه در حین غایط و مکروه است بول کردن در زمین سخت و ایستاده
بلکه نشسته نیز با این حال و مکروه است بول کردن از بلندی مثل بامی یا بالای [illegible]
و بر آب مطلقا بلکه تغوط در آب ایستاده نیز مکروه است و در کوچه و شارع عام و کنار
نهرها و سر چاهها و در سایه هائیکه مترددین نازل میشوند و در زیر درخت میوه
دهنده و بر قبر و مکروه است بسیار نشستن در خلا و خوردن و آشامیدن در آن
و مسواک کردن مگر بضرورت و ذکر خدا کردن مکروه نیست و احوط این است که آهسته
ذکر بکنند و قراءت قرآن نیز ضرر ندارد و حکایت اذان نیز جایز نیست

بکراهت و مستحب است جستن و اختیار کردن مکان مناسبی جهت تخلی تا بکلیه از نظرها بپوشاند
و سر نفع و بر خشک باشد و مستحب است که تن خود را بپوشاند و در وقت رفتن پای چپ
خود را پیش دارد و در وقت بیرون آمدن پای راست را و اگر در صحرا باشد در وقت
تخلی اول پایی که میگذارد جهت نشستن پای چپ است و اول پایی که بر میدارد پای راست است
و ادعیه که وارد شده است بخواند و بعد از بول استبرا کردن را بعضی واجب میدانند
و استحباب خالی از قوت نیست و در کیفیت استبرا خلاف است اکثر بر آنند که باید سه
مرتبه مسح نماید از مقعد تا بیخ ذکر را بقوت پس سه مرتبه از آنجا تا سر آن پس سه
نوبت حشفه را بفشرد و بعضی گفته اند باید آنقدر دست مالد که آنچه از بول در مجرا باقی
مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود یا زیاد و این قول خالی از قوت نیست
اگرچه قول اول احوط است زیاده تنحنح سه مرتبه و اظهر آنست که فشردن و مسح بهر
انگشتی که باشد جایز است و بعد از استبرا اگر تری از مخرج بول آید و نداند که بول
یا نه پاک است و نه جهت خروج آن وضو شکستن باطل است و اگر شک کند که آیا استبرا کرده
یا نه حکم بطهارت آن بول مشتبه والحاق او بکسیکه استبرا کرده خالی از قوت نیست و واجب است
شستن مخرج بول اگر خواهد چیزی که مشروط بطهارت است بجا آورد و غیر آب آنرا پاک
نمیکند و استنجا آب بدو مقدار آنچه بر حشفه است کافی نیست و دو نوبت شستن آن

احوط است

احوط است و احوط از آن سه نوبت است و مخرج غایط اگر اطراف آن نجس شده و تعدی
خلاف عادت کرده باشد واجب است که آنرا نیز بآب بشوید هم مخرج را و هم اطراف
آنرا و اگر تعدی نکرده باشد مخیر است میان شستن بآب یا غیر آن از سنگ و کلوخ و آن
و اگر از محل آن تعدی کرده باشد و لیکن از محل عادت تعدی نکرده باشد بعضی تعیین
آب را لازم میدانند و بعضی او را مخیر میدانند و اول احوط است و اگر استنجا بآب کند باید
واجب است ازاله عین نجاست و اثر آنرا از این ببرد و مراد از اثر خورده هائیست
که اگر بآب غیر آب پاک نماید باقی میماند و ازاله رنگ و بو واجب نیست و در استنجا بسنگ
ازاله اثر نجاست ضرور نیست **و اما** چیزیکه استنجا بآن میتوان کرد پس باید آنکه معتبر در
آن چند امر است **اول** آنکه آن چیز نجس یا متنجس نباشد **دویم** آنکه از امور یکه
ازاله نجاست عین بآن نماید نباشد از قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه و کلوخ و مثل
سنگهای بزرگ که بعنوان نجاست را باین زایل کرد و مثل خاک و کلوخ آنرا از چیزهائیکه
بجهت **سیم** اجزاء آن نجاست را بر نمیدارد سیم آنکه سرگین و استخوان و
چیزهای خوردنی و تربت طاهره پیغمبر و سایر ائمه علیهم السلام و سایر امور یکه
احترامی در شرع از برای آن ثابت شده باشد استنجا بمجموع اینها حرام است
و اگر مرتکب این حرام بشود آیا طاهر میشود یا نه خلاف است و عدم حصول طهارت خالی

از نوره هست و سنگی استعمال شده اگر نجس نباشد استعمال میتوان کرد و احوط ترک آنست
و احوط اینست که این حجر که بآن استنجا میکنند خشک باشد و لکن لازم نیست و اگر به سه
مرتبه مالیدن عین نجاست برطرف نشود باید زیاده بمالد تا زایل شود و اگر بکمتر از سه
مرتبه زایل شود اکتفا بهمان قدر خالی از رجحان نیست لکن احوط تمام کردن سه
مرتبه است و در اکتفا بیک سنگ سه گوشه مثلا اشکال است احوط اینست که بآن اکتفا
نماید و مستحب است که اول استنجا از مخرج غایط نماید و در مخرج غایط جمع میان آب و
غیر آب نماید و اگر جمع نماید اختیار آب نماید و مکروهست استنجا بدست راست و
بدستی که در آن باشد خاتمی که اسم خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام یا حضرت
فاطمه علیها السلام بر آن نقش است و این در وقتی است که ملوث بنجاست نشود
و الا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بداند و بقصد اهانت چنین کند کافر میشود فصل
چهارم در کیفیت و آداب وضوست بدانکه واجبات وضو هفت است اول نیت است
پس اگر در حال غفلت بجا آورد عملش صحیح نیست و واجب است در آن نیت قربة
پس اگر بجهة ریا بجا آورد وضویش باطل است و اگر از خوف عقاب و امید ثواب
بجا آورد عملش صحیح است اگر نیت قربة حاصل شود بنا بر اصح و اگر ضم نماید نیت
ریا را با قربت پس اگر باعث اصلی ریا است یا اینکه ریا و قربة مساوی است و هر دو

باهم

باهم داعی بر عمل شده باشند پس وضویش فاسد است و هرگاه با هم داعی بر عمل شده باشند
اما اگر نیت و داعی اصلی قربت باشد و لکن ریا نیز با آن ضم شده جماعتی از علما آن عمل را
نیز فاسد میدانند و آن احوط است لکن صحت متجه است و در این صورت در جمیع عبادات
در این احکام حکمش حکم وضوست و اگر امر راجحی را با نیت قربة ضم نماید مثل
کم خوردن در روزه و اعلام در تکبیر در صحت اگر مقصود اصلی قربة باشد و الا
فلا چنانچه قول است و احوط فساد است و اگر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است
مثل سرد شدن بدن در غسل یا وضو مثلا اگر باعث اصلی قربة باشد صحتش صحت
بعید نیست و آیا لازم است قصد وجوب در واجب و ستحب در مستحب یا نه اقوی اینست که ضرور
نیست بلکه قربة تنها کافیست و همچنین واجب نیست قصد رفع حدث و مباح بودن
نماز مثلا بنا بر اقوی و لکن احوط است و واجب است که مقارن باشد نیت در نزد شستن
اول جزء از رو و اگر مقارن نماید با شستن دست قبل از شستن رو که سنت است
یا مقارن با مضمضه و استنشاق نماید نیز کافیست و واجب است استمرار حکم نیت و اقوی
اینست که نیت عبادت است از داعی و باعث بر عمل پس بخاطر گذرانیدن ضرور
نیست دوم از واجبات وضو شستن رو است و حد آن بحسب طول از رستنگاه
موی است تا زنخ و بحسب عرض هر قدر که فرو گیرد آنرا انگشت ابهام و انگشت میانه

پس اگر از طرف زنخ او موی رسته باشد تا اواسط سر او را نیز از نزع مکتوبه شستن
آن لازم نیست و کسیکه زنخ او موی برآورده باشد یا پیش سر او موی رسته
باشد و یا گنجشک بسیار بزرگ باشد یا بسیار کوچک در همه رو رجوع
بمستوی الخلقه میکند در زیاده بر آنچه گفتیم از رو و واجب نیست شستن آن اگرچه
بعضی مواضع سابق حکم بوجوب کرده اند و لیکن بهتر آنکه پوشیده باشد از موی
ریش یا موی ابرو و مژگان و کهوان شستن آن واجب نیست خواه موی تنک
باشد و خواه انبوه و اما اگر لب شده ظاهر باشد از میان مو پس اگر در شستن آن
محتاج تخلیل نباشد آنرا باید شست و الا فلا بنا بر اقوی شستن آنست سیم
از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر انگشتان و مرفق را بالاصاله
باید شست و قدری زیاده تر از آن من باب المقدمه باید بشوید و واجب است در
شستن رو و دستها ابتدا کردن از اعلا و بعضی ابتدا بالاعلا در هر جزئی
از اجزاء رو و دست را لازم میدانند و آن احوط است و لکن ظاهر کفایت
ابتدا بالاعلا در جزء اول و اگر مانعی از رسیدن آب به بشره رو یا دست
باشد آنرا ازاله نماید یا حرکت دهد تا آب بزیر آن برود و چرکهای زیر ناخن
احوط ازاله آنهاست و لکن عدم وجوب خالی از قوت نیست و اگر موی دست بسیار

باشد

باشد که محتاج تخلیل باشد و در رسیدن آب به بشره احوط تخلیل کردن است و دست
کشیدن و در دست مالیدن بر دست واجب نیست و جایز است فرو بردن عضو در آب بعوض
آب ریختن و شستن اعضا واجب نیست الا یکمرتبه و دو دفعه مستحب است و مستحب است
از برای مردان در شستن دستها که در شستن اول ابتدا از ظاهر ذراع نماید و زنان
بعکس آن و جمعی در شستن دوم حکم را منعکس میدانند یعنی ابتدای مردان باطن
و زنان ظاهر چهارم از واجبات وضو مسح سر است و مسمی کافیست و احوط مسح
بقدر سه انگشت است و مسح مؤخر سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نمود و لکن
لازم نکرده است که مقدم بر پیشانی را مسح نماید اگرچه احوط است و ابتدا باعلی در
مسح احوط است و عدم وجوب آن خالی از قوت نیست پنجم از واجبات وضو
مسح پاهاست از سر انگشتان تا کعب که استخوان برآمده و در پشت پاست و ابتدا
بسر انگشتان احوط است لکن عکس نیز جایز است و در عرض مسمی کافیست و در
طول کافی نیست بلکه باید بقدر خطی از سر انگشت تا کعب لااقل مسح کرده
باشند و واجب نیست که آن خط راست بوده باشد و احوط اینست که بباطن دست مسح
نماید و جواز مسح سر و پاها را بیکدست خالی از قوت نیست و لکن خلاف احتیاط است
و باید مسح بتری آب وضو باشد و با آب تازه جایز نیست و اگر تری آب وضو

بر دست نمانده باید از محاسن آب گرفت و مراد از محاسن موی ریش و غیر آن است
نزد بعضی و بعضی ابرو را نیز داخل کرده اند و بعضی از سایر مواضع وضو نیز جایز دانسته اند
و فرقی نیست میان موهای ریش که از ذقن بیرون آمده باشد یا نه بنا بر اجود و اگر
در دست تری نباشد جایز نیست که از مواضع دیگر افتد باید و اگر تری در
مواضع وضو نمانده باشد وضو را از سر میگیرد و اگر ممکن نشود مسح بتری آب وضو
اصلا ممکن نشود در وجوب تیمم یا وضوی با مسح باب جدید خلاف است و احوط
جمع است اگرچه قول ثانی خالی از قوت نیست و اگر بر محل مسح رطوبتی باشد اگر
رطوبت زیاد نیست که اگر بر روی آن مسح کند نمیگویند که مسح باب وضو
کرده باید آنرا بخشکانند و اگر صادق باشد خشکانیدن ضرور نیست و واجب است
مسح نمودن بر بشره و مسح بر حایل جایز نیست بدون ضرورت و مسح بر موی
پیش سر که از حد سر نگذشته باشد جایز است ششم از واجبات وضو
ترتیب است واجب است مقدم داشتن رو بر دست راست و آنرا بر مسح سر و آنرا — و دست راست بر دست چپ
بر مسح پاها و مسح پای راست را بر چپ بنا بر اقرب و اگر ترتیب را فراموش
کند بر میگردد و جزوی را که فراموش کرده بجا می آورد با ما بعد آن تا ترتیب بعمل
آید بشرطی که موالات بهم نخورد و اگر رو را شست و دست راست را فراموش نموده

دست

دست چپ را مقدم داشته پس دست راست آنها را بشستن که خلاف میکنند و دست چپ را دفعه دیگر
میشویند نه اینکه هر دو را دو مرتبه بشویند در سایر اعضا نیز همین حکم دارد و اگر ترتیب را
فراموش کرده باشد در اینجا **هفتم** از واجبات وضو موالات است و ظاهر اینست که
آن عبارتست از اینکه عضو بعد را پیش از خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید
پس اگر جزوی از اعضای سابقه قرینه تری نمانده وضو باطل است خواه عمدا یا جزافا یا جهلا — یا بعیده
باشد یا سهوا و اگر در اثنای شستن عضوی جمیع اعضای سابقه خشک شود ضرر ندارد
فصل پنجم در بیان احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو اینکه خود مباشر
افعال آن شود و نتوان گرفت پس اگر دیگری روی او را بشوید مثلا یا او را مسح کند به نیابت — و در ضرورت او را کسی خارج
او وضوی او باطل است و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است بلکه واجب است
و اگر موقوف باجرت باشد باید داد مگر اینکه متضرر شود از آن یا اجحاف در آن شود
و نیابت در نیت جایز نیست در هیچ حال و مکروه است استعانت در وضو و مراد از آن
طلب کردن آب است یکی است مرد است بجهه شستن و استعانت در آب آوردن و گرم
کردن مکروه نیست و اگر شک کند در فعلی از افعال وضو آن فعل را با ما بعدش بجا می آورد
اگر موالات فوت نشود و اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک کند در فعلی از افعال وضو
التفات بآن شک نمیکنند مطلق خواه شک بجزو آخر باشد یا غیر آن خواه در مکان

طولی گذشته باشد باید بنا بر اقوی لکن در جزء آخر التفات بجا آوردن آن جزو است
تا از جای خود بر نخواسته و همچنین اگر زمان طولی نگذشته باشد و شک در نیت
مثل شک در سایر اجزاست بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است و اگر طهارت بجا آورد
بعد از آن شک نماید در حدث شک در حدث اعتبار ندارد و اگر در وقوع طهارت شک کند
بعد از حدث باید طهارت بجا بیاورد و همچنین اگر داند که هر دو از او حادث
شده و نداند که کدام متقدم بوده و حیث اثر آن دو حالت را نداند و همچنین
اگر بداند بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است **فصل ششم** در بیان احکام جبایر است
بدانکه بر موضعی که باید شست اگر جبیره باشد و ممکن نباشد شستن آن موضع
بکندن یا بفرو بردن آن عضو در آب یا مکرر ریختن آب بر آن باید اطراف
آنرا بشست و روی آنرا مسح نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه
آن موضع شکسته باشد یا زخم باشد و چیزی بر آن بسته باشند یا مالیده باشند
و اگر آن موضع چیزی بر آن نباشد و نتوان آنرا شست اگر تواند روی آنرا مسح
میکند و اطراف آنرا میشوید و اگر نتواند چیزی بر روی آن میگذارد و آن چیزرا
مسح مینماید و اگر توان آن موضع را شست که بر آن جبیره میباشد یکی از طریقه
گذشت باید آنرا بشست و احوط اینست که اگر تواند آنرا بکند و آنرا کنده بشوید

و اگر جبیره

٨

و اگر جبیره در محل مسح باشد با امکان بر جبیره عضو مسح میکنند و با عدم امکان اگر تواند
آب بر آن بریزد تا بمحل برسد جمعی تکرار آنرا بجهت رسیدن بمحل لازم میدانند و آن
خالی از قوت نیست و احوط جمع میانه این و مسح بر جبیره است و اگر آن نیز ممکن نباشد
باید مسح بر جبیره نماید و اگر جبیره نجس باشد احوط اینست که بر آن با همان حال مسح کند پس آنرا
بشوید و چیز پاکی بر آن گذارده باز دیگر بر آن مسح کند و بر جبیره که در محل شستن است
احوط اینست که مجموع آنرا مسح نماید و اکتفا بمسمّی مسح خالی از قوت نیست و اگر خواهد
همه آنرا مسح کند خلل و فرج آنرا ضرور نیست که فرو گیرد بمسح و اگر بر موضع تیمم جبیره باشد
بر روی آن مسح مینماید اگر نتواند کندن آنرا و احوط جمع میانه تیمم و وضو یا غسل است در
صورتیکه جبیره بر آن نباشد نیز احوط جمع است و کسیکه وضو با جبیره ساخت یا بطریق
تا و در صورتیکه جبیره برای شرط
تقیه وضوئی ساخته پس عذر او برطرف شد ظاهر صحت وضو است و اعاده لازم نیست
باب دویم در بیان غسلها است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان جنابت است
و در آن سه مقام است **مقام اول** در بیان جنابت است و آن حاصل میشود بدو چیز **اول**
خروج منی از قبل مرد و زن مطلقا در خواب یا در بیداری با اختیار یا بغیر آن و در آن شهوت
و جستن که شرط نیست و اگر در خواب دید که محتلم شده لکن بعد از بیدار شدن چیزی ندید
بر او غسل نیست و اگر مشتبه شود بر او که آیا آنچه از او آمده منی است یا نه بعضی از علما

علامت را معتبر میدانند و احوط اینست که با علامات غسل نماید و آنرا شکسته وضو
بگیرد و علامات فتور بدن و جهنده که شهوت میباشد و بعضی بو را نیز معتبر میدانند یعنی که
بو مثل بوی خمیر مایه تر یا شکوفه خرما باشد **دویم** داخل کردن حشفه است در قبل یا دبر
زن یا مرد خواه در خواب باشند هردو یا یکی یا بیداری باشند خواه در غفلت باشند
یا در مستی یا هوشیاری بالغ باشند و بمجرد دخول غسل بر فاعل و مفعول واجب میشود
و خواه انزال بشود یا نه و باطن بدخول غسل واجب نیست ولکن احوط است و ادخال
بعض از حشفه موجب غسل نمیشود و اگر قبل از بلوغ وطی کنند یا کسی با او وطی نماید
جماعتی تصریح کرده اند بوجوب غسل بر او بعد از بلوغ و آن احوط است و همچنانکه
نماز موقوف است بر غسل جنابت همچنین روزه ماه رمضان نیز موقوف است
بران و باقی ماندن بر جنابت تا صبح عمدا یا عن غفلت در روزه میشود و ملحق برمضان
میشود دم در این حکم قضای آن و اما سایر روزه های واجب اظهر اینست که
ملحق برمضان نمیشود و در این حکم و واجب است واقع ساختن غسل
جنابت را در شب در ماه مبارک لکن خلاف است که آیا وقتش مجموع شب است
پس در مجموع شب نیت وجوب غسل میکند یا آنکه وقتش جزء آخر شب است پس
وجوب مختص بآن جزء است تفصیل مقام اینست که اگر آن جنابت قبل از نماز واقع

شده

شده غسل را به نیت وجوب بجا می آورد و نیت اباحه نماز را اگر لازم دانیم باید
کرد و ضرور نیست نیت آنکه غسل بجهت نماز و روزه هردو میباشند خواه آن نماز نماز مغرب
باشد یا عشا یا نمازی که بنذر و شبه آن واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده
باشد به نیت قربة الی الله میتوان کرد و لکن قول باینکه مجموع شب وقت غسل است
خالی از قوت نیست **مقام دویم** در بیان کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل
چند چیز است **اول** نیت است و واجب است در آن قصد قربة و گذرانیدن آن در
دل ضرور نیست **و اما** احوط است و همچنین نیت وجوب در واجب و ندب
در مستحب ضرور نیست بخصوصه لکن احوط است و نیت رفع حدث و مباح
بودن نماز مثلا ضرور نیست لکن احوط است و تعیین اینکه این غسل بجهت جنابت
مثلا یا غسل بجهت حیض است ضرور نیست پس بدون تعیین سبب غسل صحیح است و
زن مستحاضه و هرکه حدث از او قطع نمیشود نیت رفع حدث نمیتوانند نمود و اگر
نیت مباح بودن چیزی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز و طواف یا نیت مباح
بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن مستحب است غسلش صحیح است اما اگر نیت مباح
بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن نه واجب میباشد و نه مستحب غسلش صحیح نیست
دوم واجب است مقارن ساختن دل که مستحب است قبل از غسل با مضمضه و استنشاق

نیت کند نیز صحیح است و تاخیر نیت از شستن سر جایز و در غسل ارتماسی نیت را
نزد اول جزئی از بدن که داخل در آب میشود باید کرد بنحویکه بتبع جزء بدن بدون فاصله
داخل در آب شود و اگر غسل را با موالات بجای آورد واجب است استدامه نیت
تا آخر آن و اگر موالات بجا نمیاورد و کذا باید بکند نیت نیز در شستن آن
جزء موخر را اگر به نیت اول غافل شده دویم شستن سر و گردن است
سیم و چهارم شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن کافیست
و باطن را شستن آن ضرور نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع بعرف میشود
و اگر در جزئی شک کند که آیا ظاهر است یا باطن باید آنرا بشوید و جایز است در
غسل ترتیبی اکتفا باقل شستن که بطریق روغن مالیدن و بکمتر جایز نیست
و در فهمیدن اقل شستن رجوع بعرف میشود و اگر شک در حصول شستن نماید
اکتفا بآن جایز نیست پنجم ترتیب است اگر غسل ترتیبی باشد باید ابتدا سر را
بشوید پس جانب راست را پس جانب چپ را و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا
بآن غسل جایز نیست خواه از روی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو
یا از روی جهل و در نفس اعضا ترتیب نیست پس ابتدا باعلی لازم نیست و لیکن ناف
تابع جانبین است یعنی نصف آن از جانب راست و نصف از طرف چپ میباشد

وهمچنین

۱۰

وهمچنین میفهمیم لکن احوط شستن مجموع آنست با هر یک از دو طرف و آیا
آلت مرد و فرج زن و دبر و ناف و هر چه متوسط میان طرفین است حال
آن حال بعضین است که باید تقسیم نمود با هر طرف را بعضی باشد یا
مخیر است میان آنکه آنها را از هر طرف که میخواهد بشوید اقرب [illegible] و اولی
شستن آنها است با هر دو طرف و هر عضو را که میشوید واجب است قدری از
عضو دیگر را نیز بشوید تا یقین حاصل شود بشستن همه این عضو و مجموع گردن
از سر است و آنرا باید شست و ترتیب میان سر و گردن نیست بدانکه
غسل بر دو قسم میباشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت و دیگری ارتماسی
عبارت از آن است داخل شدن در آب دفعتاً و مراد از دفعتاً دفعه
عرفیه است یعنی در عرف گویند که بیکدفعه در آب رفت نه دفعه حقیقیه پس اگر
جزئی را داخل در آب کند قدری صبر کند و بعد جزء دیگر را و همچنین تا جمیع
اجزاء اعضا را بدفعات داخل در آب نماید غسلش فاسد است و در غسل ارتماسی
ترتیب ساقط است و جمیع غسلهای واجب و مندوب را بارتماس میتوان نمود و در جمیع
حالات و نزدیک بودن ملکانه که اینها تا بچه و در نیست پس اگر از بالای خود را بزیر
اندازد در آب غسلش صحیح است و اگر در میان آب باشد و خواهد غسل

ارتماسی نماید بیرون رفتن از آب ضرور نیست بنابر اقرب خواه آب تا زانو
باشد یا بیشتر یا کمتر و بالجمله معتبر صدق ارتماس و فرو رفتن در آبست و در
اینحال باید پاها را حرکت دهد تا آب جمیع بدن را فرو گیرد و غسل ترتیبی افضلست
از ارتماسی و واجبست تخلیل هر چیزی که مانع است از رسیدن آب به بشره
و چرک زیر ناخن حکمش در وضو گذشت و اگر باید تخلیل نماید و در غسل ارتماسی آیا
باید در زیر آب تخلیل نماید یا در زیر و بیرون آمدن نیز میتواند نمود معتمد آخرست
و موالات در شستن اعضا در غسل شرط نیست بلکه در اجزا نیز شرط نیست پس
اگر سر را در صبح بشوید و باقی بدن را در آخر روز غسلش صحیحست اگر حدثی در
آن اثنا از وی سر نزده باشد و موالات اگر چه واجب نیست لکن سنتست هم در
اعضا و هم در اجزاء اعضا و موالات سنت موالات عرفیه است و اگر شستن اعضا را
از هم جدا انداخت پس اگر مثبت بر نیت است که شستن جزء تاخیر انداخته را بر کنت
بشستن بجهت غسل مینماید حاجتی به تجدید نیت نیست و الا لازم است بنابر اقرب و موالات
اگر چه بالذات واجب نیست لکن سببست که بالعرض واجب میشود مثل ضیق وقت
و نحو آن و واجب نیست در غسل مباشر شدن مکلف خود بشستن جمیع اعضا واجبه را
و ممنوع شدن غیر مباشر شدن دیگری در گشتن بعض موجب فساد غسلست و اگر

ضرورت

مختص ... کتابخانه ... مسجد اعظم - قم

ضرورت داعی بشود جایز است مباشرت غیر بلکه واجبست و اگر موقوف بر اجرت باشد
لازم است و نیت خود را میکند در این صورت و استعانت بر وضو غسل مثل آب ریختن
مکروه است بنابر اظهر که دلو آب دادن گرم نمودن آن و نحو آن مقام سیم در احکام
غسل است بدانکه شرطست در صحت غسل اینکه آبی که بدان غسل مینماید پاک باشد و اگر
نجس باشد غسل فاسد است خواه عالم بآن باشد یا جاهل و باید آن آب پاک کننده
باشد و باید آب مطلق باشد و مباح باشد و اگر جاهل بغصبیت باشد غسل صحیح است
اگر چه مالک مستحق عوض میشود و آب وضو نیز در این احکام چنین است و اقرب اینست
که مشروط نیست طهارت اعضا خواه غسل ارتماسی باشد یا ترتیبی خواه با آب کثیر
غسل کند یا با آب قلیل پس یک شستن بجهت رفع حدث و خبث کافیست پس اگر
نجاست بیک شستن زایل شود زیاده بران لازم نیست و الا یکدفعه دیگر بشوید بجهت
پاک شدن اگر چه بعد از اتمام غسل باشد و آیا آبی که قصد رفع حدث و خبث بآن
کرده در سایر اعضای طاهره استعمال میتوان کرد یا نه اقرب اینست که اگر نجس شده
نمیتواند و الا در آن اشکالست و احوط اجتنابست بلکه احوط اینست که محل غسل پاک
باشد قبل از شروع بغسل و اگر در اثنای غسل نجس شود محل غسل باطل میشود اگر چه
طهارت محل را شرط دانیم بلی واجبست بنابر این دو شستن یکی بجهت رفع حدث

نه باظهر م

و دیگری بجهة رفع حدث و بنا بر مختار رکن نیست کافیست بطریق تداخل و وضو نیز ملحق بغسل میباشد در حکم طهارت محل بنا بر مختار و اما بنا بر قول بوجوب تطهیر محل غسل قبل از آن احتمال عدم الحاق وضو بغسل در غایت قوت است و اگر شک کند در شستن عضوی از اعضای غسل پس اگر شروع بما بعد آن نکرده باید آن عضو را بشوید و ظن لاحق نمیباشد مطلقا بلی اگر کثیر الشک در آن عضو باشد التفات نمیکند و اگر در غیر عضو کثیر الشک باشد احوط اینست که التفات نماید و اگر بعد از شروع بعضو دیگر شک کند آن عضو را با مابعدش بعمل می آورد و اگر بعد از فراغ از غسل شک کند در جزوی احوط اینست که شک او اعتبار ندارد مطلقا لکن اگر شک بجزو آخر تعلق گیرد عدم التفات بشک محل اشکال است و احوط اینست که آنرا بجا آورده زن نیز غسل جنابت را مثل مرد بجا می آورد بهمان کیفیت که گذشت بلکه غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت را نیز بهمین کیفیت میکند مگر آنکه وضوئی قبل از آن باید رفع حدث و اما واجب است بر مرد دادن قیمت آب بزن جهت غسل او یا نه در این تامل کرده اند و بعضی بعدم وجوب التفات کرده اند لکن گفته اند یا باید آب را برای او آورد یا او را بگذارد که بسوی آب رود مبحث حیض عبارتست از خونیکه از فرج زنان آید بعد از بلوغ و قبل از سن یأس که غالبا متصفست باین صفات که رنگ آن یا سیاه

یا سرخ

یا سرخ و غلیظ و گرم میباشد و بقوت بیرون می آید و با سوزش میباشد که خداوند جلیل آنرا بجهة تربیت طفل خلق کرده و در رحم است آن غذای طفل میباشد و بعد از تولد مبدل بشیر میشود و از پستانها بیرون میآید که طفل بآن تربیت مییابد و خونیکه پیش از نه سال دیده شود حیض نمیباشد اگرچه بصفات خون حیض باشد و همچنین اگر بعد از سن یأس خونی به بیند آن خون حیض نمیباشد اگرچه بصفات حیض باشد و حد یأس پنجاه سال است و در غیر قرشیه و نبطیه و شصت است در قرشیه و نبطیه بنا بر اشهر و اظهر و اما مراد از پنجاه سالی یا شصت سالی حقیقت است که اگر یکروز از پنجاه سال تمام کمتر باشد بحد نرسیده یا رجوع بعرف میشود پس همینکه در عرف گویند که پنجاه سال دارد بس که میباشد اقوی احتمال دویم است و جمعی تصریح کرده اند که مراد از قرشیه زنیست که از قبیله قریش باشد خواه هاشمی باشد و اکثر این طایفه هاشمی میباشد و قریش قبیله میباشند که از اولاد نضر بن کنانه اند که جد اعلای پیغمبر ص است و اگر مادر کسی قرشی تنها باشد ملحق بقرشی نمیشود و اگر پدرش تنها قرشی باشد قرشیه است و در تفسیر نبطیه خلاف شده است و اگر کسی نسبش معلوم باشد حکمش معلوم است و اگر مشتبه باشد ملحق بغیر قرشیه و نبطیه میباشد لکن مراعات احتیاط اولی است و اگر زنی شک کند که آیا بسن یأس رسیده یا نه حکم غیر یائسه بر او جاری میباشد و اگر مشتبه

شود بر زنی که خونیکه از او میآید خون حیض است یا خون قرحه یا زخمی که از اندرون
بهم رسیده انگشت خود را داخل بفرج خود میکند پس اگر خون از جانب راست میباشد
خون قرحه است خواه بصفات خون حیض باشد یا نه و اگر از جانب چپ بیاید حکم
بحیضیت میشود مطلقا اگرچه بصفت خون حیض نباشد بنابر اظهر و اشهر و مراعات
جانب در صورت اشتباه است پس اگر خون بصفات حیض بیاید و ممکن باشد که آنرا حیض
قرار داد و مشتبه بقرحه نباشد حکم بحیضیت میشود اگرچه از جانب راست آید و آنچه
مذکور شد که در وقت اشتباه انگشت را داخل در فرج میکند و منع هم میکنند
ضرور نیست که در آن حالت که به پشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت میان
داخل فرج کند لکن احوط مراعات این امور است نیز و اگر خون مشتبه شود بخون بکارت
پنبه بر میدارد پس اگر آن خون پنبه را فرا گرفته حیض است و اگر بطریق اطراف پنبه خون
آلوده شده خون بکارت است و لازم نیست در وقت پنبه برداشتن که بپشت
بخوابد و پاها را بلند کند و قدری صبر کند پس بعد از آن بیرون آورد اگرچه احوط
مراعات این امور است و احوط اینست که غیر پنبه از پشم و کهنه و نحو آن بر ندارد
و شرط نیست در صورت طوق زدن که مثل دایره مجموع دور پنبه را طوق بزند
بلکه همینکه گویند که طوق زده حکم به بکارت میشود اگرچه بصفات حیض باشد

دهیکه

دهیکه فرو گرفته حکم بحیضیت میشود اگرچه بصفات حیض نباشد و اقل حیض سه روز است
پس اگر یکروز یا دو روز خون دید و دیگر ندید یا زده روز آن خون حیض نیست و شرط است
در آن توالی و پی در پی بودن پس اگر در اول و وسط و آخر ده روز خون ببیند حکم
بحیضیت نمیشود بنابر اشهر و اظهر و اکثر حیض و نهایت زمان آن ده روز میباشد
پس اگر یازده روز خون ببیند مجموع آن حیض نیست و اگر زیاده بر ده خون دید
آیا اول را حیض قرار میدهد یا آخر یا وسط در آن تفصیل است شاید مذکور شود بعد
از این انشاء الله تعالی و زنان غیر حیض را طهر میگویند اگرچه خون ببیند زیرا که هر خونی
حیض نمیباشد و طهر کمتر از ده روز نمیباشد و اکثر طهر را حدی نیست و بدانکه هر خونی
که ممکن باشد حکم بحیضیت آن میشود بنابر اشهر و اظهر و مراد از امکان آنست
که مانعی از موانع شرعیه نباشد مثل آنکه قبل از بلوغ باشد یا بعد از سن یائس یا کمتر
از سه روز متوالی باشد یا اقل طهر فاصله نشده باشد میان آن و حیض سابق یا از
جانب راست آید در صورت اشتباه بخون قرح یا زخم باشد بنابر آنکه حیض را
با جرح جمع ندانیم و بالجمله باید که آنچه بحسب شرع ممکن باشد حیض قرار دادن و بنا
برای آنچه می‌بیند از سه تا ده از آن خونی که ممکن است حیض قرار دادن آن
حکم بحیضیت آن میشود خواه یک نسق باشد یا مختلف پس اگر سه روز خون

به بیند پس قطع شود یا بیش از ده روز یا دو روز هم خون به بیند حکم بکیفیت
زمان دو خون و آنچه فاصله میشود خواه این دو خون مثل هم باشند یا نه بصفت
حیض باشد یا بصفت استحاضه و هم چنین اگر زنی سه روز به بیند پس قطع
شود قبل از ده روز یا ده روز خون به بیند لکن آنچه گفتیم در صورتیست که زمان
دو خون یا آنچه در میان واقع از ده روز نگذرد بمعنی که خون دویم بر سر ده
یا کمتر قطع شود و اما اگر از ده روز تجاوز کند اگر ذات العادت میباشد رجوع
بعادت خود مینماید و اگر مضطربه یا مبتدئه باشد در آن تفصیلست و جناب
استادم دام ظله العالی آنرا متعرض نشده اند و اگر سه روز به بیند این دو خون
هر یکی حیض علیحده میباشد و خون در حیض و نفاس و استحاضه در پلیدی از
احکام رجوع بعادت زن میشود پس بدانکه عادت حاصل میشود بدیدن خون دو
مرتبه در دو ماه هلالی یک نهج پس در دفعه سیم ذات العادت میباشد
خواه این دو خون مثل هم باشد در صفات یا نه پس اگر در اول این ماه هفت روز
خون به بیند یا کمتر و اما ذات العادت میباشد اما هفت روز اول این بیند به
و نه بیند تا ماه سیم و چهارم یا بیشتر پس هفت روز در اول ماه دیگر به بیند آیا
ثابت میشود عادت یا نه اقرب ثبوتست و شرط نیست در ثبوت عادت

مساوی

مساوی بودن در طهر پس اگر میان دو خون مثلا پنج روز فاصله شود و خون سیم را
بعد از سی روز از خون دویم گذشت دید یا بعد پانزده روز مثلا از ذات
العادت پس در خون سیم رجوع باحکام ذات العادت مینماید و اگر دو خون در
وقت مختلف باشند و در عدد متفق مثلا آنکه هفت روز اول این ماه به بیند
و هفت روز در آخر ماه دیگر و این نیز ذات العادت میباشد در عدد و احکام
ذات العادت بر او جاری میشود پس اگر در ماه سیم خون از ده تجاوز کند
رجوع بعادت میکند و بقدر عادت حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه و اهم
چنانکه اگر دو وقت متفق باشند نه در عدد ذات مثل آنکه در اول این ماه هفت روز
خون به بیند و در اول ماه دیگر نه روز ذات العادت وقتیه میباشد پس در
ماه سیم بمجرد خون دیدن عبادت را ترک مینماید چنانچه در ذات العادت ترک
میکند و اما بقدر آن عددی که در دو ماه مکرر شده که هفت روز باشد
در این مثل ذات العادت میباشد یا مضطربه میباشد یحتمل در آن خلافست
و احوط و اقوی وجوب کفاره است بر زوجی که وطی نماید با زوجه حائض در
حال حیض بر زوجه حرام اگرچه جماعی حکم باستحباب کفاره اند و در قدر کفاره
خلافست مشهور اینست که در اول آن یک دینار و در وسط نصف و در آخر ربع

دیبا است و ترجیح شده و فروع آنرا متعرض سایر مسئله حیض جناب استادم دام
ظله العالی متعرض نشده اند دویم در بیان بعضی از احکام حیض است بدانکه
واجب است غسل حیض بجهة نماز و طواف واجب و شرط نماز و طواف است مطلقا و غسل
حیض باید بعد از طهر و پاک شدن از خون باشد و حرام است بر حایض مس کتابت
قرآن نه حاشیه آن و برداشتن آن و اگر مس واجب شود غسل واجب میباشد
و حرام است براو درنگ کردن در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گرفتن چیزی
از آنها جمعی تصریح کرده اند که جایز است و حرام است براو خواندن سورهای عزیمه و بعضی
از آنها و خواندن غیر آنها از غیر قرآن جایز است و حرام است براو داخل شدن در
مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و داخل شدن و عبور کردن در سایر مساجد جایز است
و اگر با نجاست باشد احوط اجتناب است اما مثل هذه در روضات شریفه حکم
حایض و جنب نسبت بآنها یکیست و در روزه که در ایام حیض خورده باشد قضا کند
و موقوف نیست صحت روزه رمضان بر غسل حیض بنابر اقرب فصل در بیان
استحاضه و احکام آن بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره و
قلیله آنست که خون از پنبه سرایت نماید بسوی خرقه و متوسطه آنست که از آن سرایت
نماید و پنبه را فرو گیرد لکن بخرقه نرسد و کثیره آنست که بخرقه نیز برسد اما در

استحاضه

استحاضه قلیله باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و غسلی براو نیست و اما متوسطه باید
بجهة هر نماز وضوئی بسازد و غسلی بجهة نماز صبح بجا آورد و دیگر غسلی براو نیست
و اما کثیره باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و سه غسل براو واجب است یکی بجهة نماز
صبح و یکی بجهة ظهر و عصر و یکی بجهة مغرب و عشا آیا واجب است براو جمع کردن میان
هر دو نماز بیک غسل یا اینکه میتواند تفریق نماید میان نمازها و از برای هر نمازی غسلی
بجا آورد و احوط اختیار اول است در حرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه که براو
تعبیه نیست و اگر جمیع آنچه براو واجب است بعمل آورد جایز است او را مس کتابت قرآن
و دخول در مسجد مکه و مدینه یا مکث بودن از آنجا است و همچنین جایز است او را
خواندن سورهای عزیمه و جایز است زوج را وطی کردن با او و اگر اعمالی که براو واجب است
بجا آورده باشد و اگر بجا نیاورده باشد در جواز خلاف است و احوط منع است
لکن جواز خالی از قوت نیست و صحیح نیست روزه رمضان اگر خون از پنبه تجاوز
کرده باشد و فرو گرفته باشد آنرا بدون غسل و غسلی نمایند بر آن غسل که بجهة نماز
باید کرد براو نیست و لکن اگر فرو گرفتن پنبه قبل از صبح باشد احوط غسل کردن
قبل از صبح است و آیا صحت روزه موقوف است بر غسل روز است یا غسل شب را نیز مدخلیتی
هست و احوط اینست که صحت روزه را مشروط بجمیع اغسال دانیم حتی شب آینده

فصل چهارم در غسل مس میت است واجب میشود غسل بمس نمودن انسان بعد از سرد
شدن و قبل از غسل دادن و همچنین بمس نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و احوط
اینست که بدون غسل مس میت داخل در نماز نمیتوان شد بلکه حکم باین بعید نیست
بلکه احوط اینست که روزه موقوف است بر آن لکن اقوی اینست که روزه بدون
غسل صحیح است و اما درنگ کردن در مسجد و گذاردن چیزی در آن و خواندن
سورهای که سجده واجب دارد آنها است و مس کتابت قرآن نیز احوط اینست که بدون غسل
بعمل نیاورد و لکن قول بجواز بدون غسل خالی از قوة نیست در غیر از احد **فصل پنجم**
در غسل میت و کفن نمودن اوست بدانکه واجب است پوشیدن عورت میت در
وقت غسل دادن و بعضی گفته اند که اگر غسال کور باشد یا از خود خاطر جمع باشد در نگاه کردن
ستر عورت میت مستحب است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق ارتماس و فرو بردن
در آب و یک دفعه در آب گرفتن بکه بملاقات نجاست نجس نشود یا نه در آن خلاف است
و قول بجواز خالی از قوة نیست لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاستی از میت
خارج شود اعاده غسل لازم نیست **اما** واجب است ازاله آن و جماعتی گفته اند
که در بین غسل بر طرف است و حرام است نبش قبر مطلقا اگرچه از برای نقل کردن بسوی
مشاهد مشرفه باشد و آیا این در صورتیست که وصیت بنقل میت نکرده باشد یا اینکه

در اینصورت

در اینصورت نیز حرام است بعید نیست که در اینصورت نیز حرام باشد و اگر در زمین
غصبی دفن کرده باشند جایز است مالک را نبش قبر لکن مستحب است او را ترک آن و مکروه است
نقل کردن میت قبل از دفن از بلدی به بلدی مگر بسوی مشاهد مشرفه که مستحب است اگرچه
میت صغیر باشد بلکه مستحب است نقل کردن بسوی مقبرهای که قبر شهدای یا صلحا در آن باشد
اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **باب سیم** در بیان تیمم و احکام آنست و در آن
دو فصل است **فصل اول** در بیان اموریکه تیمم بآن صحیح است **بدانکه** جایز است تیمم بر خاک
و سنگ اگرچه خاک ممکن باشد بنابر اقوی لکن با وجود خاک احوط ترک تیمم است بر سنگ
و تیمم جایز نیست بر آرد و اشنان و سرمه و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره بعد از پختن و
قبل از آن جواز تیمم دور نیست لکن احوط اجتناب است و مکروه است تیمم بر زمین شوره
[illegible] و اگر خاک و سنگ نباشد میتوان تیمم نمود بر غباری که جمع شود بر جامه و نمد زین یا
یال اسب و اگر خاک بهم نرسد تیمم بر گل جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است و کسیکه
عمدا خود را جنب کند و استعمال آب او را ممکن نباشد جایز است او را تیمم و واجب است
او را طلب کردن آب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار طرف در زمینی که مشتمل بر کوه
و بلندی و درخت و سنگ بسیار باشد بنحویکه پست و نمودار نباشد و در زمین هموار
بقدر دو تیر پرتاب و از چهار طرف باید طلب آب نمود بنحویکه واجب است طلب آب

نموده اگر تیمم را در وسعت وقت کرده باشد باطل است و آنچه وضو و غسل را میشکند تیمم را
نیز میشکند و علاوه بر یافت شدن آب نیز تیمم را میشکند و تیمم را قبل از وسعت
نمیتوان کرد و در تنگی وقت اشکالی در آن نیست و در وسعت وقت خلاف است
اقوی صحت است اگر بداند یا مظنه داشته باشد بباقی بودن عذر تا آخر وقت بلکه
دور نیست صحت آن مطلقا و اگر نماز قضائی در ذمه او باشد جمعی گفته اند که در همه اوقات
تیمم میتوان کرد **در کیفیت تیمم است** و در آن چند چیز واجب است واجب است نیت قربة
و نیت وجوب یا ندب و مباح بودن نماز لازم نیست لکن احوط است بلکه اقرب اینست
که نیت بدلیت از وضو یا غسل نیز لازم نیست **دویم** زدن دستها است بر زمین یا چیزی
که بآن تیمم میکنند و کوبیدن دست بر آن کافی نیست و اقرب اینست که این نیز جزئی از تیمم است
پس باید قصد را از آن کرد بنحویکه مقارن بآن باشد و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک
بدست تا مسح بخاک بعمل آید اگرچه احوط است و واجب است که دستها را با هم بخاک بزنند و واجب است
که کف دستها را بر خاک بزنند و واجب است که در وقت زدن دستها کشاده باشد و واجب است
که مجموع کف دستها را بر زمین برساند بنحویکه در عرف گویند که همه دست را بر زمین رسانید
و واجب نیست که در وقت زدن انگشتها کشاده باشد و در استحباب آن مضایقه نیست
و مستحب است تکانیدن خاک از دستها قبل از مسح پیشانی و آن حاصل میشود بمالیدن

آنها

آنها بیکدیگر یا با پا کردن **سیم** از واجبات تیمم مسح پیشانی است از رستنگاه موی تا
طرف بالای دماغ و از بالای دماغ تا سر آن واجب نیست و در مسح دو طرف پیشانی
که آنرا جبین گویند و مسح کردن ابروها واجب نیست و بالجمله مسح کردن جزئی از او بغیر از
پیشانی واجب نیست لکن احوط اینست که بهر دو دست پیشانی و دو طرف آنرا مسح نماید
یکمرتبه مسح کردن و واجب است که قدری از دو طرف پیشانی را با ابروها مسح نماید تا یقین بمسح
پیشانی حاصل شود و واجب است ابتدا کردن بالا در مسح پیشانی و اگر عکس نماید تیمم فاسد است
اگرچه سهوا باشد و مجموع پیشانی را باید از بالا بپائین مسح نماید و واجب نیست که بهر دو
دست مسح نماید لکن احوط است و واجب است که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر با باطن
دست ممکن نشود بظاهر مسح مینماید و اگر موی سر زیاده از متعارف بپائین آمده باشد
آنقدریکه مستوی الخلقه مسح میکنند باید آنرا مسح نماید و کسیکه قدری از پیش سر موی نداشته
باشد نیز رجوع بمستوی الخلقه مینماید **چهارم** از واجبات تیمم مسح ظاهر دستهاست
از بند دست تا سر انگشتان و باید ظاهر هر یک را بباطن دیگری مسح نماید و اگر
باطن نتواند مسح کرد بجهة نجاست آن یا کوتاه آن اقرب آنست که بظاهر دست دیگر
مجزی است مسح نمودن و در اینجا نیز واجب است ابتدا با علی بنا بر اقرب و باید قدری
زیاده از واجب بعمل آورد تا یقین بآنچه مراد لازم است بعمل آید **پنجم** از واجبات

تیمم ترتیب است بینکه اول دستها را بر زمین زند پس پیشانی را مسح کند پس دست راست را
و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم او باطل است خواه عمدا باشد یا سهوا
یا از روی جهل یا تقصیر کرده باشد در تحصیل علم بمسئله و اگر چیزی که واجب است بعد از
جزئی بعمل آورد دیگری از آن بجا آورد مثل آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید
بمحض این تیممش فاسد نمیشود بلکه از آنجا که ترتیب را بهم زده گرفته ترتیب را بجا می‌آورد
و تیممش صحیح است اگر موالات بعمل آید و اگر بعد از مسح دست چپ دست راست را
نیز مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب بعمل آورد ضرور نیست مسح نمودن دست
راست را دو مرتبه بلکه بهمان اکتفا میکند و مسح دست چپ را دو مرتبه بجا می‌آورد
بنا بر اقرب و همچنین نسبت به اجزاء و دوم آنکه واجب است در مسح پیشانی و دستها را
اینکه مجموع آنرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و ترک جزئی از آنها باعث
بطلان تیمم است خواه عمدا باشد یا سهوا پس اگر جزئی را از این اعضا ترک کند باید
برگردد و آن جزو را مسح کرده عضو دیگر را نیز مسح نماید اگر موالات بهم نخورد
و الا باید از سر گیرد اگر ترک موالات را باعث بطلان دانیم لکن اصح اینست
که تدارک آن جزو را با بعد از آن میکند و احوط اتمام و اعاده است اگر تیمم در
وسعت وقت باشد مسح همه پیشانی و دستها بنوعی که در عرف گویند همه آنرا مسح

نموده

نموده کافیست و واجب نیست رسانیدن غبار بهمه عضو اگرچه مسح آن لازم است
و عضویکه با آن مسح عضو دیگر میکنند لازم نیست که همه آنرا بمحل مسح برسانند
و اگر محل مسح حائلی داشته باشد مثل انگشتری یا چرک و نحو آن باید ازاله نمود
و اگر بر عضویکه مسح میکنند جبیره باشد اگر توان آنرا برداشت باید بردارد و
الا بر روی آن مسح میکنند و اگر بعد از تیمم صحیح تواند جبیره را بردارد احوط
اعاده تیمم است **ششم** از واجبات تیمم موالات است باین نحو که گویند پی در
پی بجا آورد پس فاصله کمی ضرر ندارد و تیمم فاسد میشود به ترک موالات بنا بر
اقوی خواه عمدا باشد یا سهوا **هفتم** از واجبات تیمم آنست که این افعال را
خود بجا آورد پس نیابت و وکالت در آن صحیح نیست پس اگر دیگری ا
ورا تیمم دهد بصورت تیممش باطل است و اگر نتواند خود را تیمم دهد نایب قرار
میدهد دیگری را که او را تیمم دهد لکن نیت را باید خودش بکند و اگر هر دو نیت کنند
اولی است و اگر بعض اعضا را تواند خود بجا آورد و بعض را نتواند آنچه را میتواند
خود بجا می‌آورد و آنچه را نمیتواند دیگری آنرا بجا می‌آورد و در صورت نیابت نایب
دست مریض را باید بر زمین بزند و با دست او او را مسح نماید اگر ممکن باشد و الا دست
خود را میزند و با دست خود او را مسح مینماید و اگر نتواند دست مریض را بر زمین میزند

دعوت مریض میمالد و او را با دست خودش مسح مینماید بنا بر اقرب و باید
باذن مریض او را تیمم داد پس اگر بی اذن کسی او را تیمم دهد کافی نیست
و در اذن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره نیز کافیست و در شرط بودن طهارت
محل مسح که پیشانی و پشت دستها است خلافست اقرب اینست که شرط نیست بلکه
اگر نجاست آن سرایت کند بخاک یا دستی که بآن مسح میکند باید نیز جایز ندارد پس
پاکی دست و خاکی که بدست میباشد که بآن مسح میکنند شرطست بنا بر اقوی اگر چه
آن چیزی که دست را بآن میزنند لازم دانیم پاک بودن آنرا **بدانکه** هر چیزی که مو
موقوفست بر او وضو یا غسل و بجهت آن غسل یا وضو بر آن مباح میشود به تیمم نیز مباح میشود
بنا بر اقوی پس واجب مشروع شود تیمم بجهت نماز واجب و مستحب میباشد بجهت نماز مستحب و جایز میشود
دخول در مسجد و درنگ در آنها حتی مسجد الحرام نسبت بکسیکه تیمم کرده باشد بعوض
غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کرد و همچنین جایز میباشد خواندن سورهائیکه
سجده واجب دارد ایشان اگر تیمم کرده باشد در حین عدم امکان غسل و هم چنین مس
کتابت قرآن و جنب و حایض اگر خواهد روزه بگیرند و نتوانند غسل کرد باید تیمم بکنند
قبل از صبح و هر چیکه موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو یا غسل بجهت آن مستحبست
مثل قرائت قرآن یا زیاده اگر نتواند غسل یا وضو بعمل آورد تیمم بجهت آن مستحب

دانستنی

دانستنی فرقی ندارد **خاتمه** در بیان مطهرات و نجاسات و در آن فر
دو مقام است **مقام اول** در احکام آبهاست **بدانکه** آب بر دو قسم است مطلق
و مضاف مطلق آنست که در عرف آنرا آب گویند بدون قید اضافه و نتوان
گفت آب نیست و اگر آنرا آب گویند با قید و مجازی باشد که توان گفت آب
نیست آنرا مضاف گویند مثل آب انار و گلاب **و اما** آب مطلق پس جمیع اقسام
آن پاکست و پاک کننده نجاسات است اگر نجاست از خارج بآن نرسد که باعث نجاست
آن شود و اگر نجاست خارجی بآن برسد پس اگر جاری باشد یا چشمه باشد که بقوت
از زمین بیرون آید پاک باشد بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه در وقتی نجس میشود
که رنگ یا بو یا طعم آن بسبب عین نجاست متغیر شود و مقدار کر هزار و دویست رطل
عراقیست و هر رطلی صد و سی درهم است که نود و یکمثقال آن یک وزن است **اما**
بحسب مساحت اقرب اینست که آن قدر است که هر یک از طول و عرض و عمقش سه وجب و
نیم باشد و مراد از وجب مستوی الخلقه است و اگر از آنچه گفتیم قلیلی کمتر باشد کر نیست
بلکه آب قلیل گویند آنرا و آن بمجرد ملاقات نجس میشود و اگر غیر آب استنجا شود و غساله
باشد و اگر آب غساله استنجا باشد حکمش خواهد آمد **و اما** آب مضاف اگر اصلش که
از آن گرفته شده پاک بود پس آن پاکست اما بمحض ملاقات نجاست نجس میشود

ص مقدار کر از قراری که مذکور
فرموده اند که صد و هشتاد و
دویست و پنج [illegible]
[illegible]

اگرچه بسیار باشد و ازاله نجاست نمیکند اگرچه در ضرورت باشد و اگر آنرا مخلوط
بآب مطلق کنند بنحوی که آب مطلق مضاف شود ازاله خبث بلکه حدث نیز
مینماید اگرچه رنگش مثلا متغیر شود و در حالیکه آب بقدر طهارت نداشته باشد
و تواند بطریق مذکور رفع حرج نماید این واجبست اما احوط جمع میان وضو و تیمم یا غسل
است در اینجا واما آب سؤر یعنی آنکه بود در سؤر حیوانیکه حرام گوشت است خلافست بعضی ۲ خلاف در طهارت سؤر نجس است
نجس میدانند لکن اقرب طهارتست با کراهة و حیوان نجاست خوار اگر از موضع ملاقات
او بنجاست بیرون باشد سؤرش پاک و مکروه است بلکه سؤر الاغ و استر و اسب نیز مکروه است
و اگر ظرف آب پاک بنجس مشتبه شود اجتناب از هر دو واجبست و اگر غیر از آن دو
آب آبی نباشد واجبست تیمم و ریختن آن دو آب واجب نیست و اگر چیزی یکی
یکی ازین دو آب برخورد حکم بنجاست آن چیز نمیشود و اگر آب مباح مشتبه بغصبی
شود اکثر علما حکم آنرا نیز مثل حکم مشتبه بنجس میدانند و اگر آب مطلق مشتبه بمضاف
شود باید از هر دو وضو بگیرد و اگر یکی از آنها بریزد باید جمع نماید میانه وضو و تیمم
و جایز نیست وضو و غسل بآب نجس و خوردن آنهم حرامست در حال اختیار
و مظنه نجاست باعث نجاست نمیشود و اما شهادت دو عادل در آن کافیست
و آب استنجا پاکست و اجتناب از آن لازم نیست خواه استنجای بول باشد

و در ریختن آن دو آب جهت تیمم واجب نیست

یا غایط

یا غایط خواه نجاست از مخرج تعدی کرده باشد یا نه مگر تعدی فاحشی کرده باشد
که استنجا ایش نگویند و اگر استنجا غیر از بول و غایط از مخرج آنها آید که بجهة نشستن
آن استعمال میشود مثل آب استنجا نیست بدانکه آنچه گفتیم در حالتیست که آب استنجا رنگ
یا بو یا طعمش متغیر نشده باشد والا نجس است مگر تغییر قلیلی که لازم آبست که در
استعمال بهم میرساند و نجاست خارجی باید نیز نجس نشده باشد و اجزای نجاست نیز
باید در آن ظاهر نباشد و بعضی این شرط را نکرده اند و احوط اشتراطست و ازاله
نجاست با آب استنجا میتوان نمود لکن در ازاله حدث با آن اشکالست احوط
عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شود بعین نجاست نجس است
و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است مقام دویم در بیان نجاسات
و آن ده است اول شراب دویم و سیم و چهارم بول و غایط و منی انسان است و غیر
از آنچه مذکور شد هر چه فرو در بیرون آید پاکست و مذی پاک و فضله مرغ خانگی
پاکست پنجم خون است لکن نه هر خونی ششم عرق شتر نجاست خوار است که آنرا جلال
میگویند و احوط نجاست عرق هر حیوان است که نجاست خوار باشد و در نجاست عرق
جنب بحرام خلافست احوط نجاست و اقرب عدم نجاستست و عرق جنب بحلال
اشکالی نیست و در نجاست موجودات مثل موش و وزغ و روباه و خرگوش خلافست

دائرۀ طهارتست و قی و چرک و خلطی که از سر یا سینه آید همه پاکست **هفتم** میت
آدمیست بعد از سرد شدن و قبل از غسل و مردن نجس میدانند و آن احوط است و در
نجاست شیرۀ انگور بعد از جوشیدن و اشتداد پیش از رفتن دو ثلث خلافست
اقوی نجاستست و جوشیدن را تفسیر کرده اند که پایین آن بالا رود و بغیر زیر بالا
شود و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه لسبکی در ان بهم رسد و اگر یکی از این دو
حاصل شود نه دیگری پاکست و عصیر مویز و شیرۀ خرما نجس نمیشود بجوشیدن **هشتم**
نهم و دهم سگ و خوک و کافرست بدانکه مشهور علمای واجب میدانند ازالۀ
نجاست را از جامه و بدن از برای نماز و نحو آن از هر چیزیکه مشروط بطهارتست و آن
احوط است بلکه شاید اقوی است و واجبست ازالۀ خون حیض از برای نماز اگرچه بقدر
سر سوزن باشد و خون قروح و جروح مادامیکه قطع نشده معفوست و بعد از انقطاع
دران خلافست و کسیکه فراموش کند شستن مخرج بول و غایط را و نماز کند
نمازش را باید اعاده نماید و اگر وقت باقی نیست والا قضا کند و خونیکه بعد از ذبح
باقی میماند اگر آن خونیست که بعد از ذبح صلاحیت بیرون آمدن ندارد و غالب باقی
میماند پاکست بلکه حلالست خواه در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت و خونیکه
عادةً بایست بیرون بریزد بجهت نفس کشیدن مثلا مانده باشد جماعتی حکم بنجاست آن

کرده اند

کرده اند و جامه که بآب کر شسته شود فشردن آن ضرور نیست **مقصد دویم** در
نمازست و در آن چند فصلست **فصل اول** در بیان عدد نمازهاست بدانکه نماز
بر دو قسم است واجبی و سنتی **اما** نماز واجب هفتست نماز یومیه و نماز آیات
و نماز جمعه و نماز طواف و نماز عیدین و نماز میت و نماز احتیاط و آنچه واجب شود
بنذر و شبه آن و نماز یومیه در حضر هفده رکعتست و در سفر یازده رکعت
شش رکعت از سه نماز چهار رکعتی کم میشود و سنتست در هر شبانه روزی در حضر سی
چهار رکعت و آنرا نوافل یومیه گویند هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش
از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا و یازده
رکعت نماز شب و دو رکعت نافلۀ صبح در نوافل تاکید بسیار شده و فضیلتش بسیارست
خصوصا در نماز شب و وتیره را ایستاده کردن خلافست و احوط آنست که نشسته بجا
آورد بلکه حکم بآن دور نیست و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و مستحبست
قنوت در نماز وتر پیش از رکوع و وظیفه معینی ندارد بلکه هر که دعا خواهد بجهة دین
و دنیا میکند لکن بهترست دعاهائیکه از ائمه علیهم السلام وارد شده بخوانند و مستحبست
در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار و سیصد مرتبه العفو العفو و دعا کردن بجهة برادر
مؤمن و اسم بردن ایشان را و اقلاً چهل نفر را دعا کنند و نافلۀ شب را بجهر بخوانند

و نافله را بدون عذر نشسته بجا آوردن در آن خلاف است بلکه اقوی این است که خوابیده
به پشت و پهلو نیز جایز است اگرچه قدرت بر قیام داشته باشد و در سفر نافلهٔ ظهر
و عصر ساقط میشود بلکه وتیره نیز بنا بر اقوی و نافله در سفر قطع میشود و نمازهای سنتی
مجموع آنها هر دو رکعت یک سلام است مگر نافلهٔ وتر و نماز اعرابی **فصل دویم** در بیان
وقت نماز است **بدانکه** نماز یومیه را دو وقت است یکی وقت فضیلت و دیگری وقت
اجزاء و اگر در وقت فضیلت نکند گناهی در آن نیست اگرچه مستحبی را ترک کرده
و هر نمازی که وقت معینی بجهة آن تعیین شده مثل نماز یومیه و نوافل جایز نیست
آن را پیش از وقت بجا آورد و همچنین بعد از وقت نیز جایز نیست مگر بطریق قضا
اگر قضاء آن در شرع ثابت شده باشد و جزء نماز نیز حکمش حکم کل است پس
کسیکه عمداً یا با علم او پیش از وقت شروع در نماز کند نمازش باطل است اگرچه بعضی
از آن را در وقت کند اگرچه باعث این نفقه باشد و اگر اعتقادش این باشد که وقت
داخل شده پس شروع بنماز کند پس مجموع نماز در وقت واقع شده باشد
اتفاق فالبس اگر عمد است که جایز نبود و مراد شروع در نماز و شروع در نماز کرد
نمازش باطل است و اگر بجهة شبهه اعتقادش این بود که جایز است نمازش صحیح است بنا بر
اقوی و اگر کسی پیش از وقت نماز کند از روی فراموشی نمازش باطل است اگرچه جزء

نمازش

نمازش قبل از وقت واقع شود بنا بر اقوی خواه فراموش کند که نماز را وقتی است یا
فراموش کند مراعات کردن وقت را و لکن اگر بالنسیان شروع کرد و مجموع نماز
در وقت واقع شد نمازش صحیح است و اگر از روی جهل کند قبل از وقت یا جزء
از نمازش قبل از وقت واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل بحکم باشد یعنی نداند
که نماز را وقتی است و پیش از آن جایز نیست یا جاهل بموضوع باشد یعنی نداند وقت نماز
داخل شده یا نه یا جاهل بتفصیل اوقات نماز باشد یا جاهل بحکم نماز پیش از وقت
باشد و اما اگر جاهل بحکم بجهة و مجموع نمازش در وقت واقع شد در صحت نمازش
اشکال است و صحت اقرب است و اگر عالم بحکم بود و نماز را بجا آورد در حالی که شک در
دخول وقت داشت پس معلوم شد که مجموع آن در وقت بود اگر بجهة شبهه اعتقادش
این بود که دخول در نماز جایز است نمازش صحیح است و اگر با مظنه بوقت نماز کند
و مجموع آن در خارج وقت اتفاق افتد نمازش باطل است اگرچه مظنه باشد که
شرعاً معتبر باشد و اگر معین شود که ظن او مطابق واقع بود نمازش هم در
وقت اتفاق افتاده اگر ظن او شرعاً معتبر بوده نمازش صحیح است و الا در آن اشکال است
و با امکان تحصیل علم بدخول وقت عمل بمظنه نمیتوان کرد بلکه باید تحصیل علم نمود
اگر ضرری و حرجی لازم نمیآید و اگر تحصیل علم لازم و ممکن نیست عمل بمظنه میکند

و اگر تحصیل علم ممکن نشود مگر تا خیر نماز از وقت مدیدی بجهت ابری یا غباری یا نحو آن
اکتفا بمظنه میتوان نمود بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک نکنند و در قبول شهادت
عدلین اشکالیست و قول یک عدل البته معتبر نیست و اذان مؤذن را اعتمادی بر آنها
نیست خواه ثقه باشند یا نه مگر علم حاصل شود و در جائیکه اعتمادی بمظنه میتوان
نمود و اذان ایشان افاده مظنه نماید و آن ظن معتبر میباشد اگرچه مؤذن
عادل نباشد و اعتمادی بخواندن و بانگ زدن خروسها نیست و اگر کسی کور باشد
یا در جائی تاریکی محبوس باشد یا عامی باشد که وقت نشناسد اگر ایشانرا
ممکن است تحصیل علم بوقت اگرچه بتاخیر نماز باشد واجبست تحصیل علم
بوقت و اگر علم ممکن نباشد اگر تحصیل مظنه ممکن است باید تحصیل مظنه نمود و اگر
هیچیک ممکن نباشد تقلید میکند غیر را و جمعی گفته اند که واجبست معرفت اوقات
و حقی نیست که آنقدری واجبست که بر آن موقوفست نماز در وقت کردن
و تفصیلاتی که علما ذکر کرده اند لازم نیست و قضای نمازهای یومیه بلکه هر نمازی که قضای
آن لازم است آنرا در هر وقتی میتوان بجا آورد مگر در وقتی که وقت یومیه تنگ شود
که در اینجا باید یومیه را مقدم داشت بر غیر اگرچه آن غیر ادای یومیه باشد مثل
نماز آیات پس اگر در اثنای نماز معین شود که وقت یومیه ادا تنگ شده

آنرا قطع

آنرا قطع میکند و شروع بنماز حاضره میکند چنانچه از جماعتی نقل میشود و نوافل
یومیه را نیز وقتهای معین است پس نافله مغرب وقتش بعد از فراغ از نماز مغربست تا حمره
مغربی برطرف شود و اگر وقت آن خارج شود و مشغول بنافله باشد واجبست قطع
آن بنا بر اقرب و اگر رکعتی بکند که وقت بیرون رفته باشد حکم میکنند بباقی بودن آن
و وقت وتیره بعد از نماز عشاست و وقت آن باقیست تا وقت عشا و نماز شب اول
وقتش نصف شب است پس بعذر تقدیم بر آن جایز نیست و آخر وقتش صبح صادق است
و نماز شفع و وتر داخل در نماز شب است و مراد از نصف شب وسط میان غروب آفتاب
و طلوع آفتابست و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا تمام نکرده باشد جایز نیست
بجا آوردن آن بلکه اگر در اثنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار رکعت را
تمام کرده باشد یعنی سجده آخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگرچه سر از سجده
برنداشته باشد جایز است تمام کردن تتمه آن قبل از نماز صبح و اگر خواهد تتمه را
بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این افضل است و اگر قبل از نماز صبح کرد تتمه را باید
بتخفیف بجا آورد و اکتفا کند بآنچه لازم است پس سوره را ترک میکند و در رکوع
و سجود یک ذکر میکند و اگر نشسته زود تواند بجا آورد نشسته میکند و آن
تتمه را که بعد از طلوع صبح و پیش از نماز صبح بجا می آورد و در آن نیت

ادا و قضا نمیکند و شفع و وتر نیز جزء نماز شب است پس آنرا نیز در اینصورت نشسته
از نماز صبح میتوان کرد **فصل سیم** در لباس مصلی است معتبر است در لباس
مصلی چند چیز است **اول** آنکه باید لباس مصلی از جلد میته نباشد پس جایز نیست نماز
در جلد میته خواه از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده باشند و خواه
نه بلکه با خود داشتن آن نیز جایز نیست اگرچه نپوشیده باشد پس اگر عمدا دران نماز
بکند نمازش باطل است و اما در صورت سهو مشکل است لکن اقرب اینست که فاسد
نمیشود مگر آنکه میته نجس باشد یا از حیوان ماکول اللحم باشد که حکم نجس و غیر ماکول اللحم
بران جاری میشود و فرقی نیست میان آنکه میته از حیوانی باشد که نفس سائله دارد
باشد یعنی خون جهنده داشته باشد یا نه و اگر جلدی در جائی افتاده باشد و ندانند
که تذکیه شرعی بعمل آمده یا نه حکم آن در کمال اشکالست لکن احوط بلکه اقوی وجوب
اجتناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر **دویم** آنکه باید از جلد حیوان
ماکول اللحم باشد پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه و دباغی شده باشد
و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و قنفذ و غیر اینها از حیوانات غیر ماکول اللحم خواه
از مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرائی باشد یا دریائی خواه دباغی شود یا نه خواه ساتر
باشد یا نه چنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست نماز در مو و پشم و کرک و استخوان

آنها

آنها و غیر آنها از سایر اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و اگر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم
در میان آستر جامه و عرقچین و از هر چه ساتر عورت نشود دوخته باشد نیز نماز در
آن جایز نیست بنابر اقوی و اگر جزئی از حیوان غیر ماکول اللحم سهوا با خود داشته باشد
و لکن نپوشیده باشد و در جایز بودن نماز در آن خلافست لکن اقرب جواز است
و احوط منع است اگرچه یکمو باشد و اما نماز با فضلات و اجزاء خود مثل ناخن و مو و
آب دهن و چشم و نحو آن در آن اشکالی نیست بلکه در غیر خود از انسان دیگر نیز
جایز است اگرچه فرض کنیم که منع کنیم نماز را در جزء حیوان غیر ماکول اللحم و پوستهای
ریزه که از سبوس است و اطراف دلها در وقت چاق شدن میریزد و نحو آن اگر
از خود کس باشد نماز با آن میتوان کرد و اگر از غیر باشد اقوی و احوط منع است و نماز
با شپش و کیک و موم و مگس و عسل جایز است و همچنین در صدف لباس مشمع لکن در این
حین احوط منع است و نماز با مروارید و صدف حرجی ندارد و نماز بر روی جلد و مو
و پشم و کرک و نحو آن از حیوان غیر ماکول اللحم جایز است و اگر شک کنند در جلد و مو
و نحو آن که آیا از ماکول اللحم است یا نه باید اجتناب کنند از نماز کردن در آن
بنابر اظهر پس مشکل است که بدانند از غیر ماکول اللحم است و ثابت میشود بودن
اینکه جزء حیوان غیر ماکول اللحم است بشهادت دو عادل و بقول صاحب

مال دفع نشده آن و اما لبس تا که منفعت ازان بهم رسد اشکالست لکن احتیاط را
ترک نمیکند و اگر حیوانی را نشناسد و نداند که ماکول اللحم است نه باجتهاد نه بتقلید
واجب است اجتناب ازان و فرقی نیست میان آنکه عمدا در جزء حیوان غیر ماکول
اللحم نماز کند یا سهوا یا از روی جهل و فرقی نیست میان افراد نماز ها نیست و آنچه
گوشت او مکروه است نماز در جلد آن ضرر ندارد و ضرر ندارد و نماز در جلد و کرک خز
جایز است و در جلد سنجاب خلافست اقرب منع است سیم لباس مصلی باید از حریر محض
نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر در غیر نماز نیز بر مردان حرام است
مگر در حال حرب و ضرورت پس نماز در ان باطل است اگر عمدا پوشیده باشد بلکه
اگر از روی سهو یا فراموشی یا جهل باینکه این حریر است نیز نماز کند نمازش
باطل است و کج نیز حکمش حکم ابریشم است بنا بر اقرب و اگر شک کند که آیا حریر است
یا نه احتیاط را ترک نکند که مسئله محل اشکال است و ازار اطفال و زنان
جایز است پوشیدن و نماز کردن و اگر چه آن جامه ساتر نباشد مثل بند زیر جامه و
عرقچین که ستر عورت نمی نماید و در صحت نماز مردمان در ان خلافست اقوی
منع است و بنابر مختار پوشیدن آن مطلقا حرام است و فرش قرار دادن حریر جایز است
و نماز نیز بران جایز است و سواری بران و بالش و تکیه کردن آن نیز جایز است و لحاف

کردن

مختص کتابخانه مسجد اعظم - قم

کردن و پوشیدن آن خلافست احوط منع بجهت مردان لکن در غیر نماز جواز آن دور نیست
و اما حمل و بر دوختن ابریشم و حریر جایز است در نماز و غیر آن و جایز است نماز در جبه
که در اطراف دامن و سر آستینها و در یخه آن از حریر سجاف کرده باشند بنا بر اظهر و هرچه
آنرا سجاف گویند عرض جایز است اگر چه احوط آنست که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد
لکن در سجاف بالا پوش بیشتر از چهار انگشت نیز منعی نیست و اگر ابریشم را با غیر
مخلوط کنند بنحوی که از حریر بیرون رود نماز در ان جایز است چهارم آنکه جایز نیست
مردان را پوشیدن طلا در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی انگشتر و کمربند
بلکه در غیر نماز نیز جایز نیست و احوط آنست که مرد زینت بطلا ننماید اگر چه بطریق
غیر پوشیدن و در حال ضرورت پوشیدن آن جایز است نه در حال حرب
و هم چنین فرش قرار دادن و بالش قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز است
و بر اطفال پوشیدن آن حرام نیست و منع کردن او را لازم نیست و مطلا
چیزی که از طلا و نقره با هم می زنند اگر صادق است که نماز را در طلا کردن
جایز نیست نماز با آن و الا جایز است و همچنین در جامه که مطلا بافته شده باشد
یا بطلا نقش کرده باشند و بالجمله حرام است نماز در طلا نه با طلا و با خود داشتن
در نماز ضرر ندارد و آنچه مذکور شد در حال عمد است و اما در حال فراموشی و جهل بطلان

بودن جزو ندارد **پنجم** آنکه لباس مصلی غصبی نباشد پس اگر جامه که پوشیده قابل ستر
عورت است غصبی باشد نمازش باطل است خواه آنرا ساتر قرار داده باشند یا نه و اگر
چیزی باشد که قابل ستر عورت نباشد مثل انگشتر و کمربند و کلاه پس اگر
نماز کردن دران لازم ندارد بجا آوردن فعلی از منافیات نماز را پس نماز دران
باطل نیست و اگر نماز دران باعث تصرف زیادتی مذکوره میشود نمازش باطل است
و اگر باعث تصرف زیادی نمیشود اما رد کردن آن بصاحبش منافی با نماز است حکم
ببطلان نماز خالی از قوة نیست و حکم هر چیز غصبی که با خود داشته باشد و نپوشیده
باشند نیز چنین است و سایر عبادات اگر از قبیل روزه است که لازم ندارد
با آن عبادت نپس آن عبادت صحیح است و اگر لازم داشته باشد تصرف در آنرا
پس آن عبادت باطل است بنابر اقوی و اگر رد کردن بصاحبش منافی با آن
عبادت میشود حکم ببطلان خالی از قوة نیست و آنچه مذکور شد در
حالتیست که علم بغصبیت داشته باشند و الا نمازش صحیح است و اگر علم
بهم رسانیده و فراموش کرده نیز نمازش صحیح است و اگر نمیدانند که نماز در
جامه غصبی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل مسئله کرده نمازش باطل است و هم
چنین باطل است نماز دران اگر بدانند که حرام است نماز دران لکن ندانند که باعث

بطلان نماز میشود چیز بر اگر خریده به بیع فاسد یا اجاره کرده باشد باجاره فاسده
پس اگر علم بفساد آن نداشته باشد نماز در آن صحیح است و با علم به بیع و شری
بفساد و اگر میداند که بیع راضی نیست که او نماز کند با جامه و اگر میداند پس
باطل است پس نماز در آن صحیح است و الا در حکم غصب است و اگر اذن دهد
مالک بپوشیدن جامه نماز دران جامه صحیح است مگر آنکه منع کند از نماز
و مستحب است نماز در نعلین عربیه و مکروه است نماز در جامه سیاه مگر در عبا و عمامه
و چکمه و مکروه است نماز در عمامه بی تحنک و در جامه سرخ نیز و بعضی هر رنگ سیر را
مثل آن میدانند و ملحق میشود باین باب آداب ستر عورت **فصل چهارم** در بیان
ستر عورت است و واجب است پوشیدن تمام عورت بر مصلی در صحت نماز و شرط
صحت نماز است و ترک آن باعث بطلان نماز میشود خواه نظر کننده در آن جا باشد
یا نه حتی در نماز مستحب بنابر اقوی خواه پوشیدن مجموع آنرا ترک کند یا بعض از آنرا
و عورت مردان قبل و دبر و بیضتین است و زیاده پوشیدن آن را واجب نیست
و اگر در بین نماز عورتش مکشوف شود و مطلع نشود تا بعد از نماز یا اینکه در نماز
مطلع شود و بپوشاند آنرا در صحت نمازش خلاف است اقوی اینست که صحیح است
و اگر در بین نماز مطلع شود و نپوشد نمازش باطل است و اگر فراموش کرده ستر عورت را

و عریان نماز کند نمازش صحیح است و واجب است پوشیدن عورت
از چهار جانب پس اگر از پیش یا از پشت یا چپ یا راست دیده شود آنرا بپوشد
و اما باید از زیر پوشیده باشد تحقیق آنست که اگر بکنار بامی یا مکان بلندی
نماز میکند و بنحویست که از پایین اگر کسی بخواهد میتواند عورت او را ببیند
پس واجب است پوشیدن آن از جانب زیر بنا بر اقوی و احوط و اگر بر زمین نماز
کند و کسی قریب پای او خوابیده باشد بنحویکه تواند عورت او را ببیند
پس از جانب زیر پوشیدنش ضرور نیست و اگر جامه اش را سوراخی باشد محاذی
با عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند بدست بنحویکه منافی نماز بعمل نیاید دستی بجامه
بعمل آید نمازش صحیح است و اگر بدست آن سوراخ را بپوشاند که ستر بدست بعمل
آید در صحت نمازش اشکال است و صحت اقوی است و چون ستر عورت واجب است
پس باید تحصیل نماید ساتر را اگرچه زیاده از قیمتش باشد مادامی که ضرر حاصل نشود و
جامه که رنگ بدن را بپوشد ستر بآن نمیشود و اما پوشیدن حجم عورت را
واجب نیست و اگر سیاهی و شبحی از زیر جامه پیدا باشد در آن اشکال است
احوط پوشیدن آنست و ستر عورت صحیح است بجامه که بافته شده از پشم و کتان
و پنبه و کرک و موی حیوان حلال گوشت حاصل باشد یا اینکه بافته شده باشد از حریر یا یکی از

اینها

اینها بنحویکه آنرا حریر نگویند و بحریر محض بجهت زنان و موی و پوست حیوان حلال
گوشت و ستر عورت باینها در همه حال جایز است بلکه بعلف و برگ درخت نیز جایز است
حتی غیر ضرورت بنا بر اصح لکن احوط اجتناب است در غیر ضرورت بلکه جایز است
ستر عورت بهر چیزی که بآن توان کرد و آنرا ساتر گویند حتی مثل بوریا و چوب
و نحو آن مثل پنبه و پشم و کرک نبافته و با یکه هیچ قسم از ساتر را نیابد نماز را
ایستاده میکند بایما اگر ایمن است از کسیکه عورت او را ببیند و الا نشسته میکند
بایماء و ایماء بچشم کافی نیست بلکه باید ایماء بسر نماید مگر آنکه ایماء بسر ممکن نباشد
پس ایماء بچشم متعین است بنا بر احوط و در ایماء بجهت سجود سر را پایین تر می آورد
بنا بر احوط لکن مساوی بایماء در رکوع نیز جایز است بنا بر اقرب و واجب نیست
در ایماء خم شدن پشت یا گذاردن دستها و انگشت پا بر موضع معهود و در
حال سجود و بلند کردن چیزی که سجده بر آن کند مثل مریض لازم نیست ایستادن بجهت
رکوع و ایستاده را اگر باعث نشستن کشف عورتش شود وجوب نشستن بجهت تشهد
و سلام معلوم نیست و اگر باعث کشف عورتش گردد لزوم ایستادن دور نیست

فصل پنجم در بیان مکان مصلی است بدانکه حرام و باطل است نماز در مکان غصبی اگر
از روی عمد یا اختیار باشد خواه غاصب باشد و خواه غیر او از هرکه اذن شرعی

در تصرف آن ندارد و هر مکانی که حرام است تصرف در آن بنحویکه شامل نماز نیز باشد
حکم آن حکم غصبی است و در زیر سقف و خیمهٔ غصبی اگر زمین و هوا مغصوب نباشد
نماز کردن صحیح است لکن احوط اجتناب است و اگر بچسباند بدن را بدیوار غصبی در بین
نماز لکن نه بطریق اعتماد نمازش صحیح است و اگر در میان تخته و زانوهای او چیزی غصبی
باشد باعث بطلان نماز نمیشود و نماز در ملک مشترک بی اذن شریک جایز نیست و در مکانی
که خریده یا اجاره کرده به بیع و اجارهٔ باطل نماز در آن باطل است مگر علم داشته باشد
به بیع و اجارهٔ باطل که نماز در آن باطل است مگر برضای مالک در خارج با قطع نظر
از آن عقد و این صورت علم به باطل بودن آن عقد است و فرقی نیست در مکان غصبی
میان آنکه زمین غصبی باشد یا فرش و نماز در حرز مجهول المالک که باید آنرا حفظ نمود
باطل است و صحراها و باغستانها که بی اذن مالک در آنها نماز میتوان کرد بعد از
غصب شدن نمیتوان کرد و جائی که منفعت یا آن منتقل شده باجاره یا بعاریه یا نحو آن
نماز در آن میتوان کرد اگرچه ملک از آن دیگری است و اگر منفعتی را منتقل بدیگری کرد یا
اجاره نماز در آن جایز است بدون اذن حتی بجهت مالک و اگر مالک اذن دهد نماز در
ملک غصبی میتوان نمود حتی غاصب را و اگر کسی را مالک ملک اذن دهد ولکن میداند
که مالک در باطن اکراه دارد و نماز نمیتوان نمود و همچنین اگر مظنهٔ رضای باطنی داشته

باشد

باشد در اینصورت این نیز احوط اجتناب است و هر جائی را که علم برضای مالک داشته
باشد نماز میتوان کرد در آن اگرچه آن علم بقرائن و حدت حاصل شود و اگر اذن
بنحوی باشد مثل آنکه اذن مخصوص نماز بدهد اما اذن دهد او را که بنشیند در این
مکان بماند بینکه او را بر رسم مهمانی در مکانی جا دهد پس اگر علم بهم رساند برضا
الحال نیست و اگر علم واقع نباشد اما از کلام فهمیده میشود بطریق اولی نیز بخلاف
نیست و الا جایز نیست اگرچه مظنه داشته باشد لکن از لفظ او فهمیده نشده باشد
و اگر از قراین و شهادت حال برآید که اگر صاحب منزل علم کند مهمان بود و اعتقاد
او را میداند و کیفیت نمازش را میداند راضی شود نماز کردن پس در اینجا نماز
نمیتوان نمود و صحراها و باغستانهائی که ملک دیگران است اگر میداند که مالک آنها
کراهت ندارد نماز در آن ها کردن بقراین احوال پس نماز در آنها جایز است اگرچه
علم برضای مالک نداشته باشد خواه مالک آن مؤمن باشد یا کافر یا صغیر خواه مالک
آن معروف باشد یا نه خواه در وقت وسعت باشد یا نه بلکه بجمیع تصرفات که اذن
مالک در آن ضرورت نیست نماز باشد و در حکم اینها میباشد هر مکانی که اذن در دخول
آن میباشد بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها و آسیاها و اگر از قراین
مظنه بعدم کراهت مالک داشته باشد و در رضا و کراهت داشته باشد و ضرری بمالک

برزنه و سایر تصرفات که عادتها با آنها جاری شده ضرر ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط را
ترک نماید خصوصاً در صورتیکه این در صحرا و بوستانها است اما حمامها و نحو
آن با مظنه بعدم کراهت مالک باک نداشته باشد نماز و سایر تصرفات همچنین
جایز نیست پس در مثل حمامها علم بکراهت نداشتن مالک فائده دارد و بدون این تصرف
نداشتن فائده دارد و بدون این تصرف جایز نه بخلاف صحراها و بستانها که با علم
بکراهت یا مظنه با آن تصرف جایز نیست و الا جایز است و اگر بعد از نماز عالم شد بغصبی
مکان نمازش صحیح است و اگر میدانست که نماز حرام است در حال غصبی پس اگر مقصر
بوده و اخذ مسئله ننموده نمازش باطل است و اگر ندانند حرام است لکن نداند که باعث
بطلان است نیز نمازش باطل است و اگر میدانست حکم مسئله را فراموش کرده حکمش حکم
جاهل است و کسیکه در مکان مغصوب محبوس باشد یا از بیرون رفتن از آن مکان خوف
ضرری بر خود دارد نمازش در آن مکان صحیح است و احوط تاخیر تا آخر وقت است
و نشستن بنفی اگر محصور باشد باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین فصل کلام در
محل سجده است **فصل ششم** در بیان چیزیکه سجده بر آن جایز است **بدانکه** جایز نیست سجده
بر چیزیکه غیر زمین و آنچه از زمین و غیر زمین روئیده باشد اگر چه از معادن زمین باشد
پس جایز نیست سجده بر پشم و کرک و پوست و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و نمک

و غیر

و غیر اینها از معادن و هر چه از اسم ارض بیرون رفته باشد بسبب سوختن و نحو
آن و همچنین جایز نیست بر [illegible] و مومیائی و غیره و لکن اجزاء زمین اگر چه
از زمین جدا شود و آنچه از زمین نروئیده سجده بر آن جایز است و همچنین بر مرمر و سنگ
اگر معدنی نباشد جایز است بنا بر اظهر و آجر عدم جواز است و غیر اینها در حال سجده لازم
نیست که بر چیزی گذارد که سجده بر آن توان کرد و جمیع پیشانی را لازم نیست که بر آنچه
صحیح است سجده بر آن گذارد بلکه کفایت میکند پیشانی را بر زمین قرار گیرد و متمکن شود
اگر همه پیشانی را بر غیر آنچه صحیح است سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند نمازش
باطل است و اگر شک کند در چیزیکه آیا سجده بر آن صحیح است یا نه سجده صحیح نیست و اگر
شک کند که آیا پاک است یا نه پاک است و سجده بر گل جایز است و بر آنچه از زمین روئیده
باشد جایز نیست اگر خوردنی و پوشیدنی باشد بحسب عادت پس اگر بر سبزی تازه خورده
شود یا پوشیده شود ضرر ندارد و اگر چیزی در بعضی از بلاد خوردنی یا پوشیدنی باشد در
همه بلاد سجده بر آن را باید ترک نماید بنا بر احوط و اقوی و شرط نیست که از بلدی که
متعارف است در میان ایشان از اهل اسلام باشند و نزدیکی ایشان با اهل اسلام نیز
شرط نیست اگر در بعضی بلاد متعارف باشد و در بعضی بلاد نه از امور متعارف باشد
در آن اشکال است و منع از سجده کردن خالی از قوه نیست و اگر چیزی را در بعضی اوقات

خورند و در بعضی از احوال بخورند مثل برگ انگور در اوایل که ماکول است که سجده بر آن جایز
نیست و در حالات دیگر است و چیزیکه موقوف است پوشیدنش بر رشتن و بافتن و خوردنش
بر نرم کردن و پختن پس آن چیز از ماکول و ملبوس بودن بیرون نمیرود و لهذا سجده بر پنبه و کتان
در هیچ حالی جایز نیست و سجده بر جو و گندم پیش از آرد شدن جایز نیست بنا بر اقوی و
جایز است بر حصیری که از برگ خرما یا علف دیگر و نحو آن بافته باشد اگرچه بر ریسمان بافته باشد
بقدری که معتبر است از محل سجده بر آن علف قرار گیرد و جایز نیست سجده بر خاکستر و بر
زغالی انگشت است و واجب است که صبر یا تخته سجده بر آن جایز است اگرچه معوض باشد اگر
عوض معذور باشد و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته باشد اگر بنحوی باشد که عرفاً
بگویند سجده بر کاغذ کرده پس بر غالب مکانها سجده جایز نیست اگرچه مدار آن
از اموریست که سجده بر آن جایز نیست و اما اگر مداد از قبیل گل باشد اشکالی نیست و محل
سجده باید ملک او باشد یا در حکم ملک او باشد و در جمیع مواضع سجده نیز خالی
و اما مواضع پس محل آن باید پاک نیز باشد بقدری که معتبر است در سجده پس سجده بر
نجس جایز نیست اگرچه تعدی نکند و سایر اعضای سجده شرط نیست طهارت پس
بنا است که اظهار ابر چیز نجس بگذارد و اگر تعدی نماید و اگر موضع نجس نشود و مشتبه
شود و اگر محصور است هر قدر نیز اگر احتمال نجاست میدهد باید اجتناب نماید و اگر

موضع غز

موضع غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و در معرفت محصور و غیر محصور رجوع
بعرف میشود و اگر چیز پاک بموضعی از مواضعی که نجس مشتبه شده برسد اگر بجمیع آن مواضع رسیده
نجس است و الا پاک است و اگر در محل سجده کرد با اعتقاد پاک بودن و بعد معلوم شد که نجس
بوده اقوی صحت نماز است و هم در فراموشی و آنچه گفتیم که سجده جایز نیست بر غیر زمین
و آنچه از آن روییده آن در حالت اختیار است اما در ضرورت پس جایز است بر
غیر آن و آنچه باعث ضرورت میشود چند چیز است و یکی تقیه است و شرط نیست
نتوانستن فرار از آن و در حال تقیه مخیر است میان آنچه بر آن سجده جایز نیست لکن احوط
تقدیم پنبه و کتان است و دیگر گرمای بسیار شدید و سرمای شدید است و
نتوانستن سجده بر زمین کرد پس جایز است سجده بر جامه و کف دست بغیر از این جایز
نیست بنا بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در اینجا هر جایی از
جامه را که خواهد سجده میکند دیگر از سایر عذرها عذریست که سجده بر زمین
و آنچه از آن روییده که باعث عسر و حرج یا ضرری شود مثل آنکه در
تاریکی نماز کند و خوف گزیدن عقرب مثلاً داشته باشد اگر سر بر زمین
گذاشتن خوف باشد که باعث سقوط تکلیف نشود بلکه اگر از مطلق سجده کردن
ترسد ایماء میکند ایماء نزدیکی سجدهٔ حقیقی بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه

از آن روییده باشد یافت نشود و نتوانند تحصیل نماید اگرچه به بذل مال باشد پس سجده
بر غیر آن میکنند و در این صورت و حال ضرورت آنچه نزدیکتر به زمین و آنچه از آن
روییده باشد مقدم بر چیزیکه از آن دورتر باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز طفلی
مهر او را بردارد و ممکن نشود تحصیل آن چیزیرا که سجده بر آن جایز است مگر بفعل منافی
پس اگر در تنگی وقت میباشد اگر نماز را از سر گیرد وقت نماز فوت شود پس باید
نماز را تمام کنند و سجده بر هرچه باشد میکنند لکن آنچه اقرب است بآن چه سجده بر
آن صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معدنیها مثلا مقدم بر حریر و پوست
میدارد بنا بر احوط بلکه حکم بآن دور نیست و اگر در وسعت وقت باشد نماز را
تمام میکنند بنحویکه گذشت اعاده میکنند آنرا بنا بر احوط و اکتفا بنماز اول نمیتوان
نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع نماید بنا بر اقرب و همچنین است حکم نسبت
بهر چه باعث شود که در بین نماز مضطر شود **فصل هفتم** در بیان واجبات نماز
و آن هفت چیز است **اول** تکبیرة الاحرام و آن از ارکان نماز است و اخلال بآن عمدا
یا سهوا باعث بطلان نماز است و صورت آن اینست که بگوید الله اکبر و تغییر در
صورت آن جایز نیست بهر نحوی از تغییر که باشد پس مبدل کردن از آن بکلمه دیگر
جایز نیست و تقدیم اکبر بر الله نیز جایز نیست و زیاد کردن حرفی یا کم کردن آن

جایز نیست

جایز نیست و زیاده فاصله آوردن چیزی میان دو کلمه جایز نیست و سکوت میان دو
کلمه جایز نیست و بعضی گفته‌اند که فاصله کمی آنرا که بحسب عادت فصل و جدا کردن نگویند
ضرر ندارد و با قدرت ترجمه آن کفایت نمیکند اگر گنگ باشد و هیچ از تکبیر را
نتواند گفت باید زبانرا حرکت دهد بنا بر احوط و بدست یا انگشت اشاره کند
و بدل قصد کند ثنای الهی را و باید بهمین قصد کند که آنچه را بجا می‌آورد ثنای
خداست و اگر نتواند جزئی از تکبیر را بگوید باید بگوید بنا بر آنچه تصریح کرده‌اند
بعضی از علما و واجب است قیام در حین تکبیرة الاحرام پس اگر در حال برخواستن
قبل از قیام شروع بآن نماید مجزی نیست و بلند کردن دستها در وقت تکبیر
واجب نیست بلکه مستحب است و احوط وجوب است و بعضی بر آنند که مستحب است
که ابتدای بلند کردن دستها با تکبیر بگوید یکجا باشد و انتهای تکبیر و ختم تکبیر
دیگر با تکبیرة الاحرام سنت است و اقوی اینست که میتواند همه را یعنی از تکبیر بگوید
و همه را بعد نیز یا بعض را پیش و بعض را بعد میتوان گفت **دویم** قیام است بدانکه
در وجوب قیام در نیت خلاف است و بنا بر اینکه نیت را عبارت از داعی دانیم
ثمری در این خلاف نیست زیرا که بنا بر این لامحاله نیت در حین قیام واقع
میشود و چون تکبیر را باید لامحاله و لابدا در حین قیام بگوید چنانچه گذشت قیام

در حال قراءت واجب است و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند و جمعی را با قیام
بجهت مستحبات قبل از قراءت و در بین قراءت اگر ساکت شود لازم است
پس در این حالت نمیتوان قیام را بهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است
و آن احوط است بلکه عمل بغیر از این سزاوار نیست و قیام در حین قنوت را مستحب
دانسته اند بعضی و آن احوط است و قیام متصل بر رکوع از ارکان نماز است چنانچه
جمعی بآن تصریح کرده اند و قیام بعد از رکوع واجب است و رکن نیست چنانچه بعضی
تصریح کرده اند و مراد از قیام متصل بر رکوع آن جزء آخر قیام است که از آن
شروع بجا آوردن رکوع میکنند و قیام عبارت از راست شدن است بنحویکه
مهره های پشت راست شود پس نمیتوان خم شد اگر چه بحد رکوع نرسد و هم
چنین میل بطرف راست یا چپ بنحویکه نگویند راست ایستاده جایز نیست
و اما سر بزیر انداختن ضرر ندارد و اگر چه فضیلت ترک است و واجب است قرار
داشتن در حین قیام و در حین اختیار و واجب است استقلال در حال قیام
یعنی تکیه نداده باشد بنحویکه اگر آن چیز را بردارند بیفتد منافی و واجب است
که با هر دو پا ایستاده باشد لکن اگر سنگینی بدن را بر یک پا اندازد ضرر
ندارد و اگر چه احوط ترک است و جایز نیست دور گذاردن پاها را بنحویکه از

حد قیام

حد قیام بیرون رود و اگر نتواند که مستقل بدون تکیه باشد تکیه بدهد لکن اگر
او قیام را بدون تکیه تواند بجا آورد و اگر با تکیه نیز نتواند ایستاده خم شده
قیام را بجا بیاورد و نشستن جایز نیست و اگر نتواند بهیچ نحو قیام را بجا آورد
نشسته نماز میکند و اگر تواند لکن بعسر و حرج و مشقت نیز نشسته نماز میکند
و اگر نشسته نیز نتواند خوابیده نماز میکند بر جانب راست و اگر نتواند جانب
چپ و اگر نتواند به پشت میخوابد و اگر به پهلو خوابیده باید رو بقبله باشد نه بر روی
بلکه روی بدن را جمیعاً باید بقبله نماید و در حالتی که خوابیده نماز میکند و اگر
رکوع و سجود را نتواند بجا آورد ایما میکند و اگر بتواند سر را بر چیزی که سجده
بران صحیح است گذارد و از برای سجود ایما بکند و بنا بر احوط و اگر نتواند
آن چیز را بر محل سجده میگذارد و بنا بر احوط بلکه دور نیست که اقوی باشد و در
حین قیام مستحب است که قدمها را از هم جدا کند بقدر سه انگشت تا یک وجب از
برای مردان و قول بوجوب ضعیف است و زنها پاها را از هم ضم میکنند آنجا
سیم قراءت است و آن واجب است و رکن نیست بنا بر اقوی پس ترک آن سهواً
نماز را باطل نمیکند اگر چه در همه رکعتها ترک کند و واجب است قراءت حمد در
نمازهای واجبی و اگر چه آن سنتی موقوف است بآن بنا بر اقوی اینست که نافله یومیه

بلکه جمیع نوافل بدون آن صحیح نیست مگر نمازی که از شرع رسیده باشد که
قراءت حمد را در آن ضرور نیست و اقوی آنست که واجبست خواندن سوره تمام
در نمازهای واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجبست قراءت حمد تمام
و اخلال بجزئی از آن جایز نیست بسم الله جزء حمد و سوره میباشد مگر سوره برائت پس
ترک آن جایز نیست بلکه اخلال بهر حرف از آن جایز نیست اگر از روی عمد باشد یا جهل
یا تقصیر و واجبست در قراءت مراعات اعراب یعنی حرکات و سکنات حتی
قرآنها بنحویکه رسیده است بجا آورد پس اگر اخلال بآن کند باعث بطلان میشود
و اگر ندانند و جهلست یا در گفتن آن چنانچه بعضی گفته اند و واجبست ادا کردن
حروف از مخارج پس اگر صاد را بجای ضاد مثلا بگوید یا بعکس باعث بطلان میگردد
و اگر بدون آنکه مخارج حروف را تعلیم کرده باشد اما چنانکه حروف را بجای خود
بگوید بجهت آنچه در اکثر حروف بالطبع بجای خود ادا میشود و تعلیم مخارج بخصوصه
ضرور نیست و الا واجبست تعلیم آن و مراد از علم در این مقام اعم از ظن است
پس مظنه ادای حروف از مخارج نیز کافیست لکن احوط آنست که مظنه از قول
اهل خبره بهم رسد و بغیر آن اکتفا ننمود مگر در صورتیکه مظنه بقول ایشان حاصل
نشود بهم رسد بلکه اگر اکتفا بهر ظنی حاصله از قوه نیست و لشته بدر او اجبست

مراعات

مراعات آن و متعلق ببعضی واجب میدانند و آن احوطست لکن در حکم بوجوب
اشکالست و ادغام صغیر را بعضی واجب میدانند و آن احوطست لکن وجوب معلوم
نیست و آن ادغامیست که نون ساکنه و تنوین بیکی از حروف یرملون رسند که ادغام
میشوند لهم بیکی لم و وقف بحرکت و وصل بسکون جمعی واجب میدانند و در
وجوب اشکالست لکن احوطست و بعضی انداختن همزه وصل را لازم میدانند انداختن
آن در همزه و قطع و ذکرش را بلکه هر چه را در علم نحو یا صرف شمرده اند واجب
میدانند و در آن اشکالست بلی احوط میدانند و بعضی مراعات صفات حروف را
که قرا گفته اند واجب میدانند و ظاهر عدم وجوبست مگر آنچه را که واجب میدانند
و ظاهر عدم وجوبست مگر آنچه که گفتیم که واجب را از واجبات مثل ادای حرو
حروف از مخرج مثلا موقوف بر آن باشد و ترجمه قراءت کافی نیست بلکه جمیع
ذکرهای واجبی را باید بعربی ادا نماید و اما قنوت را اقوی آنست که تغییر نیز جایز است
بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوه دارد و پس لحن در آن نیز
و در سایر ذکرهای سنتی نیز جایز دارد و لکن احوط ترکست و ترک دعا بغیر عربی
نیز موافق احتیاط دور نیست و واجبست حمد را بهمان ترتیبی که هست بخوانند
و جایز نیست که کلمات را از هم جدا کند مثل اینکه کسی عدد جزء را بشمارد و در وجوبست

موالات در قرائت پس اگر در میان آن چیزی دیگر بخوانند قرائتش فاسد میشود
و ترک موالات سهواً باعث بطلان نمیشود بلکه قرائت را نیز باطل نمیکند بنا بر
اقرب ولکن اقوی اینست که یک کلمه و دو کلمه اگر چیزی را در میان قرائت بخوانند موالات
فوت نمیشود پس رد سلام و حمد کردن در عطسه کردن و نحو آن ضرر ندارد مادامیکه نظم قرائت
باقیست و تکرار کلمه یا آیه بجهت اصلاح آن ضرر ندارد و از برای غیر اصلاح احوط ترک است
اگرچه جواز اقوی است و اگر خواهد تکرار کند کلمه را بجهت اصلاح آن و از اصلاح آن کلمه در
میان یا آخر آیه باشد میتواند از اول آیه بگردد همان کلمه و بعد او را نیز میتواند تکرار
مگر آنکه نظم قرائت بر هم خورد پس باید بنحویکه تکرار کند که نظم قرائت ضرر نکند
و اگر ساکت شود در میان قرائت آنقدر که او را قرائت کن نگویند قرائتش
فاسد میشود و نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت را دو مرتبه کرده
و نماز را تمام و اعاده کند و اگر سهواً سکوت طویلی بعمل آورده در حکم عمد
قرائت بهفت نفر است و جایز است قرائت حمد و سوره هر یک از قرائت قراء سبعه
و بغیر از آن جایز نیست و جایز است که در بعضی از کلمات اختیار بعضی دیگر اگر مانع فاصله
نشود و علم باینکه این قرائت از قراء سبعه میباشد ضرور نیست بلکه جایز است
اعتماد بقرآنهای متداول که مظنه بعضی آنها داشته باشد و معلوم نیست از

قرائت

قرائت پس در نماز میتوان خواند اقوی وجوب جهر در نماز صبح و در رکعت
اول از مغرب و عشا و اخفات در ظهر و عصر بر مردان و در سایر رکعتهای مخیر است
و در رکعتهای آخر باید اخفات بخوانند خواه تسبیح بخوانند و خواه حمد و اقل اخفات آنست
که خود کسی بشنود و اقل جهر آنست که غیر بشنود با صورت طبیعی خواندن تا کجا اشتراط
جایز نیست و بر زنان وجوب نیست جهر و اخفات در جاییکه مرد را نیز واجب است بلکه
اقوی اینست که مخیر است میان جهر و اخفات اگر اجنبی صدای او را نشنود و اما بر
مرد اخفات لازم است (احوط است) که جهر بخوانند و مستحب است بسم الله در نمازهای اخفاتی و در رکعتهای
آخر از همه نمازها از برای امام و منفرد و احوط اخفات است مثل ادای آنها است
و اگر جهر و اخفات را از روی جهل ترک کنند نماز صحیح است و اگر سهواً ترک کنند نیز
ضرر ندارد و اعاده آنچه را در آن مراعات جهر و اخفات نتوان کرد و در نیست
و جایز نیست خواندن سورهها بلکه سجده واجب در آن است در نماز واجبی یومیه
چهارم از واجبات نماز رکوع است در هر رکعتی یکمرتبه بلکه نماز آیات که هر رکعتی
پنج رکوع دارد و رکوع رکن است پس اگر ترک کرد و داخل سجود شد نمازش باطل است
اگرچه سهواً باشد در هر رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات رکن است
واجب است خم شدن بنحویکه کف دستها بزانوها برسد و رسیدن سر انگشتان بسر

زانوها برسد و رسیدن سر انگشتان به زانوها کافی نیست بنا بر اقوی و احوط
اینست که آنقدر خم شود که مجموع کف دستها یا غالب آن به زانوها برسد و کسی
که دستش بسیار بلند یا کوتاه است یا دست ندارد رجوع بمستوی الخلقه میکند
و اگر بقدر واجب نتواند خم شد آنقدر که میتواند خم میشود و اگر بتکیه دادن تواند خم
شود تکیه دهد و اگر اصلا نتواند خم شود به سر اشاره کند و کسی که منحنی باشد و قدش
خمیده باشد مثل کسی که در رکوع رفته باشد بجهة رکوع نیت خم میشود و اکتفا بخمیدگی
قامت نمینماید بنا بر اقوی بشرط اینکه اگر زیاد خم شود از حد رکوع بیرون نرود
بطوریکه بگویند رکوع نکرده و اگر چنین باشد جایز نیست زیادتر شود و اگر میتواند
شخص خمیده بحد رکوع که راست شود و بعد بنیت رکوع بجهة در حال قیام باید
بکند و در اینجا خم شدن بحد رکوع مجزی نیست و واجب است در رکوع طمأنینه
بقدر ذکر واجب و واجب است ذکر که در رکوع است و احوط اختیار تسبیح است
و اکتفا بمطلق ذکر است اگرچه مشتمل بر ثنای خدا باشد و واجب است که اگر ذکر غیر تسبیح
اختیار کند بقدر سه سبحان الله باشد یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده باشد
بنا بر اقوی و بنا بر وجوب سبحان الله یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده یا اکتفا بر تسبیح
مطلق یا لزوم سه تسبیح در آن خلاف است و احتیاط را نباید ترک کرد و در اعلا

مراتب

مراتب احتیاط سه سبحان الله ربی العظیم و سه مرتبه سبحان الله است
بعد از آن سه تسبیح دیگر را بعد از آن سبحان الله و بعد از آن اختیار تسبیح است بر
غیر و واجب است که او مجموع ذکر واجب را در وقتی بگوید که بحد رکوع باشد و مستحب است
گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده زیاده بر یک مرتبه از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت
مرتبه یا زیاده و اما دو مرتبه و چهار مرتبه کسی سند ندیدیم با استحباب تکبیر و مستحب است
گذاردن دستها بر زانوها در حال رکوع و واجب است سر برداشتن از رکوع و طمأنینه
بعد از آنکه راست ایستاده باشد بقدری که بدنش قرار گیرد و طمأنینه را یاد آرد و بعضی
آنرا رکن گرفته اند و مستحب است گفتن سمع الله لمن حمده و اگر ماموم باشد
حمد میکند و قول باینکه حمد تنها بر او مستحب است نیکو است پنجم سجود است و در
هفت چیز واجب است اول آنکه هفت موضع را بر زمین گذارد و آن پیشانی
و کف دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها است و مسمی در همه کافی نیست
حتی پیشانی و کف دستها باید باطن را بر زمین گذارد و انگشت پا لازم نیست که سر
زانوها بر زمین گذارد بلکه اکتفا بهر یک از ظاهر و باطن بعید نیست اگر پیشانی را
بر چیزی گذارد که سجده بر آن جایز است و تفصیلش گذشت و اما غیر پیشانی واجب نیست
گذاردن آن بر چیزی که سجده بر آن جایز است بلی مستحب است چنانچه بعضی گفته اند دوم

اگر موضع پیشانی بلندتر از محل ایستادن باشد اما بقدر یک خشت و بلندتر بودن
جایز ندارد و قدر یک خشت چنانچه علما از آن گفته جمعی گفته اند چهار انگشت
مضموم است و فرقی میان زمینی سراشیب و غیر آن نیست و آیا گود بودن
مثل بلند بودن است یا نه اگر احوط اول است و اقوی اینست که مثل آن نیست
و سایر اعضا مثل پیشانی نیست و آنچه گفتیم بلند بودن آن جایز نباشد و
اگر پیشانی بر موضع بلند آید باید آنرا بکشد تا موضعی که جایز است و برداشتن
جایز نیست و همچنین اگر پیشانی واقع شود در چیزیکه سجده بر آن جایز نیست
چهارم ذکر است و حکم آن همان است که در رکوع گذشت پنجم طمانینه است بقدر
ذکر واجب و باید ذکر را در حال اطمینان بجا آورد و ششم سر برداشتن از سجده
اول است هفتم طمانینه در میان دو سجده است و مستحبی در آن کافی نیست و بعضی
از علمای ما هر یک از این طمانینه در سجده و سر برداشتن و طمانینه در میان دو سجده را
رکن میدانند و معظم علما اینها را رکن نمیدانند لکن دو سجده را با هم رکن
میدانند پس کسیکه هر دو سجده را با هم ترک کند نمازش باطل است اگرچه
از روی سهو باشد و هر رکعتی که باشد و بعضی ترک آنرا در رکعت آخر باعث
فساد نمیدانند اگر سهوا باشد و قول اول اقوی است و یک سجده رکن نیست پس

ترک

مختص ... اعظم - قم

ترک آن سهوا باعث بطلان نماز نمیشود بنابر اقوی لکن ترک آن عمدا یا از روی
جهل اگر مقصر باشد باعث بطلان نمیشود و واجب است در سجود شکم را از زمین
جدا کند پس اگر دست و پا را دراز کند و سر و شکم را بر زمین گذارد مجزی
نیست و مستحب است تکبیر گفتن پیش از سجده در حالتی که ایستاده است بلکه در حال
فرود آمدن بسجده نیز معتبران گفته اند اگرچه اول افضل است و مستحب است بلند کردن
دستها در حین تکبیر و همچنین مستحب است بعد از سر برداشتن از سجده اول و قبل
از سجده دوم و بعد از آن نیز همه اینها در حالتی که نشسته باشد و در حین
سر برداشتن و سر فرود بردن بعضی تصریح کرده اند بجواز گفتن آن و مستحب است
که موضع سجود مساوی محل ایستادنش باشد و بعضی گفته اند که مستحب است سایر مواضع
سجود نیز مساوی آنها باشد و مستحب است گذاردن دماغ نیز بر خاک در
حین سجود و بر چیزیکه سجده بر آن جایز است و دور نیست که توان اکتفا نمود بهر جزو
از دماغ که باشد کافی است و این شرط صحت نماز نیست و سنت است دعا بجهة دین و
دنیای خود در سجود و طمانینه بعد از سجود دوم واجب نیست لکن مستحب است که در
وقت برخاستن بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد و احوط اینست که لفظ تعالی

از قوت نیست و در وقت برخاستن دستها را بر زمین گذارده اول زانوها را بر
دارد و مستحب است تورک در حال نشستن و چیزی که بر آن سجده میکند اگر ضرورتی شل
نقیه حاصل شود و میتواند آنرا بردارد و بجهت سجده بگذارد و اما بدون ضرورت احوط
ترک این عمل است و در صحت نماز شاید اقرب است و اگر پیشانی بر زمین رسیده و بر
داشته شد بی اختیار اگر رسیدن اول صادق نیست که سجده کرده باید دو مرتبه
سجده نماز بگذارد و پیشانی را بر زمین و باید سکینی اعضا در حال سجده بر موضع سجود
باشد پس اگر بر سینه یا پیشانی مثلا سجده نماید یا دست مثلا بگذارد و باید فوت کنند
تا سکینی عضو بر آن موضع قرار گیرد لکن مبالغه را زیاد ضرورت نیست و بعد از گذاردن
اعضا بر زمین بقصد سجود میتواند آنرا بردارد و باز بگذارد و بعد از پیشانی لکن در
وقت ذکر باید بر زمین باشد و اگر عضوی را بر زمین گذارد و بقصد سجده سایر اعضا را
فوراً بر زمین گذارد و بنا بر احوط لکن عدم وجوب این اقوی است **ششم** از واجبات
نماز تشهد است در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و اخلال
بآن نماز را باطل میکند اگر عمدا باشد خواه در نماز فریضه باشد یا سنتی و اخلال
بآن سهواً باعث بطلان نماز نمیشود و پس آن ذکر نیست و واجبات **اول** نشستن
بقدر تشهد و اجب با صلوة طمانینه بعد از آن پس اگر شروع به تشهد کند در وقت سر

برداشتن

برداشتن از سجده یا تشهد را تمام نکرده شروع به برخاستن کند چنانچه اکثر عوام
میکنند اگر اکتفا باین تشهد کند نمازش باطل است یا اشکال بلکه ترک کند
یعنی بعد از آنکه درست نشسته تشهد را از سر گیرد یا اگر جزئی را در حین برخاستن گوید
دو مرتبه نشیند و تمام کند در صحت نمازش اشکال است اقرب فساد است و آنچه
گفتیم در صورتیست که از روی عمد باشد و در تشهد نماز سنتی شرط است که نشسته
بجا آورد و تشهد آنرا آیا شرط است نشستن در ذکرهای سنتی تشهد احوط اول است
سیم چهارم شهادتین دو صورت آن اینست که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و تغییر این
صورت جایز نیست بنا بر احوط و اقرب پس وحده لا شریک له را از اول و عبده
و رسوله را نمیتواند انداخت و بالجمله هیچ وجه تغییر جایز نیست **پنجم ششم** صلوات
بر محمد و آل محمد است و احوط اینست ادا کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و
لکن اقوی اینست وجوب نیست که باین هیئت باشد پس اللهم صل علی محمد و آل محمد
و صلی الله علی محمد و آله و مثل این نیز جایز میباشد و بدانکه صلوات بر پیغمبر و آل
پیغمبر مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم بر آن مترتب میشود و در جمیع احوال
نماز جایز است اگر مخل بواجبی نباشد و در رکوع و سجود بخصوصه مستحب است

ولفظ عبده را قبل از آن میتوان آورد و بعضی واجب میدانند در وقتی که اسم مبارک
پیغمبر برده باشد لکن اشهر واقوی عدم وجوبست هفتم ترتیب است باین شود
طریق که اول شهادت بتوحید کند و بعد شهادت برسالت پیغمبر
پس صلواة بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر و بعضی موالات را نیز واجب دانسته اند و آن
احوطست اما عدم وجوبست و مستحبست تورک نشستن در حالت تشهد و انراج آنکه
بعضی تفسیر کرده اند اینست که ران چپ را بر بیخ گذارد و قدمها را از زیر خود
بیرون کرده پشت پای راست را بر کف پای چپ گذارد و دستها را بر رانها
با انکشتها منضم از واجبات نماز سلام است و قول باستحباب آن
ضعیفست و آن از اجزای واجبه نمازست و بعضی آنرا جزء نماز نمیدانند و
آن ضعیفست پس ترک آن باعث بطلان نمازست اگر عمداً باشد و اگر سهواً باشد در آن
اشکالست و مراعات احتیاط اولیست و نماز نافله نیز محللش موقوفست
بر سلام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته واجب نیست بلکه مستحبست
چه در نماز واجب و چه در نماز مستحب مخیرست میان دو صیغه دیگر هر یک را که بگوید
واجب را بجا آورده و هر دو را باهم میتوان و هر کدام را پیش گفت آن واجب
میباشد و اگر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را اختیار کرد از برای بیرون

رفتن

رفتن از نماز واجب شده و جایز نیست تغییر این صورت بنحوی که گذشت و اگر السلام
علیکم را اختیار کرد احوط اینست که ورحمة الله وبرکاته را نیز اضافه کند لکن اقرب
جواز ترکست لکن السلام علیکم را جایز نیست تغییر آن و نیت خروج از نماز
ضرور نیست در وقت سلام گفتن و واجبست در سلام نشستن با اطمینان
و قرار بودن و مستحبست نشستن بهیئتی که در تشهد مستحب بود و بنشیند و اگر نداند
هست وجوب سلام را باید تعلیم کرد بدانکه اگر مؤمنی بر مصلی سلام کند واجبست
رد سلام و جواب دادن او و اشاره بسر و بخواندن کافی نیست و اگر بیکی ازین
چهار صیغه سلام کنند که السلام علیکم السلام علیک جواب باید بهمان نحوی که سلام کرده باید
رد نماید بصورت دیگر نمیتوان جواب داد پس جواب السلام علیکم مثلا نمیتوان
و هم چنین غیر آن بنا بر اقرب و در جواب قصد قرآن ضرور نیست و اگر سلام
باین نحو که علیکم السلام یا علیک السلام اقرب اینست که رد و جواب واجب نیست
لکن احوط اینست که بهمان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر عکس چنین سلام
کنند که سلام علیک یا سلام الله علیک رد سلام واجب نیست لکن تردد
بقصد احوط است و اما اگر بگوید سلام وجوب رد بعید نیست و اگر سلام
کند بنحوی که حروف یا اعراب آنرا غلط بگوید وجوب رد بعید نیست و احوط

اینست که جواب را بهمان صیغه سلام کرده بگوید اما بطریق صحیح بگوید واگر یکی از اهل
ذمه بر مصلی سلام کند جواب واجبست بنابر اشهر واقوی ودر اینکه باید جواب
بهمان طریق که سلام کرده بگوید یا اینکه همچنانکه در غیر نماز علیکم جواب بگوید
در نماز نیز چنین جواب بگوید اشکالست اقوی اینست که مخیر است که وعلیکم را
گفتن احوط است وسلام بر کسیکه در نماز است جایز است ولکن در استحباب وکراهت
آن خلافست وواجبست شنوانیدن جواب بکسیکه سلام کرده خواه در نماز
باشد وخواه در غیر نماز وآن واگر رد سلام با شنوانیدن آن موقوف بباطل
کردن نماز باشد در وجوب رد سلام با قطع نماز وسقوط وجوب اشکالست وهم
چنین در جائیکه شنوانیدن موقوف بفریاد زدن باشد اشکالست واگر
یقین کند که سلام را بیکی از صیغهای کرده که باید بمثل همان جواب داد ردّ مشتبه
شود احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال میدهد همه را بگوید در جواب بقصد
دعا واگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهواً ترک کرده ضرر ندارد وگناهی
نکرده واگر عمداً ترک کند اقرب اینست که نمازش باطل نمیشود خواه در زمانی
که جواب را بایست بگوید بقرائتی یا بخواندن آن مشغول شده باشد یا نه لکن احوط اتمام نماز
واعاده آن بافضلست واما معصیت کرده البته واگر طفل ممیز بر مصلی سلام کند

جوابش

جوابش

جوابش واجبست بنابر اظهر وغیر ممیز بر مصلی جوابش واجب نیست وسلام در غیر
نماز بر مؤمن مستحبست در صیغه که در نماز جوابش بود در غیر نماز نیز واجبست لکن
واجب نیست که در غیر نماز بمثل سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم میتوان
گفت وعلیکم السلام بلکه از بعضی بر می آید که علیکم یا علیک را واجبست که پیش
از سلام بگوید در جواب لکن ضعیفست واگر زن مؤمنه بر مرد اجنبی سلام کند باید
جواب بگوید ومستحبست طایفه کم به بسیار سلام بکنند وسوار بر پیاده وایستاده
بر نشسته واولی اینست که ردکننده سلام بطریق احسن ونیکوتر از سلام مثلاً اگر
بگوید سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته لکن واجب نیست بلکه بمثل آن یا بیشتر از
آن نیز جایز است لکن خلاف احتیاط است وظاهر نیست که رد سلام فوری گردد
وتأخیر آن جایز است چه در نماز وچه در غیر نماز ومراد از تعجیل آنست که طول ندهند
آنقدر که گویند جواب را ترک کرده واگر تأخیر انداخت معصیت کار است اگر عمداً
تأخیر انداخته وآن حق بر ذمه او میماند بنابر اقوی واگر ذمی در غیر نماز سلام
کرده واجبست رد جواب بگوید بلکه دور نیست که واجب باشد واگر جمعی بر کسی
سلام بکنند میتوانند در جواب بگوید وعلیکم السلام یک جواب در وقت
مفارقت کردن از یکدیگر سلام کردن سنتست وجوابش واجب نیست ومردی

بودن سلام بر فقیر و غنی واجب نیست و اگر در نماز عطسه کند مستحب است که او را تسمیه کند
بایستی بگوید یرحمک الله و اگر او عطسه کند و دیگری او را تسمیه کند مستحب است او را رد
کردن به دعا چنانکه احوط است که ترک نماید رد را لکن بقصد محض دعا نه بمجرد قصد
رد کردن و اگر کسی ترا بخیر دعا کند یا کسی بگوید حیاک الله جواب واجب نیست لکن
احوط است و اگر کسی بگوید بکسی که در نماز است صبحک الله بالخیر و نحو آن از دعا و تحیتها
که در میان مردم متعارف است رد جواب را واجب نیست لکن احوط است بقصد
دعا بآن لفظی که گفته در غیر نماز رد کردن واجب نیست **تنبیه** بدانکه تعقیب نماز مستحب است
و ادعیه و اذکار و آداب آن در کتب ادعیه مذکور است و مستحب است تغییر آن و واجب است
در سلام نشستن با اطمینان و قرار بودن و مستحب است نشستن بهیئتی که در تشهد مستحب است
نشیند و اگر نداند هیئت واجب سلام را باید تعلیم کرد **تنبیه** بدانکه
اگر مؤمنی بر مصلی سلام کند واجب است بر او در سلام جواب دادن و
اشاره بسر و نحو آن کافی نیست و اگر یکی از این چهار صیغه سلام کند که السلام
علیکم السلام علیک جواب را بهمان نهجی که سلام کرده باید رد نماید بصورت دیگر
جواب نمیتوان داد لیس جواب السلام علیکم را السلام علیکم مثلا نمیتوان داد و همچنین
عکس آن بنا بر اقرب و در جواب قصد قرآن کردن ضرور نیست و اگر سلام باین نهج

که علیکم السلام

که علیکم السلام یا علیک السلام اقرب این است که رد جواب واجب نیست لکن احوط
این است که بهمان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر مصلی چنین سلام کند که سلامی علیک
یا سلام الله علیک رد سلام واجب نیست لکن رد بقصد دعا احوط است و اما اگر
بگوید سلام وجوب رد بعید نیست و اگر سلام کند بنحوی که حرف و اعراب آنرا
غلط بگوید وجوب رد بعید نیست و احوط این است که جواب را بهمان صیغه سلام کرده
بگوید اما بطریق صحیح بگوید و اگر یکی از اهل ذمه بر مصلی سلام کند جواب واجب است
بنا بر اشهر و اقوی و در اینکه باید جواب بهمان طریق که سلام کرده بگوید یا اینکه
همچنانکه در غیر نماز علیکم جواب میگوید کافی است اقوی این است که مخیر است در استحباب
بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد
ذلیل خائف مستجیر و غیر آن این نیز وارد شده و در عقب همه تکبیرات و سجده تلاوت
ضرور نیست و با غیر آن جایز نیست و اگر [illegible] و همچنین است سجده های
مستحبه اگر تا خواند [illegible] و بعد خوانده یا ادا نیست ادا و قضا نمیکند و واجب است
در سجده قرآن نیت قربت قبل از گذاردن پیشانی بر زمین و مکروه است خواندن قرآن
و انداختن آیه سجده و مکرر میشود سجده بتکرر خواندن آیه سجده لکن اگر در یک مجلس

مکرر خوانده و سجده مکرر در دفعه که خواندست بجا آورد در وجوب تکرار در اینجا اشکالیست
ولکن احوط است و واجب نمیشود سجده مگر بعد از اتمام آیه و در تعیین آیاتی
که سجده در آنست واجب یا مستحب است رجوع بقرآنهای متداول معتبر کردن بعید نیست

فصل هفتم در مبطلات نماز است و آن هشت چیز است **اول** چیزیکه طهارت را میشکند
اگرچه سهوا باشد ولیکن این نماز میت را باطل نمیکند بنابر اقرب **دوم** گریه برامور
دنیاست خواه عمدا باشد یا سهوا خواه با آواز باشد یا نه خواه اختیار باشد یا نه و گریه
بجهة رفتن مال گریه دنیاست و همچنین بجهة رفتن زنی یا مردن بلی اگر مشتمل
بر قصد قربت باشد باطل نمیکند معتبر است در نیت که آنرا اگر گریه برامور دنیا بخوانیم و
گریه بجهة خوف خدا ضرر ندارد اگرچه با آواز باشد و گریه بر سید الشهدا هم اگر از برای
خدا باشد باطل نمیکند نماز را و فرقی میان نمازها در این حکم نیست حتی نماز میت
و نافله نیز باطل میشود بجهة این **سیوم** فعل کثیر است و اظهر اینست که آن عبارت است از
این کاری بکند عرفا او را نماز کن نگویند و فرقی نیست در این میان نماز نافله
و فریضه و بعضی فرق گذاشته اند و آن ضعیف است و شرط است در فعل کثیری که نماز را
باطل میکند اینکه بالفعل حقیقة نگویند او نماز کن نیست پس اگر امر مرکب
شود در جمیع نماز اگر مثلا همه را یکدفعه بجا می آورد فعل کثیر بود و او را از نماز

کننده

کننده بودن بیرون میبرد ولکن چون متفرق است بیرون نمیبرد ضرر ندارد و
اگر یک کار بکند که او را نماز کن نگویند نماز او باطل میشود اگرچه فعل کثیری نگویند
مثل رقصیدن و جستن فاحش و چون در فعل کثیری که نماز را باطل میکند شرط دانستیم بطریقی
باشد که شخص را از نماز کننده بودن بیرون برد پس هر کاری که چنان نیست
ضرر ندارد و اگرچه از افعال نماز نباشد مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه
و مگس و جمیع موذیات و دفع آنها نیز ضرر ندارد و اگرچه از افعال نماز نیست خصوص کشتن
مار و عقرب و از بعض احادیث مستفاد میشود و چون دفن شپش را احوط مراعات
اینست بلکه حکم باین بعید نیست مادامیکه مستلزم بطلان نماز نباشد و هم
چنین ضرر ندارد شمردن رکعات یا تسبیحات بانگشت یا تسبیح یا نحو آن و جامه
پوشیدن یا کندن و خاراندن بدن و دست بیرون زدن بجهة حاجتی یا دست بدیوار
زدن مثلا بجهة بیدار کردن کسی و دماغ پاک کردن و خلط از دهن انداختن اگر دو
حرف از آن ظاهر نشود ولکن هر دو مکروه است و بالجمله هر فعلیکه او را از نماز کن بودن
بیرون نبرد جایز است و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بیرون برد او را از نماز بنحویکه
گویند نماز نمیکند نمازش باطل است اگر عمدا باشد و اما اگر سهوا باشد یا بجهة فراموشی
باشد پس اگر محو صورت نمازی نشده نمازش صحیح است و اگر صورت نماز را محو کرده

پس اگر بعد از آنکه متذکر شود نماز را تمام کند صادق است که نماز کرده صحت نماز خالی
از قوت نیست اگرچه احوط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست که نماز کرده
نماز باطل است بی اشکال و اگر مضطر شود بفعل کثیر حکمش حکم صورت سهو است بنابر
اقوی و اگر فعل کثیر از اجزاء نماز باشد مثلا بسیار طول دادن قنوت یا رکوع یا
سجود مثلا پس اگر محو صورت نماز نمیشود ضرر ندارد و اگر فرض کنیم که محو صورت نماز شود
احوط ترک است پس اگر ساکت شد بسکوت طویل یعنی آنقدر طول کشید که نمازکننده اش
نمیگویند نماز باطل است و در صورت عمدا و در صورت سهوا احوط اتمام و ا
اعاده است ولکن صحت نماز در اینجا خالی از قوت نیست چهارم تکلم و حرف
زدن است اگر عمدا باشد و سهوا باطل نمیکند و فرقی میان نمازها نیست حتی نماز
نافله و نماز میت و اگر سخن گفتن واجب شود در نماز بجهة تقیه و دفع ضرر مثلا و نماز را
باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است و جاهل بحکم نیز نمازش باطل میشود و سخن
گفتن اگرچه مقصود نباشد و اشاره گنگ و زبان حرکت دادن او نماز را باطل نمیکند
اگرچه بجهة فهمانیدن غیر باشد و جمعی گفته اند که اگر سلام بگوید عمدا نمازش باطل
میشود و اقرب اینست که اگر قصد دعا کند و صادق باشد که دعا است و قصد
بیرون رفتن از نماز نکند نماز باطل نیست اگرچه بلفظ السلام علیکم باشد و

اگر

و اگر بقصد دعا نباشد احوط ترک است اگرچه بقصد زیارت باشد مثلا مثل السلام
علی المرسلین که در قنوت میگویند و اما تنحنح و ناله کردن و صدای حیوان
دادن پس اگر تمیز حروف در آن نمیشود و حرفی از آن ظاهر نمیگردد باطل نمیکند نماز را
اگرچه عمدا باشد و اگر دو حرف ممتاز از آن ظاهر شود و آن را کلام گویند و علم بآن
داشت قبل از گفتن نمازش باطل است اگر کلام بیمعنی را باعث بطلان دانیم و آن
خواهد آمد و اگر کلام مهمل نگویند باطل نمیکند نماز را و اگر شک کند که کلام است
یا نه احوط اتمام و اعاده است و همچنین است یاد کردن در موضع سجود و خواندن
و آه کشیدن اگر از خوف خدا آه کشیده اگرچیزی با آن ضم نموده که آن را دعا گویند
پس حکمش حکم تنحنح است و اگر با چیزی است که آن را دعا گویند ضرر ندارد پنجم
خواندن قرآن در نماز جایز است و از کلام باطل کننده نیست اگرچه بقصد قربت باشد
اگرچه تنبیه بر چیزی باشد نیز قصد کرده باشد و اگر مقصود تنبیه بر چیزی باشد بدون
قصد قربت در صحت نماز خلاف است لکن اگرچه نظم قرآن بودن بیرون نرفته حکم بصحت میشود
و اگر بیرون رفته مثل اینکه بگوید ادخلوها بسلام آمنین مثلا نماز را باطل میکند
چون از نظم قرآن بیرون رفته ولکن احوط اینست که ترک کند قرآن را بدون قصد
قربت و اگر کلمه که در قرآن است بنظمی که در قرآن است بخواند مثلا اینکه بگوید یا ابراهیم

سلامٌ نمازش باطل میشود اگرچه هردو کلمه در قرآن باشد و جایز است ذکر خدا در نماز و از کلامی
نیست که نماز را باطل نماید اگر بقصد قربت باشد و جایز است تنبیه غیر بذکر قربت باشد بلکه
اگر بدون قصد قربت تنبیه غیر بذکر خدا نماید نیز جایز است لکن احوط منع و اعادهٔ نماز است
و مراد از ذکر خدا هر چیزی است که آنرا در عرف ذکر خدا گویند و شهادت بوحدانیت
و برسالت پیغمبر و ولایت امیرالمومنین عم اشهد ذکر است و صفتهای خدا مثل
ذکر است بنابر اقرب و لا حول و لا قوة الا بالله ذکر خداست و هرچه شک شود که آیا
ذکر است یا نه احوط اجتناب است ازان در نماز و ذکر و قرآن که در بین نماز جایز
دانستیم شرط نیست که لحن ننماید و اعراب آنرا اصلا غلط نگوید و همچنین که
ذکر در قرآن در نماز جایز است و دعا کردن نیز در ان جایز است از برای هر حاجت
از امور دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود در ان نیز تنبیه غیر باشد بر مطلبی جایز است
لکن خلاف احتیاط است و دعا بچیزیکه طلب امر حرام نماز را باطل میکند بنابر اظهر
و مراد از دعا هر چیزی است که آنرا در عرف دعا گویند اگرچه مشتمل باشد بر اموری
چند که طلب چیزی بر ان نباشد مثل اینکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت
از نفس و شیطان و نحو آن نشود و دعائیکه شروع کرد تمام کردن آن واجب نیست
و اگر نسخهٔ دعا مختلف باشد جایز است خواندن همهٔ نسخها و همچنین اگر قرائت قراء

در کلمه

در کلمه مختلف باشد مثل در مالک یوم الدین و ملک هر دو را میتوان بخواند
اگر اخلال بموالات و واجبی دیگر نرسد و لبیک در جواب کسی در نماز جایز نیست
اگرچه آنکس پدر یا مادر باشد مسأله تکلم بیک حرف بی معنی مبطل نیست و بیک حرف با معنی
که قصد معنی آن نماید مثل قِ که معنی آن نگاه دار است نماز را باطل مینماید
و اگر معنی آنرا قصد نکند حکمش حکم یک حرف بی معنی است و اگر عمداً مد دهد حرف را که مد
ندارد حکم بعدم بطلان بعید نیست و دو حرف بی معنی یا بیشتر تکلم کند عمداً
نمازش باطل است و بالجمله هر چه بر ان صادق باشد کلام و تکلم در عرف حقیقةً اگر
عمداً باشد نماز را باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن و بخاطر گذرانیدن
باعث بطلان نمیشود مگر آنکه بحد فعل کثیر برسد و اگر گمان کرد که نمازش تمام شده
و عمداً تکلم کرد و بعد معلوم شد که خطا کرده نمازش باطل میشود بنابر اظهر اگر منافی دیگر
بعمل نیاورده باشد لکن باید این گمان گمانی باشد که شرعاً اعتبار بان باشد
یعنی اگر این مظنه کرد از نماز بیرون رفته مظنه است که شرعاً معتبر است پس تکلم کرد
مثل آنکه شک کرد در دو و چهار و مظنه کرد که چهار است و تمام کرد پس یقین کرد
که دو بجا آورده نمازش صحیح است و الا حکم بصحت اشکال است و اگر جزم داشت که از نماز
بیرون رفته و تکلم کرده و بعد خطا معلوم شد نماز صحیح است و این تکلم نماز را باطل نکند

فاسد نمیشود و اینها همه در صورتیست که بسبب تکلم از نماز کی بودن بیرون برود
و الا نماز شکستن باطل است **پنجم** از مبطلات نماز کتف بستن دست راست بر پشت
دست چپ در هر نمازی که باشد حتی نماز میّت و نماز نافله یومیه خواه مرد باشد
خواه زن یا خنثی یا صبی یا بنده خواه بیجایی باشد یا با جایی خواه بر بالای
ناف گذارد یا بر پایین ناف چونکه کف را بر روی کف گذارد یا کف را بر روی پشت
دست گذارد یا بر ذراع خواه بعقیده شرع آن بگذارد و یا نه اگر بجهة ضرورت
بگذارد مثل اینکه دفع اذیتی از آن از آن خواهد نماید جایز است و نماز کی
صحیح است و اگر جزئی از کتف را بر پشت آن گذارد و یا اینکه بگذارد دست را
فوراً بردارد اقوی اینست که نماز باطل نمیشود و لکن احوط ترک است و اما گذاردن
دست راست را بر روی چپ در حال رکوع یا تشهد یا گذاردن یکدست بر شکم یا
گذاردن کف بر کف پس اقوی جواز است و هم چنین فاسد نمیشود نماز اگر دست را
بر روی دست گذارد سهواً بنا بر اقوی همچنانکه گذاردن دست راست بر چپ حرام
و مفسد است همچنین عکس آن بنا بر اقوی و اگر ضرورت مثل تقیه باعث شود جایز است
و نماز را باطل نمیکند و ضرور نیست که علم بضرر باشد بلکه مظنه آن کافیست و همچنین
که مظنه بضرر بهم رسد واجب میشود و لکن اگر با تقیه ترک کرد نماز باطل نمیشود و اگر

احتمال

احتمال ضعیفی بضرر داشته باشد جایز نیست و نماز باطل میشود و اگر بتواند فرار کند
از تقیه تا بجز نماز یا در جایی خلوتی کردن ضرور نیست بلکه با تقیه بر طرف شود
واجب نیست که دست را بردارد و مستحب نیست که دستها را رها کند در بین نماز **ششم**
از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است تمام بدن خواه به پشت بقبله برسد یا جانب
راست یا چپ قبله بگرداند خود را اگرچه که مشرق یا مغرب نرسد و یا کمی منحرف
شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر نماز واجبی باشد اما نماز مستحب در آن خلافست
و اقوی اینست که باطل نمیشود بجهة انحراف از قبله و اگر روی تنها را از قبله بگرداند اگر
بحدّی برسد که بتواند پشت سر خود را ببیند و بگویند که پشت بقبله رو کرده است
در صحت نمازش خلاف و اشکالست اقوی اینست که باطل نمیشود اما احتیاط را ترک نماید
و فرقی نیست میان آنکه رو بتنی بجانب مشرق یا مغرب برسد یا نه اگر برگردی تنها کتف
نکند بجویکه گویند التفات کرده بپشت نماز باطل است و اگر التفات بچشم ضرر ندارد و اما
مکروه است و گذشتن انسان و حیوان از پیش روی نماز را باطل نمیکند **هفتم** قهقهه است
هشتم خوردن و آشامیدن است عمداً اگر بحدّ فعل کثیر برسد و اگر قلیل باشد بجویکه
دلالت نکند بر اینکه رو از نماز گردانیده باعث بطلان نمیشود بنا بر اظهر و اگر
سهواً باشد اگر قلیل است ضرر ندارد و اما اگر کثیر باشد پس اگر بحدّی است که گویند نماز

نمیکند پس نماز شخص باطل است و اگر صورت نماز را محو نکرده نماز شخص باطل نیست و اگر هر
چیزی که در بیخ دندانها مانده فرو برد آن ضرر ندارد مگر آنکه به حد فعل کثیر برسد و جایز است
خوردن آب در نماز وتر اگر اراده روزه داشته باشد در آخر وتر تشنه باشد و خوف
آن باشد که فجر طلوع کند و آب در پیش روی او باشد و لازم نداشته باشد از
منافیات نماز چیزی را غیر خوردن آب بلکه اگر اراده روزه نداشته باشد یا خوف
صبح نیز نداشته باشد یا خوف طلوع صبح نیز نداشته باشد یا آب در
پیش روی او نباشد نیز جایز است بنابر اقرب و آیا شرط است که آب خوردن به سرحد
فعل کثیر نرسد یا اینکه این فعل کثیر در این نماز ضرر ندارد احوط اول است و بعضی
هر نافله را ملحق به وتر کرده‌اند و آن اقرب نیست ولکن خلاف احوط است و مکروه است
نماز کردن در حالی که بول و غایط آید یا خواب یا دبر او غالب شود تا خود را از
رفع آن باز دارد لکن باعث بطلان نماز نمیشود و اگر در اثنای نماز یکی از اینها غالب شود
واجب است صبر کردن تا نماز را تمام کند مگر خوف ضرری داشته باشد یا عاجز شود پس
جایز است قطع اگر خوف بیرون رفتن وقت ندارد و در حین کسالت و خواب آلوده
بودن نماز کردن باعث بطلان نمیشود اما مکروه است مگر اینکه باعث بر ترک رکنی یا جزئی
یا شرطی پس نماز باطل میشود و نماز در چکمه تنگ اولی ترک است و مکروه است نماز

بمردی

بمردی که موی سر خود را در میان سر خود جمع کرده باشد و گره زده باشد و زنان را
ضرر ندارد و اگر در بینی نمازگزار خون آید و به بدن یا جامه اش برسد پس اگر کمتر از درهم
بغلی باشد ضرر ندارد و اگر بقدر درهم یا زیاده تر باشد پس اگر بدون فعل کثیر تواند آن
جامه را بیندازد و در زمان انداختن کمتر از زمان شستن است جایز است آن را بیندازد و اگر نتواند
انداخت یا آنکه تواند لکن زمان شستن کمتر از زمان انداختن است واجب است آن را بشوید
و نماز را تمام کند بشرط اینکه منافی را بجمعی رسیدن چون نماز شخص باطل میشود و اگر شک کند
که آیا لازم میآید فعل کثیر یا نه بنابر ابطال نمیگذارد و آیا شرط است در شستن که در جای
دیگر بغیر از موضع نشود یا نه دور نیست که آنچه عادت در وقت شستن کشیده میشود ضرر نداشته
باشد و شستن جامه اگر ممکن نشود و بینی نماز ضرری نیست بنابر اقرب لکن باید قبل
از سلام بشوید و آیا خون غیر دماغ نیز حکمش حکم خون دماغ است یا نه در آن اشکال است
احوط شستن و تمام کردن نماز و اعاده است مسئله حرام است قطع کردن نماز واجب
بدون عذر حتی نماز جنازه و جایز است قطع بجهت حفظ نفس محترمه که خوف تلف آن منجر
شود بلکه بعضی تصریح کرده‌اند که واجب است در اینحال و اگر مال کمی باشد که تلف شدن آن
ضرری لازم نیاید قطع لازم نیست و اگر مال امانتی در پیش او باشد و حفظ آن موقوف
بقطع نماز باشد جایز است بلکه واجب است و اما اگر مال غیر امانت نزد او باشد در

جواز قطع بجهة حفظ آن اشکالی نیست خصوصاً اگر مال مؤمنی باشد و بجهة حفظ نفس
محترم نیز جایز نیست و بجهة حفظ او از ضرر نیز بعضی جایز میدانند و جایز است قطع
نماز بجهة نگاه داشتن قرض دار که میترسد از او فرار کند اگر برفتن او متضرر شود و
با عدم ضرر جایز نیست بنا بر اظهر و بجهة رفع حدثی که نگاه داشتن آن موجب ضرر باشد
هر جائیکه قطع نکردن نماز خوف ضرری داشته باشد قطع جایز است و اگر ضرری لازم
نیاید بمجرد حاجت بقطع باعث جواز نمیشود و بجهة رفع ضرر از مؤمن عادل قطع جایز است
و اگر امر بمعروف و نهی از منکر موقوف بقطع نماز باشد قطع نماز جایز است بلکه
واجب است و اگر در جامه یا بدن عضوی نجاست فراموش شده شروع بنماز کرد در بین نماز یادش
آید واجب است قطع بنا بر اظهر اگر واجب شود و قطع نماز در جائیکه قطع نکند نمازش
صحیح است بنا بر اقوی و در جائیکه میخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن واجب نیست
بنا بر اقوی و اگر چه بعضی از آنها واجب میدانند و دانسته اند **ششم** در نماز آیات است
و در آن دو مقام است **مقام اول** در اسباب آنست بدانکه نماز آیات واجب
میشود بچند چیز **اول و دوم** در گرفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آنها بگیرد و خواه
بعض آنها و اگر گرفتن آنها بجهة حایل شدن ستاره باشد نماز واجب نیست بنا بر
اقوی لکن احوط است مگر باعث خوف شود که حکم آن خواهد آمد اگر ستاره بگیرد

و اگر باعث

و اگر باعث خوف شده نماز واجب است و اگر نه واجب نیست و ثابت میشود گرفتن
آفتاب و ماه بدیدن و علم بهم رسانیدن و ثبوت آن بشهادت دو عادل نیز خالی
از قوت نیست و بخبر یک عادل و شیاع ظنی ثابت نمیشود لکن احوط است و اگر دو عادل
از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت آفتاب مثلاً بگیرد
عمل بقول ایشان واجب نیست و قضا واجب نمیشود و اگر بگیرد آفتاب مثلاً و زیر ابری
رود یا غروب کند نماز واجب میشود تا معلوم شود که منجلی نشده و اگر در وقت
نماز فریضه آفتاب بگیرد و اگر یکی از آنها وقتش تنگ باشد باید آنرا مقدم داشت
و اگر هر دو وقتش تنگ باشد یومیه مقدم میدارد و در اینجا قضا میکند نماز کسوف را
اگر کسی در نماز آیات کرده بود و وقت هر دو تنگ نشده بلکه اگر همه قرائت
کرده بود باید قضا کند آنرا اگر چه تباهی نکرده باشد و اگر وقت هر کدام وسعت
داشته باشد هر کدام را که خواهد میتواند کرد لکن احوط تقدیم نماز یومیه است
زلزله است بجوبکه در عرف گویند زلزله شد پس بمحض حرکت کردن زمین نماز واجب
نیست اگر زلزله صادق نباشد مگر آنکه خوف حاصل شود پس بجهة خوف واجب میشود و وقت
آن مدت عمر است و شرط نیست طول کشیدن آن بقدر نماز بخلاف نماز کسوف و خسوف
که اگر بقدر نمازی که اقل واجب بعمل آید طول نکشد نماز بر او نیست نه ادا و نه قضا

اگرچه یک رکعت طول بکشد و احوط اعلام ترکست و نماز زلزله را هر وقت که میکنند نیت
ادا و قضا نمیکنند و اقوی اینست که فوری نیست و تا خر آن جایز است چهارم خوفهای
آسمانی است مثل بادهای عظیم سیاه و زرد و سرخ اگر باعث خوف شود بیرون خوف
واجب نیست نماز بنا بر اقوی و با خوف نماز واجب است اگرچه سیاه و سرخ و زرد
نباشد و مثل ظلمت و تاریکی و صاعقه عظیم و سرخی و زردی شدید و آتش از آسمان
ظاهر شدن اگر باعث خوف شوند اینست و بالجمله هر امری که از آسمان یا زمین حادث
شود و باعث خوف گردد نماز واجب میشود بنا بر اقوی و اما آیات و آثاری که از
آیات مرحمت است مثل باران عظیم موجب نماز نیست اگرچه بر خلاف عادت باشد و اموری که
باعث خوف میشود باید بنحوی باشد که خوف بر بیشتر مردم حاصل شود پس در این
حین نماز بر همه کس واجب میشود حتی بر کسیکه نترسیده باشد و اگر خوف بر بعضی مستولی
شود بر هیچکس نماز واجب نیست حتی آنکه خوف بر او غالب شده و مراد از خوف
بیشتر مردم آنست که بنحوی باشد که اگر مردم مطلع شوند بیشتر مردم میترسیدند
و باید علم حاصل شود بخوف معظم مردم و مظنه کافی نیست و تفحص کردن باینکه خوف
بر اکثر غالب شده ضرور نیست و نماز بجهة خوف دزد و درنده واجب نمیشود
و در بادها اگر خوف خرابی عمارت و غرق شدن کشتی و نحو آن باشد نماز واجب

نمیشود

نمیشود و جائی که باید خوف نزول عذاب و غضب الهی باشد تا نماز واجب شود و نماز خوف
نیز وقتش مادام العمر است و فوری نیست و نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر
جمیع آفتاب یا قرص ماه بگیرد و نماز نکند قضا واجب است خواه عمدا ترک کرده
باشد یا بجهة فراموشی یا بجهة مطلع نشدن بآن و بشهادت دو عادل ثابت
میشود نه بیکی و نه بشهرتی که علم از آن بهم نرسد و اگر بعض بگیرد و مطلع نشود
تا وقت بگذرد قضائی نیست و اگر عالم شود بآن و بجهة فراموشی یا خواب
یا عمدا نکند قضا لازم است و اگر آیتی از آیات واقع شود و مطلع نشود و
نماز نکند ساقط نمیشود اگرچه فراموش کرده باشد و اگر مطلع نشود اقوی سقوط
و احوط عدم سقوط است مقصد دویم در بیان کیفیت نماز آیات است بدانکه
آن دو رکعت است و در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود واجب است و در هر رکوع
و سجود آن واجب است ذکر و طمأنینه و غیر اینها و در هر رکعتی قرائتی واجب است
و تشهد و سلامی نیز در آخر آن هست مثل نمازهای دیگر و صورت آن بنحویکه
بهتر است اینست که نیت کرده تکبیر را میگوید و حمد و سوره میخواند و
برکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آورد پس بسجود میرود و برمیخیزد و
مثل رکعت اول بعمل آورد پس سجود و تشهد و سلام بجا آورد و مستحب است

تکبیر بعد از هر رکوع مگر پنجم و دهم که میگوید سمع الله لمن حمده و قبل
از رکوع نیز تکبیر مستحب است و قنوت قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم
سنت است و مستحب است طول دادن قنوت بقدر قراءت و جماعت کردن نماز کسوف
و خسوف و آیات واجب نیست نه ادای آن و نه قضای لکن سنت است و اگر همه قرص
گرفته باشد جماعتی ماکثیه دارند و جمعی تصریح کرده اند بجواز اقتداء در نیمه آن بنا خفه
آن بالعکس و نماز آیات را خطبه نیست و سنت است که نماز کسوف و خسوف را زیر
آسمان بکنند و اگر نماز کسوف و خسوف را کرده هنوز قرص گرفته است اعاده نماز
سنت است و واجب نیست بنابر اقوی و در تکرار اعاده اشکال است ولکن نشستن
بجهت ذکر خدا تا آنکه آفتاب منجلی شود فصل سیم در نماز قضا است بدانکه واجب است
قضای نماز فریضه یومیه بر کسیکه ترک کند اگر شرایط وجوب نماز در او باشد
و هم چنین واجب است بر کسیکه ترک کند آنرا بجهت خواب یا فراموشی و آنچه را ترک
کند یا کرده در حال طفولیت یا در حالت دیوانگی یا کفر اصلی قضا ندارد و هم
چنین آنچه را ترک کرده در حال حیض و نفاس اگر در همه وقت نماز حایض بوده
یا نفاس داشته و اگر وضو و غسل و تیمم هیچیک ممکن نشود نماز از او ساقط است
و احوط آنست که نماز را بی طهارت بجا آورده و بنابر ساقط بودن در وجوب
قضا

قضا خلاف است و احوط اینست که قضا نماید و اگر در تمام وقت بیهوش باشد
قضا واجب نیست ولکن احوط است و اگر بداند که چیزی باعث بیهوشی میشود و عمدا
خود آنرا استعمال نماید احوط است قضا اگر نگوئیم اقوی است و اما اگر نداند قضا ندارد و اگر
چیزی که مست میکند یا اینکه میداند که مست کننده است بخورد و مست شود و نمازش
فوت شود واجب است قضا و اگر جبرا بخورد و او دهند یا مضطر شود بخوردن آن
بعضی گفته اند قضا ندارد و احوط قضاست و بر مرتد واجب است قضاء آنچه را
که در زمان ردّه از او فوت شده و مخالفی که از اهل اسلام است اگر مذهب
حق را اختیار کند نمازهائی که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در
مذهب خود نمازش صحیح بوده و اگر ترک کرده قضا کند و کسیکه نماز قضا بر ذمّه دارد
بنابر اینکه آن مضیّق نباشد نماز استیجاری میتوان گرفت و بنابر اینکه مضیّق
باشد نیز در بعضی از صورتها میتوانند بلکه میتوان گفت اجازه صحیح است بنابر
هر دو قول لکن مشکل است و کسیکه نماز را ترک کند از سهل انگاری او را تعزیر
میکنند اگر باز ترک کند باز تعزیرش میکنند و اگر باز ترک کرد بعضی گفته اند
باز تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم میکشند او را و بعضی گفته اند در مرتبه
سیم حکم بقتل کرده اند و قول احوط اوّل است و در وجوب فوریت نماز

تعزیر

قضا بجا آوردن آن وجهی که دلیل قضائی براد هست فوراً اختلاف عظیمی است و در
مسئله چند قول است اقوی عدم فوریت است پس میتواند آنرا تاخیر نماید از روی مطلق
خواه آن نماز فوت شده یکی نماز باشد یا بیشتر خواه در همان روز قضا شده باشد یا نه
خواه سهوا و بدون تقصیر قضا شده باشد یا با تقصیر لکن احوط اینست که نماز
قضا را فوراً بجا آورد و آنرا مقدم بر نماز حاضر ادائیه دارد و لکن مقدم داشتن
نماز ادا بر قضا و آنرا در اول وقت بجا آوردن نیز جایز است بنابر اقرب و بر فریضه
که حکم بر فوریه قضا نماید حکم بوجوب اشتغال بآن و عدم ارتکاب غیر ضروریات
از خواب و خوراک و نحو آن نمیشود و مضایقه باین حد قایل نمیشود و اگر در وسعت وقت
مشغول نماز شده در حال فراموش کردن قضا در بین نماز یادش آید بنابر مختار
میتواند عدول نماید بسوی قضا بلکه اولی عدول است لکن واجب نیست و بنابر فوریت
واجب میشود و جواز عدول بنابر مختار و وجوب آن بنابر غیر در وقتی است که لازم
نداشته باشد زیادتی رکنی را مثل آنکه نماز صبح فراموش کرده باشد و بعد از زوال
سیم نماز ظهر یادش آید پس در اینجا عدول نمیتواند کرد و استحباب تقدیم قضا یا
وجوب آن در وقتی است که وقت ادا تنگ نشود و الا او را مقدم میدارد وجوباً
و آیا مراد از تنگی وقت ادا در وقتی میشود که بقدر اقل واجب نماز اول

بجا آورد

بجا آورد یا آنکه بقدری بجا آوردن آن با شرایط و وظایف مستحبه و سورهای طولانی مستحبه
اگر مانده باشد و وقت تنگ میشود پس میتواند نماز ادا را بجا آورد و اقرب در نظر
اجر است و آیا اذان و اقامه نیز مراعات میشود یا نه اقرب مراعات است و ظن به تنگی
وقت کافیست که شروع در نماز ادا کند نماز ادا اگر در گمان تنگی وقت پس
معلوم شد خطا بود نمازش صحیح است و اگر نماز قضا را در وقت مخصوص نماز ادا
بجا آورد سهواً یا بگمان آنکه مظنه بوسعت وقت اقوی صحت است و آیا مراد قضائیکه محل
خلاف است و جواب فوریه آن مختص نماز یومیه است یا شامل نماز کسوف و خسوف
و آیات نیز میشود پس قضا را تاخیر نباید انداخت بنابر قول بفوریه نماز قضا
و بر نماز مقدم باید داشت بطریق نفی بنابراین قول و بطریق استحباب بنابر مختار
در آن اشکال است و لکن احتمال دویم که مشمول باشد اقرب است و هم چنین قضا
یا ادای غیر یومیه جمیع نشوند قضا را مقدم دارد بنابر لزوم تقدیم و اگر نماز قضای
غیر یومیه بر خود لازم نمیکند باشد مثل نماز قضای خود نیست پس اگر واجب نیست تقدیم
آن اگر چه در قضای خودش بفوریه قایل شویم و بدانکه اگر مظنه بوفات در تمام عمرش
بهم رساند واجب است که نماز قضا بجا آورد و تاخیر جایز نیست بلکه هر واجبی که
وسعتی داشته باشد مضیق میشود در وقت ظن بوفات بنابراین اگر قضای بسیار

بر ذمّهٔ آنکس باشد مثل حیض یا بیهوشی و مظنه داشته باشد که عمر او وفا نمیکند اگر تأخیر
اندازد پس تأخیر جایز نیست بلکه باید در اموریکه منافی تعجیل نماز است مثل خواب و خوراک
و کسب و نحو آن اکتفا بقدر آنچه رفع ضرورت میشود نماید مادام که موجب عسر و حرج
شود لکن در این حال که مذکور شد تأخیر نماز قضا از وقت لازم نیست بنابر مختار و نماز
قضا را در همه اوقات میتوان بجا آورد حتی در ساعاتیکه نماز در آنها مکروه است و کراهتی
در آن نیست و صحیح نیست نماز قضا از غیر که بر او نماز قضاست اگرچه تبرعاً باشد و چنانچه
بعضی از اصحاب نفی کرده اند و اگر مردی ترک کند نماز واجبی را بدون عذر خواه یومیه
باشد خواه غیر آن از نمازهائی که قضا دارد واجب است بر وارث ایشان که قضا
کند آنرا بعد از مرگ او و اگرچه در غیر مرضیکه در آن مرض مرده ترک کرده باشد بنابر
احوط و اگر بدون عذر در مرض موت ترک کرده باشد نیز احوط است قضا و لکن اقوی
عدم وجوب قضاست و اگر کسی بمیرد و بر ذمهٔ او نماز قضای واجب باشد جایز است
آنرا استیجار نمایند اگرچه غیر یومیه باشد و اگر وصیت کند باستیجار نماز از برای
او از مال او بر وصی واجب است استیجار اگر او را ولی نباشد **فصل دوم** در حکم خللی است
که در نماز واقع میشود و در بیان حکم شک و سهو است **بدانکه** خللی که در نماز بهم رسد
یا از روی عمد است یا از روی سهو یا از جهت شک اما عمداً پس بدانکه کسی عمداً اخلال
نماید

نماید بواجبی از واجبات نماز نمازش باطل است خواه آن واجب جزء نماز باشد
یا شرط آن یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن رکوع بر سجود و نحو آن و هم
چنین باطل میشود بجهت بعمل آوردن چیزیکه واجب است ترک آن مثل تکتّف و نحو آن و فرقی
نیست در آنچه مذکور شد میان نمازهای واجبی و سنتی ادائی یا قضائی و جاهل
بتقصیر حکمش مثل کسی است که عمداً داند و ترک کند و در غیر مقصر تأمل است و کسی
که حکم را میداند و فراموش کرد حکمش در اینجا حکم جاهل است و جاهل بحکم جهر
و اخفات معذور است پس اگر از روی جهل ترک نماید نمازش صحیح است و ترک
مستحبات مضر نیست و اگر مستحبی را بر خود بنذر یا شبه آن واجب کند و ترک نماید نمازش
صحیح است و لکن احتیاط را ترک نکند و نمازی که باطل شده تمام کردنش
واجب نیست **و اما** سهو پس بدانکه اگر سهواً رکنی را ترک کند از محل آن نگذشته
باید عود نماید و آنرا با ما بعدش بجا آورد نمازش صحیح است و مراد از
باقی بودن محل آنست که داخل در رکن دیگر نشده باشد و اگر داخل در رکن
شده باشد نمازش باطل است اما اگر داخل در واجب دیگر شده باشد ضرر
ندارد پس اگر سجده را ترک کرده باشد ضرر ندارد و لیکن اگر سجده را ترک کرده باشد
مادامیکه برکوع نرفته بر میگردد و دو سجده را کرده بر خواسته دو مرتبه حمد و سوره

میخوانند و نمازش صحیح است و در آنچه گفتیم فرقی نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر آن
و در رکعت اول و غیر آن و قول بفرق ضعیف است و اگر اخلال برکنی کرده و سهواً دیگری بنیابه
تا داخل رکن دیگر شده نمازش باطل است خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه در دو رکعت
اول باشد یا در اواخر رکعت آخر و اما شک یا در افعال نماز است یا در عدد رکعات و شک
در افعال مذکور میشود اما شک در عدد پس اگر شک کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل
نماز صبح و سفر و عیدین و آیات اگر شک در عدد رکوعات کند بنا بر اقل میگذارد
مگر اینکه لازم داشته باشد شک در رکعات را مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده
یا شش رکوع و داند که اگر پنج رکوع کرده یک رکعت کرده و اگر شش رکوع کرده در
رکعت دویم است پس در اینصورت نمازش باطل است و شک در رکعات نماز مغرب
باعث بطلان است و فرقی نیست در اینکه تعلق گیرد شک بر زیادتی یا کمی مثل اینکه
شک کند که آیا دو رکعت کرده یا سه یا اینکه شک کند که آیا سه کرده یا چهار
و همچنین است حکم در مسئله سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد پس اگر شک در یک
و دو کرده نمازش باطل است و اگر دو را یقینی بدست نکرده باشد و در این مواضعی که
حکم ببطلان شده فرقی نیست میانه آنکه در ضیق وقت باشد بنحویکه اگر نماز را از سر
گیرد نماز را در وقت تمام نکند یا در وسعت وقت باشد و کسیکه شک کند

و نداند که

و نداند چند رکعت کرده یا دو یا سه یا چهار نمازش باطل است و اما اگر شک کند میانه
دو و سه بعد از اکمال سجدتین یعنی نداند که آنچه کرده دو بوده است یا سه اظهر و اشهر
اینست که بنا را بر سه میگذارد و برخواسته یک رکعت دیگر را بجا می آورد و نماز را تمام میکند
و بعد از آن یک رکعت احتیاط را بجا می آورد ایستاده یا دو رکعت نشسته بنا بر اظهر
و احوط اختیار یک رکعت ایستاده است مراد آنکه هر شکی که تعلق بدو و زیاده گیرد مثل
دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار در وقتی صحیح است که بعد از اکمال سجدتین
باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطل است و اکمال سجدتین اقرب
اینست که برداشتن سر از سجده دویم میباشد و اگر قبل از سجود و بعد از رکوع شک
کند یا در حین قیام شک کند که این قیام رکعت دویم است یا سیم نمازش باطل است
و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز ادا یا قضا حتی نماز احتیاط و اگر شک کند
میانه سه و چهار اظهر اینست که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت
نشسته یا یک رکعت ایستاده بعد از سلام بجا می آورد و دو رکعت نشسته در بینت که احوط
باشد و اگر در حین قیام شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم پس
این شک برگشت بدو و سه میباشد پس آن رکعت را تمام میکند و رکعت چهارم را
نیز بجا می آورد پس آنچه گذشت نسبت بکسیکه شک میان دو و سه کرده باشد بی

می‌آورد بنا بر اقوی **اگر** شک کند در میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر چهار میگذارد و تشهد و سلام را بجا می‌آورد **و اگر** پیش از تشهد شک کرده و سلام
نماز را بجا می‌آورد **و اگر** بعد از تشهد شک کرده و بالجمله نماز را اتمام میکند و دو رکعت
ایستاده بجا می‌آورد **و اگر** پیش از تشهد است سجدهٔ سهوی واجب نیست لکن اولیت
و اگر در میان دو و سه و چهار شک کند بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و بعد
از اتمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا می‌آورد بنا بر اظهر و اقوی است
که دو رکعت ایستاده را واجب است مقدم دارد و در جواز یک رکعت ایستاده بعوض
دو رکعت نشسته خلاف است و احوط منع است بلکه دور نیست که منع اقوی باشد **و اگر**
شک کند میان چهار و پنج آن را چند صورت است **اول** آنکه بعد از اکمال سجدتین شک
کند در اینجا واجب است که بنا را بر چهار بگذارد و سلام دهد و دو سجدهٔ سهو
بجا آورد و نماز احتیاطی در کار نیست و فرقی نیست که آن شک قبل از تشهد باشد
یا بعد از آن **دوم** آنکه قبل از رکوع شک کند و آن شک برمیگردد بشک میانهٔ
سه و چهار پس باید بنا را بر چهار گذارده قیام را بهم زند و بنشیند و نماز را
تمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد و این شک باین منتهی میشود
که شک کند که آیا این قیام که کرده رکعت چهارم است یا پنجم یا اینکه آیا رکعت

سابق

سابق سیم بوده یا چهارم و فرقی نیست که شک بعد از قرائت باشد یا قبل از آن و جمعی
سجدهٔ سهو را در اینجا واجب دانسته‌اند و آن احوط است **سیم** آنکه شک بعد از
رکوع باشد و قبل از سجود و در اینجا در صحت نماز شک خلاف است و مسئله در کمال اشکال است
و احتیاط را ترک نکنند بتمام کردن و اعادهٔ آن لکن صحت نماز خالی از قوت نیست
و سجدهٔ سهو در اینجا واجب است بنا بر احوط و اقوی و فرقی نیست که ایستاده باشد یا فرود
آمده باشد و هنوز بسجده نرسیده باشد **چهارم** آنکه شک در رکوع واقع شود یعنی
نداند که رکوع چهارم است یا پنجم مسئله در کمال اشکال است احوط آنست که نماز را تمام کند
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده نماید و احتیاط را
البته ترک نکنند **پنجم** آنکه شک در اثنای یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع
شود و در اینجا نیز صحت نماز خالی از قوت نیست لکن احتیاط را با اعادهٔ نماز ترک ننماید
که مسئله در غایت اشکال است **پنجم** شک کند در میان دو و پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر
قبل از اکمال سجدتین است نماز باطل است و اگر بعد از آن است اقرب صحت نماز است و
بنا را بر اقل باید گذاشت **و اگر شک** میان سه و پنج اگر بعد از اکمال سجدتین است نماز
صحیح است بنا بر اقرب و بنا بر سه میگذارد و نماز را اتمام میکند و سجدهٔ سهو نیز
میکند بنا بر احوط و احوط اعادهٔ نماز است **و اگر** قبل از رکوع باشد این شک رکعت را

بهم میرسد و در نشسته در شک بین دو و سه و چهار حکمش کذشت و احوط اینست که
چهار سجده سهو بجا آورد دو سجده بجهت زیادتی قیام و دو سجده بجهت اصل شک واکر بعد
از رکوع و قبل از سجود این شک واقع شود اقوی اینست که باید بنا را بر اقل کذارد و نماز را
تمام کند و احوط اعاده نماز است و مراد از اینکه کفتیم بعد از رکوع شک نماید
اینست که بعد از آنکه سر از رکوع بر داشته باشد دیکر از اقسام شک شک میانه ۴ و
پنج است و قبل از اکمال سجدتین باطل است و بعد از آن بنا را بر چهار میکذارد و نماز را
تمام میکند بنا بر اقوی و احوط سجده سهو نیز میباشد اکر چه حکم بوجوب آن مشکل است
و مع ذلک احوط اعاده نماز است و صورت شک بسیار است لکن آنچه غالب الوقوع
بود است حکم آن میباشد است که مذکور شد بدانکه نماز احتیاطی که بجهت
شک واجب میشود اقوی اینست که متعین است در آن قرائت حمد و خواندن
تسبیح جایز نیست و آن نماز را باید بعد از سلام بجا آورد و واجب است در آن
نیت و نیت لازم نیست تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر
اقرب لکن احوط تعیین است و هم چنان واجب نیست تعیین آنکه ایستاده است
یا نشسته لکن احوط است و هم چنین تعیین احتیاط لازم نیست پس اکر عمداً
بجا بیاورد و قصد کرد بیاشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اقرب اکرچه

لکن تعیین

مختص ... اعظم قم

تعیین احوط است و تعیین اینکه احتیاط بجهت چه نماز است نیز لازم نیست و نیت
ادا در جائیکه فریضه ادا باشد و قضا در جائیکه فریضه قضا باشد ضرور نیست
لکن احوط است و اما نیت قربت در وجوب آن اشکالی نیست و واجب است در نماز
احتیاط تکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب بود در نماز استقبال قبله
و استقرار و پاک بودن بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و میته نبودن
و حریر نبودن لباس و از ما لا یؤکل لحمه نبودن آن و واجب است در آن طمأنینه
و تشهد و سلام هر یک در جای خودش و واجب است در آن ترک منافیات
نماز و مستحب است در آن آنچه در نماز مستحب است مکر قنوت و واجب نیست خواندن
سوره در قرائت آن مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط اخفات است
و آنرا بعد از سلام فوراً بجا می آورد بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریت
در کمال قوة است و بر فرض فوریت کفتن تکبیر بعد از سلام منافات ندارد
و اکر بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط مبطلی از مبطلات نماز بجا آورد
عمدا اقرب اینست که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده نماید اکر چه آن مبطل
سهوا العمد آمده باشد و اکر فورا بجا نیاورد نیز احوط است که بعد از آنکه نماز احتیاط
را کرد اعاده نماز نماید و اکر نماز احتیاط را فراموش کرده داخل نماز دیکر شد

پس بپا دارد اما احوط اینست که نماز را تمام کرده نماز احتیاط را بجا آورد پس هرگاه
نماز را اعاده نماید اجزاء فراموش شده که بعد از نماز باید قضا کرد مثل تشهد
و سجده که از اجزاء نماز است پس واجب است دران جمیع آنچه واجب بوده در نماز
از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و غیر ذلک و اگر
منافی بعمل آید عمدا یا سهوا بعد از سلام و قبل از آن جزء در صحت نمازش اشکالست احوط
اینست که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید اگرچه قول بصحت نماز و عدم
وجوب اعاده اقرب است و اگر آن اجزاء را بعد از نماز قضا بجا نیاورد عمداً تا وقت
بیرون رود اقوی اینست که نمازش باطل است و قضا برا[و] لازم است و اگر سهواً ترک کند
تا وقت اقوی صحت نماز است و احوط اینست که آن اجزا را در خارج وقت بجا آورد [خارج شود]
لکن اقوی عدم وجوب است مگر در رکعت فراموش شده و اما اگر نماز احتیاط را
ترک کند عمدا تا وقت خارج شود اقوی اینست که نمازش باطل است و اگر سهواً ترک
کند تا وقت بگذرد در حکم به بطلان نماز اشکالست احوط اینست که احتیاط را
در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب قضا در کمال
قوت است پس ترک احتیاط تا آنکه وقت بیرون رود باعث بطلان اصل نماز است
مطلق اگرچه نماز احتیاط را جزو آن نماز دانیم و کسیکه نماز احتیاط را ترک نماید

و اصل نماز را

و اصل نماز را اعاده کند این نماز بجهة او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد
بنابر مختار که وقوع منافی را مابین نماز و نماز احتیاط باعث فساد ندانیم و همچنین
جزئی را که فراموش کرده و باید قضا کند و اگر قضای آنرا ترک کند و نماز را اعاده نماید
این نماز بجهة او مجزی نیست و اگر نماز احتیاط بر او واجب شود و قبل از اتمام نماز را باطل کند
نماز احتیاطی در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید **بدانکه** احکامیکه بر شک
مترتب میشود مثل باطل شدن نماز در بعضی از مقامات چنانچه گذشت و مثل بجا آوردن
باشد حکم به بطلان بعید است و اقرب اینست که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود و در
جائیکه بغیر از سجده واجب میشود لکن احوط اینست که سجده را ترک نماید و نماز احتیاط
نیز از او ساقط میشود و کسیکه کثیر الشک باشد در چیزی التفات بشک نمیکند نه در آن جزء
و نه در غیر آن جزء بنابر اقرب و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل وضو یا غسل یا بیع یا
نیت مثلا و اگر در نماز زیاد شک کند یا حکم کثیر الشک بر او جاری میشود یا نه دران اشکالست
اقرب اینست که حکم کثیر الشک دارد و التفات بشک نمیکند و فرقی نیست در اینکه
کثیر الشک در واجبات باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در چیزی که اثری بر آن مترتب
نمیشود نه سجده سهوی و نه تدارکی و نه بطلان نمازی مثلا مثل آنکه بسیار شک کند در قرائت
یا ذکر رکوع مثلا بعد از گذشتن از محل و اگر شک کند در چیزی که اثری بر آن مترتب میشود

آیا حکم کثیر الشک دارد در آن اشکال است و اقوی این است که حکمش حکم کثیر الشک است و کسیکه
بسیار مظنه بهم رساند که او را کثیر الظن گویند اعتماد بظنش مینماید مثل آنکه کثیر الظن
نباشد و کسیکه کثیر الشک باشد التفات نمیکند در هیچ نماز اگرچه نماز مستحب یا نماز یومیه
باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگرچه نماز استیجاری باشد و اگر کثیر الشک یادش آید
که آن فعل را که شک کرده بجا نیاورده باید آنرا بجا آورد که محلش باقی باشد یا دم بیکه
کثیر الشک است و اگر بیرون رفت از کثیر الشک بودن شکش معتبر میشود و اگر باز
عود کند حکمش نیز عود میکند و مرجع در زوال کثرت نیز عرف است و اگر در سه نماز شک
نکند بعضی گفته اند که از کثیر الشک بودن بیرون میرود و این خالی از قوت نیست اگر کسی
کثیر السهو باشد و جزئی را در آن بسیار سهو نماید و اگر سهواً جزئی را ترک نماید و ملتفت
محلش نیز باشد آیا باید آن جزو را بجا آورد یا نه مسئله در کمال اشکال است و احتمال
دوم دور نیست که اقوی باشد لکن احوط این است که التفات بسهو نکرده نماز را
تمام کند پس اعاده نماید و این شخص اگر رکنی را ترک کند و جزء رکن دیگر نشود صحة
نمازش دور نیست که اقوی باشد لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر السهو
باشد در جزئی که باید قضا کند آنرا بعد از نماز اقوی این است که قضا نباید نمود لکن
قضا احوط است و همچنین سجده ساقط میشود از کثیر السهو بنا بر اقوی و بجا

آوردن سجده

آوردن سجده دور نیست که احوط باشد اگر باعث زیادتی وسواس و تنفر از عبادت نشود و اگر
در مبطلات نماز کثیر السهو باشد مثل اینکه بسیار سهواً تکلم بکند یا التفات از
قبله نماید سهواً بسیار اقوی این است که اگر سهواً آن مبطل را بجا آورد حکم
به بطلان نمازش نمیشود و اقرب این است که واجب نیست تخفیف نماز بر کسیکه کثیر الشک
یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن نماز باعث شود و سهو نشود بحسب عادت و کسیکه
مسائل شک را نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را بر وجه شرعی
بجا نیاورد نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک نکند یا اینکه شک کند و بیک
طرف عمل کند و آن عمل مطابق واقع شود اقرب این است که نمازش صحیح است اگرچه بعضی
حکم بصحت نمیکنند و اگر کسی شک کند و طرفی از شک او راجح شود و مظنه او بمنزله یقین
میشود خواه در نماز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول
باشد خواه نه بنا بر اقرب لکن احوط این است که در دو رکعت اول از چهار رکعتی
و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و ظن در افعال
نیز بمنزله یقین است و بعضی از علما گفته اند که کسیکه شک کند در فعلی یا در رکعات شک
کند باید تروی نماید و تفکر کند اگر بعد از تروی و تفکر یکطرف راجح شد عمل

بآن کند و اگر بر شک باقی مانده در آن وقت بحکم شک عمل میکند اقرب اینست
که اگر شک شکیست که باعث بطلان نماز نمیشود جایز است بدون تروی عمل بمقتضای
شک بکند ولکن تروی کردن احوط است پس اگر تروی کرد و علم یا ظن بجهتی او بهم رسید
بمقتضای آن عمل میکند و اگر نشد نمازش باطل میشود و میتواند بدون تروی
بنا را بر بطلان نماز گذارد و در این صورت نیز احوط تروی کردن است و با
وجود این احوط اعاده نماز است و هم چنانچه تروی در اینجا احوط میباشد در
کثیر الشک نیز احوط است اگر شک بکند در چیزی مگر آنکه باعث حرج و عسر شود
و اگر ظنی در چیزی داشته باشد بدون آنکه پیش از آن شک کرده باشد احتمال دارد
که تروی احوط باشد بدانکه آنچه گفتیم که اگر مظنه بهم رساند عمل بآن مظنه میکند مراد
اینست که آنچه را بآن ظن دارد چنان قرار میدهد که در واقع چنین است خواه
باعث زیادتی شود و خواه باعث کمی خواه باعث فساد نماز شود و خواه نه یعنی
اگر در فعل باشد و مظنه بکردن آن فعل داشته باشد چنان قرار میدهد که کرده
و اگر مظنه بنکردن داشته باشد اگر محلش باقیست آنرا بجا می آورد و اگر عدد رکعات
باشد آنچه را بآن مظنه دارد واقع قرار میدهد اگر چه باعث فساد شود بعید

از حصول

از حصول ظن نماز احتیاط و سجده سهوی در کار نیست و فرقی در اعتبار ظن میان نماز ادا
و قضا و استیجاری و غیر آن نیست و اما در نمازهای یومیه که گذشت اقوی اعتبار ظن است
نیز و احتیاط مطلوبست و در احتیاط نیز ظن در آن معتبر است بنا بر اقوی و ظن
بمنافی نماز منافی نیست پس مظنه بتکلم یا انحراف از قبله باطل میکند نماز را بنا بر
اقوی و احوط اتمام و اعاده است و فرقی میان مختار و مضطر نیست پس کسیکه
نشسته نماز میکند مثلا عمل بمظنه میکند بنا بر اقرب و قول یک عادل و شهادت
زنان را اعتباری نیست مگر اینکه ظن از آن بهم رسد و دو عادل اگر شهادت
دهند معتبر است اگر چه ظن از آن حاصل نشود بنا بر اقوی و اگر دو ظن تعارض بکنند
اقوی را میگیرد و اگر مصلی شک بکند پس مظنه بهم رساند پس مظنه بر طرف شود و باز
شک بکند یا عمل بظن میکند یا بشک در آن اشکالست تحقیق آنست که عمل میکند
بآن حالتی که در آن هست و حکم شک را باید جاری دارد پس اگر شک بکند در فعل
و محلش نگذشته باشد پس مظنه بکند بترک آن پس باز شک بکند واجب است
در اینصورت آن فعل را بجا آورد و هم چنین اگر شک بکند پس مظنه بفعل هم
رساند پس باز شک بکند باید آنرا بجا آورد اگر شک در رکعات باشد اگر در

جایی که شک باعث قطع نماز میشود باشد نمازش فاسد است و الا بحکم شک عمل مینماید خواه
مگر مبدل بشود شک بظن و ظن بشک یا اینها همه بر فرضیست که پیش از مبدل شدن مظنه
عمل بمقتضای مظنه یا شک نکرده باشد اما اگر شک یا ظنی که حاصل شده عمل بمقتضای
آن کرده و محلش گذشت و بعد از آن آن صفت بصفت دیگر مبدل شد التفات
باین حالت نمیکند مثلا کسی که شک کرد در قرائت پس مظنه کرد که نخوانده پس آنرا خواند
چون برکوع رفت مظنه‌اش بشک برگشت التفات باین شک نمیکند و لیکن اگر عارض
شدن حالت دویم لازم داشته باشد حکم دیگر را باید عمل بمقتضای آن نماید
مثلا کسی که شک کرد میانه دو و سه پس مظنه کرد که دو است و بنا را بر دو گذاشته
یک رکعت دیگر کرد پس آن مظنه برطرف شد و بشک برگشت پس در اینجا بر میگردد
بشک میانه سه و چهار و حکم آنرا باید بجا آورد و بدانکه اگر مصلی شک کند
در فعلی از افعال نماز پس اگر از محلش نگذشته باید آنرا بجا آورد و اگر بجا نیاورد و
داخل فعل دیگر شود پس علم یا مظنه حاصل شود که آنرا بجا آورده بود و اکتفا
بآن نماز نمیتوان نمود بنا بر احوط و اقوی و اگر شک کند در فعلی و از محل
آن تجاوز کرده باشد التفات بآن شک نمیکند پس اگر بعد از آن

که برکوع

۵۷

برکوع رفت در قرائت یا بعض آن شک کند معتبر نیست و اگر در قرائت حمد شک کند
قبل از شروع بسوره باید آنرا بخواند و همچنین قبل از رکوع در قنوت و سایر مستحبات
شک کند در حمد بعد از شروع بسوره اقوی اینست که شکش معتبر نیست و از محل گذشته شک
کند در جزوی از حمد و سوره و حتی آنکه داخل اهدنا الصراط المستقیم شده باشد اقرب اینست
که برگشتن واجب نیست اگر شک در کلمه یا جزوی یا صفت حرفی نمود بعد از تمام شدن آن و داخل ما بعد
آن شده باشد در آن شک نیست اقرب عدم التفات است و اگر در آیه شک کند و شروع
بآیه دیگر کرده باشد باید آنرا بجا آورد و اگر در مستحبی شک کند و داخل واجبی شده
باشد نیز التفات نمیکند بلکه اگر در واجبی شک کند و داخل در مستحبی شده اقوی اینست
که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حین فرو آمدن بسوی سجود در اعتبار شکش
خلاف است اقرب اینست که معتبر میباشد و همچنین است حال سایر مقدمات که با
لا مر واجب یا مستحب نمیباشد و لیکن اگر شک در رکوع کند در حالی که مشغول تکبیر بعد از
رکوع باشد مثلا شکش معتبر نیست و در حال تشهد اگر شک در سجود کند شکش معتبر نیست و هم
چنین اگر در حال قیام اگر شک در سجود کند خواه شروع بقرائت یا تسبیح کرده باشد
یا نه و اما اگر در حال برخواستن شک نماید باید آنرا بجا آورد و در جمیع این صور ترتب

فرق میان شک در یک سجده و دو سجده نیست و اگر شک کند و نداند که یک سجده
کرده یا دو در حالیکه سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسیکه نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا بجا آورد مگر
آنکه داخل شده باشد در فعلی از افعال نماز که واجب یا مستحب میباشد بالذات و
شک در تشهد را چند صورت است اول آنکه بعد از آنکه داخل در قیام شده باشد شک
نماید شکش معتبر نیست اگرچه شروع بقرائت نکرده باشد دیگر آنکه شک کند در
حالیکه نشسته و قبل از آنکه شروع نکرده پس باید آنرا بجا آورد اگر بامری غیر از تشهد
و بر خواستن مشغول نشده باشد و بعد از شروع بسلام اگر شک کند در تشهد
شکش معتبر نیست اگرچه بسلام مستحب باشد فصل یازدهم در نماز میت بدانکه
واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش سال داشته باشد و طهارت از حدث
شرط این نماز نیست اگرچه حدث اکبر باشد لکن مستحب است و طهارت از
خبث نیز شرط نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی
از جنازه آنقدر که عرفا گویند نماز برا او میکنند و اگر میت مرد باشد
مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستند و اگر زن باشد در برابر سینه

میت بایستند

میت بایستند و اگر پیش از غسل و کفن نماز کنند بر میت نماز باطل است اگر عمدا
بوده باشد در فراموشی بعضی حکم ببطلان نکرده اند و اگر میت عریان باشد
و کفن نداشته باشد بعد از غسل او را در قبر میگذارند و عورتش میپوشانند و
بر او نماز میکنند و ذکرها و تکبیرهای نماز میت از ماموم ساقط نیست و کسیکه
وارث است از دیگران بنماز کردن بر میت و بعضی گفته اند که کسیکه نسبت او
بیشتر است مقدم است بر دیگران و این قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدم
بر پسر و جد و بعضی پسر را بر جد مقدم داشته اند و زوج اولیت از همه
کس بر زن دارد تتمه بدانکه از نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر ص و ائمه
هدی است صلوات الله علیهم و بعضی سایر حجج را نیز گفته اند و عمل آن ضرر ندارد
و وقت آن بعد از دخول و سلام است و همیکه گویند زیارت کرد نماز
میتواند کرد اگرچه سلام نکرده باشد و ظاهر علما اینست که هر زیارتی بعد از آن
نمازیست و نماز زیارت دو رکعت است چنانچه گفته اند و اگر در بلد خود زیارت کند
بعضی گفته اند نماز را پیش از زیارت میکند و بعضی بعد از آن نیز تجویز کرده اند و
مکان آن گفته اند مشهد شریف است و افضل آن بالای سر مبارک است

و جماعتی ذکر کرده اند که بجهت زیارت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شش رکعت نماز
میکنند دو رکعت بجهت آنحضرت و چهار رکعت دیگر بجهت آدم و نوح **فصل**
دوازدهم در بیان نماز جماعت است و آن سنت موکد است و فضیلت آن بسیار است
و در بعضی احادیث بر می آید که کسیکه ترک کند آنرا از عدالت دور است و غیبت
او جایز است و نباید با او چیز خورد و با او تزویج نباید کرد و لکن اینها حمل میشود بر
تاکید مبالغه در ترک نکردن پس حق اینست که از عدالت بیرون نمیرود و غیبت
او جایز نیست و دوری از او واجب نیست خواه ترک دائمی باشد یا غالبی
یا احیانا **بدانکه** مستحب است جماعت در نماز یومیه خواه ادا باشد خواه قضای
اجاره یا غیر آن و نماز یکه تبرعا بجهت میت میکنند و نماز یکه احتیاطا قضا
میکنند یا احتیاطا مستحب در جماعت کردن اشکال است اقوی جواز است در
هر دو در احتیاط وجوبیه نیز جایز است و هم چنین در نماز یکه بجهت رجا بجا میکنند
بجهت اشتباه قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه ادا باشد یا قضا و هم
چنین در نماز طواف واجب بنابر اقوی و هم چنین در نماز احتیاط
که بجهت شک رکعات واجب شده و لکن احوط ترک جماعت است در این

دوم جماعت

دوم جماعت در نمازهای سنتی جایز نیست مگر نماز استسقا و عیدین در وقتیکه سنت باشد
چنانچه پیشتر گفته اند و نماز یکه اعاده میکنند بجهت ادراک جماعت و جماعت بدو نفر منعقد میشود
در غیر جمعه و عیدین اگر طفل ممیزی باشد اقتدا کند جماعت حاصل میشود اگر پسر باشد
نه دختر بنابر اقرب و جایز است اقتدای زنان بمردان اجنبی هر چه جمعیت بیشتر باشد جماعت
افضل است و صحیح نیست اقتدا کردن مردان در پشت جمعی که حایل باشد میانه
او و امام بنحویکه مانع باشد از مشاهده کردن امام در همه احوال نماز اگر چه آن حایل
پرده باشد و کافی نیست دیدن امام یا مأمومی که پیشتر از صف او صف میشود و جایز است
نماز کردن در میان ستونها و عقب آنها اگر صفها متصل بیکدیگر باشند
و امام یا مأموم پیش پا ببینند و اگر تاریکی مانع از مشاهده باشد ضرر ندارد و هم
چنین دود و غبار و در عقب ابنیه اقتدا جایز نیست اگر چه مانع از دیدن
نباشد و اگر زنی بمردی اقتدا کند میتواند در عقب چیزیکه حایل است بایستد
اگر چه دیواری باشد اگر افعال امام در رکوع و سجود او را بیابد اگر چه غیر از آن
زن مردی دیگر نباشد و جایز نیست بلندی محل ایستادن امام بر مأموم به
زیاده از یک وجب و از یک وجب کمتر ضرر ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط را

ترک نکنند و اگر در زمین سراشیب باشد بلندی امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط ترک است
و بعضی گفته اند جایز است که در وقتی که بحد افراط برسد و اگر محل امام بلندتر از محل ماموم
باشد زیاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطل است نه امام و بلندی ماموم بر امام ضرر
ندارد خواه در زمین سراشیب باشد یا در مکان بلند و بناها و احوط آنست که بلندی
بحد افراط نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصله نباشد و اگر
صفوف باشند دوری از صف جایز نیست و اگر صفی دور باشد نماز آن صف و صفهای
بعد از آن صف باطل است و آیا آن دوری که جایز نیست چه قدر است مشکل است در
اینکه کمتر باشد از قدری که بتوان گام زد ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان نماز
از اقتدا اگر دن بیرون روند یا نماز ایشان تمام شود اقرب آنست که دوری در این
حال ضرر ندارد ولی واجب نیست که خود را نزدیک رسانند خواه آن صف پیش مثلا بیچ
خود بنشینند یا بروند بنا بر این معلوم شد که نزدیکی امام تا صف پیش در اول نماز
ضرور نیست نه در همه حالات نماز لکن در این صورت احوط اتمام کردن نماز است و اعاده
آنست که در صفی که میتوانند داخل نماز شود و تکبیر گوید قبل از صف پیش بنا بر اقرب
لکن مستحب است که بعد از تکبیر گفتن صف پیش تکبیر بگوید و مسئله جایز است از

برای

برای ماموم که دو رکعت از امام عقب افتاده باشد ترک قرائت خواه در نماز خفیه باشد
و خواه در جهری اگر قرائت یا همهمه امام را نشنود احوط آنست که در این حال
قرائت را ترک ننماید هم چنانچه در صورتی که بشنود احوط ترک قرائت است
و هم چنین جایز است از برای ماموم مذکور ترک قرائت در دو رکعت آخر از نمازهای
چهار رکعتی و رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائت پس ترک قرائت
از برای ماموم غیر مسبوق مطلقا جایز است در نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات و
استسقا خواه نماز ادا باشد یا قضا خواه در اول رکعت رسیده باشد یا نزد رکوع
اینها همه در صورتیست که امام امامی باشد که صحیح باشد اقتدا بوی و الا
قرائت ساقط نمیشود از ماموم و واجب است متابعت امام در افعال اگر چه مستحب باشد
آن فعل یا مقدمه فعل دیگر باشد از قبیل فرود آمدن بجهة سجود و متابعت در تکبیرة
الاحرام نیز واجب است و اما متابعت در اقوال تشهد و ذکر رکوع و سجود اقرب عدم
وجوب است اگر چه احوط است و اگر ماموم پیشی از او افتد ای از امام در فعلی البته
متابعت نکرده و اگر عقب باشد متابعت کرده و اگر با او باشد آیا متابعت بعمل
آمده باشد یا نه خلاف است اقوی آنست که بعمل آمد لکن احوط آنست که قدری

بعد از امام باشد و ضرور نیست که خبر کنند که امام آن فعل را تمام کند پس آن شروع کند
اما تکبیرة الاحرام را اقوی اینست که باید بعد از تمام کردن امام بگوید و چون متابعت
در اقوال را واجب ندانستیم اگر امام در قنوت یا غیر آن دعائی بخواند ماموم می‌تواند
غیر آنرا بخواند و در رکوع و سجود مثلا اگر ذکری معینی بخواند و ماموم میتواند غیر آنرا بگوید
و در افعالی که واجبست متابعت آیا باید علم بهم رساند که امام سابق است یا ظن نیز کافیست
در آن اشکالی است و جایز بودن اعتماد بظن نیز دور نیست و جایز نیست ایستادن ماموم
پیش از امام که صحیح است اقتدا یا نه و اگر پیش بایستد نمازش باطل است خواه عمدا
باشد یا از راه فراموشی یا از ندانستن حکم خواه در اول مقدم باشد یا در اثنای نماز
مقدم شود و ظاهر اینست که مساوی میتواند ایستاد ولکن احوط اینست که پس‌تر
بوده باشد اگرچه قلیلی باشد و در پیش بودن و مساوی بودن رجوع بعرف
میشود و بعضی اعتبار بپاشنهٔ پای امام و ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد
گفته اند ضرر ندارد اگرچه پای ماموم بزرگتر باشد و بجهت آن انگشتانش
پیشتر باشد و ظاهر اینست که اعتبار بپاشنه‌ها و انگشتان هر دو میباشد
پس اگر انگشتان ماموم پیشتر باشد صحیح نیست اگرچه پاشنهٔ پا پیش

عقب

عقب باشد و احوط اینست که جمیع جزئهای بدن ماموم در همه حال مقدم نباشد
مسئله در جماعت نیت اقتدا کردن شرط است و بمجرد ایستادن در میان صف
جماعت حاصل نمیشود و در ترک قرائت نمیتواند نمود و فرق میان نماز جمعه و غیر آن نیست
و احوط اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد و شرطست در نیت
اقتدا تعیین امام خواه تعیین باسم شود یا بصفت و اگر اقتدا نماید بامام حاضر
چنان داند که زید است بعد معلوم شد که عمرو بوده حتی آنکه هر دو عادل بوده اند
در نزد او پس در صحت نمازش خلاف است ولکن اقوی صحت است و احوط اعاده یا قضاست
و اگر در بین نماز خطایش معلوم شود احوط اتمام و اعاده است اگرچه ظاهر شدن بعد از
تکبیر بوده صحیح باشد و شرط نیست در جماعت نیت کردن امام امامت را پس اگر
کسی نماز کند و دیگری باو اقتدا نماید با اینکه او مطلع نیست اقتدا صحیح است بلکه اگر
قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت صحیح است و اگر امام منع کند اقتدا
کردن باو را و باز اقتدا کنند نیز صحیح است ولکن امام در این صورت تنها مستحق
ثواب جماعت نمیباشد و بعضی گفته اند که در جائی که جماعت واجب باشد مثل
نماز جمعه باید امام نیت امامت بکند و همچنین اگر منفرد نماز کرده و بعد ماموم

آمده خود هم پس امامت کرده تا ثواب جماعت دریابد بعضی گفته اند در اینجا نیز امام
باید نیت امامت کند و اگر دو نفر هر دو نیت امامت کنند نماز هر دو صحیح است
و اگر هر دو نیت ماموم بودن کنند و اقتدا بیکدیگر کنند و باین جهة ترک
قرائت نمایند و بعد معلوم شود این امر اگرچه بخبر دادن هر یک باشد نماز
هر دو باطل است و اما اگر هر دو قرائت خوانده اند اگرچه خود را ماموم میدانسته
و میدانسته نماز هر دو صحیح است بنابر اظهر و شرط است در صحة اقتدا موافق بودن نماز
امام و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز یومیه را با آیات مثلا نمیتوان اقتدا کرد
و موافق بودن در رکعات شرط نیست موافق بودن در جهر و اخفات و ادا
و قضا پس ادا را بقضا میتوان اقتدا نمود و اگرچه نماز استحبابی باشد و هم چنین
بعکس و بالجمله هر یک از یومیه را بظهر منع کرده اند و آن ضعیف است و اقتدای یومیه
بجمعه جایز است بنابر اصح و کسوف را بخسوف یا بزلزله یا عکس اقتدا جایز است
و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد مستحب است که بطرف راست امام بایستد و واجب است
و اگر زنی باشد مستحب است که در عقب بایستد اگر عریان نباشند و مستحب است امام
در وسط صف بایستد متعدد شوند اما مستحب است که بروند در عقب امام باشند اقرب

عدم

عدم استحباب است بلکه جواز آن نیز اشکالی دارد و اگر مردی نمازی از نمازهای یومیه را
به تنهائی کرده مستحب است او را اعاده آنها بجماعت خواه امام باشد خواه ماموم
از او خود هم پس اعاده کرده باشند یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب اعاده است از
برای او و اگر ظهر و عصر را تنها کرده و خواست اعاده کند بجهة فضیلت جماعت احوط
اعاده هر دو است و اگر نخواند هر دو را ممکن است احوط اعاده است و اگر ظهر را کرده
نه عصر که جماعت بهم رسید اعاده ظهر باکی نیست و اگر نماز را بجماعت کرده باشد
احوط عدم اعاده بجماعت است لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دویم ترجیحی
بر اول داشته باشد یا نه و اعاده مکرر نیز مستحب است نه زیاده و اگر دو نفر نماز کرده
فرادا پس اگر دیگری نباشد که نماز واجب داشته باشد میتوانند اعاده نمود
بنابر اقوی و در این نماز که اعاده میکنند نیت مستحب باید کرد نه واجب
و مستحب است که صف اول را بصاحبان فضل مخصوص نمایند و در نماز جنازه
بعضی تصریح کرده اند که آخر صفوف افضل است و پستر از اهل فضل میباشند
در صف بعد و هم چنین اگر ماموم از قرائت فارغ شود پیش از امام در
جایی که قرائت برای او جائز بود مستحب است که تسبیح بگوید اگرچه در

نماز جمعه به باشد اگر جمع میان تسبیح و کوتاهی دادن قرائت کرد و ابتدا دل
ماموم به تنهائی در خارج صف مکروه است اگر صف وسعت داشته باشد
و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر مانعی باشد کراهیت نیست و اما زن پس ایستادن
او به تنهائی مکروه نیست اگر زنان دیگر نباشند بدانکه در امام جماعت چند چیز
شرط است اول عقل پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر گاهی دیوانه باشد و گاهی
عاقل در حین عقل امامتش صحیح است لکن مکروه است اقتدا به او و سفیه و کم
عقل را بعضی منع کرده اند اقتدا به او را دویم ایمان است و مراد از آن اینست که
اثنا عشری باشد پس امامت کفار و مخالفین صحیح نیست و منتحله اسلام
کافر نیست و مجرد نماز بدون اظهار شهادتین اسلام ثابت نمیشود و اگر مسلمی را
شک در ارتداد او شد نمیکنند اقتدا به او و صحیح است و اگر کسی را مومن میدانست
و اقتدا به او کرد پس معلوم شود که کافر بود یا مومن نبوده بود بایسته اعاده
نماز ماموم خود بر نمیخیزد بنا بر اظهر سیم عدالت است پس اگر اقتدا کند بکسیکه
او را فاسق میدانند یا عدالت او ثابت نشده نمازش باطل است اگرچه معلوم شود
که عادل بوده و فرقی میان نماز جمعه و غیر آن نیست و اگر امام ظاهر عدالت
داشته باشد

داشته باشد و کسی بفسق او برخورده باشد آنکس اقتدا نمیتواند نمود و اگر کسی او
عادل میدانست و اقتدا کرد و بعد معلوم شد که فاسق بود اعاده نماز ضرور نیست
بنا بر اظهر و اگر در بین نماز فسقش بروز نماید اقوی اینست که نمازش صحیح است لکن باید
نیت فرادا نماید و الا نمازش باطل میشود چهارم طهارت مولد است پس اقتدا
بولد الزنا جایز نیست اگرچه ثبوت بشهادت دو عادل باشد و اما کسی که نیست اقتدا
بولد شبهه و کسیکه پدرش معلوم نباشد و کسیکه مردم درباره او حرف میزنند
ولکن مکروه است امامت پنجم مرد بودن است اگر ماموم مرد باشد پس امامت
زن و خنثی بجهة مرد جایز نیست و زن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد
و کراهتی در آن نیست اگرچه در خلوت باشد ششم اینست که زبانش معیوب
نباشد بجهة کسیکه میخواند قرائت درست یعنی ادا نماید بجهة کسیکه زبانش صحیح است
و میتواند درست بجا آورد و بالجمله هر که عاجز نیست از قرائت صحیح شرعی نمیتواند
اقتدا کند بکسیکه عاجز است از آن خواه بجهة این باشد که حرفی را نمیتواند از
مخرج ادا کند یا اعرابی یا تشدیدی را نتواند ادا نماید و اما امامت بجهة مثل
خودش میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد و یا غلط ماموم بیشتر باشد و هرگاه
عاجز باشند از اقتدا کردن بکسیکه صحیح است اقتدای هر یک باو و اگر

غلط امام بیشتر باشد اقرب اینست که اقتدا با او جایز نیست و اگر امام عاجز باشد
از بعض امور که در قراءت شرط است مثل تشدید مشدد مثلا پس اگر عمدا ترک کند اقتدا
با او جایز است و کسی که امامت نمیتواند نماید بجهت آنکه قراءت را درست نمیداند جایز
نیست یعنی کسیکه امّی است و در تفسیر آن اختلاف است بعضی گفته‌اند امّی کسیست که قراءت
حمد را نیکو نخواند یا اینکه قراءت را نیکو نخواند و بعضی گفته‌اند آنست که حمد یا سوره
یا بعضی از اینها را اگر چه حرفی باشد نتواند یا صفتی باشد نیکو نخواند و امّی و کسیکه
زبانش معیوب است و کسیکه لحن میکند و قراءت را غلط میخواند اگر عاجز
باشند از تحصیل قراءت و توانند اقتدا کنند بکسیکه قراءتش بی
عیب است با سایر شرایط امامت در وجوب اقتدای ایشان باین شخص خلاف است
اقرب عدم وجوب است ولکن احوط است و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه
قراءتش صحیح است بکسیکه لحن میکند و غلط میخواند بنا بر اظهر خواه تواند
آنرا اصلاح کند یا نه خواه آن غلط تغییر معنی دهد یا نه و کسیکه لحن میکند و
میتواند آنرا اصلاح کند و نمیکند نمازش باطل است و نماز کسیکه اقتدا باو
کرده نیز باطل است اگر عمدا ترک قراءت کرده و اگر قراءت را ترک نکنند در
آن اشکال است احوط اتمام نماز و اعاده است هشتم امامت اگر ماموم

ایشان

ایستاده نماز کند پس ماموم بکسیکه ایستاده نماز کند پس ماموم که نشسته نماز میکند نمی
تواند اقتدا نمود و کسیکه عاجز است از قیام و نشسته نماز میکند اقتدای او بمثل
خودش جایز است ولکن بکسیکه خوابیده نماز میکند جایز نیست و کسیکه به پهلو
خوابیده بکسیکه به پشت خوابیده اقتدا میکند و پهلو خوابیده بمثل خود
اقتدا میکند و نشسته و خوابیده بایستاده اقتدا میتوانند نمود و اقتدای خوابیده
به نشسته جایز است و کسیکه میتواند ایستاده بدون تکیه نماز کند بکسیکه ایستاده با تکیه نماز
کند نمیتواند اقتدا نمود بنا بر احوط و آیا جایز است اقتدا و اگر امام و ماموم
مختلف باشند در مسائل فقهیه مثل اینکه یکی سوره واجب داند و یکی مستحب و یکی
نماز را با حریر غیر ساتر جایز داند و یکی حرام تحقیق آنست که این را چند صورت است
یکی آنکه اختلاف در مسائلی است که ربطی بنماز ندارد پس در جواز اقتدا اشکالی
نیست دیگر آنکه اختلاف ایشان در چیزی است که متعلق بنماز است لکن امام نماز را بنحوی
میکند که در نزد ماموم صحیح است مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح
میداند اما در آن نماز نمیکند پس اقتدا کردن آنکه جایز نمیداند باز اشکالی نیز
ندارد دیگر آنکه امام مثلا سوره را مستحب میداند و ماموم واجب و اما آنرا بقصد قربت
بخواند پس اقتدا ضرر ندارد بلکه اگر بقصد مستحب بخواند نیز اقتدا صحیح است بنا بر

اقرب و همچنین است اگر امام داند چیزی را و ماموم بحسب دیگر اختلاف چیز است
که مربوط بنماز است و امام چیز چند را در نماز یا مقدمات آن جایز میداند و اگر
بجا آورد در پیش ماموم نماز باطل میشد لکن میداند که امام آنرا بجا نیاورده
یا بجا نخواهد آورد و در این حال نیز اقرب صحت اقتداست صورت دیگر آنکه ماموم
اعتقاد امام را میداند در آن چیزهایی که نماز را باطل میکند در اینجا نیز اقتدا صحیح
بنابر اقرب صورت دیگر آنکه امام نماز را بنهجی بجا آورده که در پیش ماموم بحسب
اعتقاد او باطل است مثل آنکه چون امام واجب نمیداند مثلا سوره را یا سوره آنرا ترک
میکند و ماموم آنرا واجب میداند و ترک آنرا باعث بطلان میداند پس
در اینجا اقتدا جایز نیست بنابر اقرب و همچنین صحیح نیست اقتدا بنمازی
که در نزد او آن باطل است اگرچه در نزد ماموم صحیح باشد و اگر اختلاف ایشان در موضوع
حکم باشد مثل آنکه امام آبی را آب مطلق داند و وضو با آن بسازد و نزد ماموم
آن آب مضاف باشد و وضوی با آن حتی در صورت جهل بمضاف بودن نیز باطل باشد
پس در اینجا نیز اقرب اینست که اقتدا صحیح نیست و جایز است اقتدا کردن کسیکه
مسافر نیست بکسیکه مسافر است اگرچه در نمازی باشد که باید قصر نماید و عکس نیز
جایز است و لکن اقتدای حاضر بمسافر و عکس آن در نمازهای چهار رکعتی مکروه است

و دریغ

و دریغ آن اکثر است احوط کراهت است و در آنجاهایی که اقتدا [illegible] مکروه [illegible]
امامت نیز [illegible] که مکروه است که امام حال ماموم را میداند که اقتدا میکنند
و بعد امامت میکند و الا کراهتی نیست و کراهت ثابت است اگرچه با آن
ماموم ماموم باشد که قصر نکند و در صورتیکه اقتدا مکروه است ثواب جماعت
برطرف نمیشود و اقتدای مسافر بحاضر مکروه نیست و اگر مسافر بغیر مسافر اقتدا کرد
در جائیکه نمازش تمام شد باید سلام بگوید و نماز دیگر را در دو رکعت دیگر اقتدا
میتواند نمود و مسافریکه باید نماز را تمام کند یا مخیر است میان قصر و اتمام مکروه نیست
او را اقتدای بحاضر و عکس آن اگرچه کراهت اولیست و کراهت مخصوص بنماز بودن نیست بنابر
اقوی و جایز است امامت کسیکه تیمم کرده بجهت کسیکه وضو ساخته و اقتدا در این حال ضرر ندارد
بنابر اشهر و اقوی لکن مکروه است امامت کردن و اقتدا کردن هر دو و همچنین است
مکروه امامت کسیکه تیمم کرده بجهت کسیکه غسل کرده و اقتدای صاحب غسل نیز مکروه است و
کسیکه غسل کرده و اقتدای صاحب غسل نیز مکروه است و کسیکه تیمم کرده بمثل خودش اقتدا
میتواند کرد بکسی وضو ساخته نیز میتواند کرد و اگر ماموم نداند که امام بطهارت است
جایز نیست او را اقتدا اگرچه امام خود را با طهارت داند و اگر اقتدا کند بکسی
و بعد از نماز معلوم شود که امام طهارت نداشته اظهر و اشهر اینست که اعاده واجب

نیست و اگر در اثنای نماز معلوم شود اگر در جماعت مستحب میباشد مثل نماز یومیه واجب
بر ماموم که نماز را از سر گیرد و اگر بر ماموم معلوم شود که نماز امام باطل بوده بجهة
امری دیگر از طهارت اظهر اینست که نمازش صحیح است بلکه اگر معلوم شود بعد از آنکه
شرطی از شرایط در امام نبوده ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست و اگر ماموم شروع
بنافله کند پس امامی که اقتدا باو صحیح است احرام گوید مستحب است او را قطع نافله و ملحق
شدن بامام اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت داشته باشد و فرقی میان
نافله یومیه و غیر آن نیست و اگر بگمانش نیست که جماعت را در همه نماز یا بعضی آن
درک نمیکند احوط عدم قطع است و اگر ماموم در نماز فریضه باشد که امام تکبیر
گوید و خوف دارد که هیچ ادراک جماعت نکند اگر نماز را تمام کند پس اگر ممکن است
عدول بنافله بمعنی که در رکعت اول یا دویم است و عدول کردن لازم ندارد
درک نمودن رکعت اول را با امام پس عدول بنافله جایز است بلکه مستحب است بلکه
اگر عدم عدول درک کردن بعض از رکعات باشد نیز جایز است بنا بر اظهر و
قطع فریضه بجهة ادراک جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد
عدول جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست و جایز
نیست حیله کردن بجهة قطع از باین نحو که عدول کند بنافله و نافله را قطع کند

اقرب بطلان

اقرب بالبطلان این مسئله است حتی بنا بر قول بجواز قطع نافله و اگر ماموم یک رکعت
یا بیشتر بعقب باشد بعد از آنکه امام نماز خود را تمام کرد باید ماموم تتمه را بجا آورد
و واجب نیست بر ماموم قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت
دویم اقتدا کند قرائتی بر او نیست و آنچه را امام قرائت نمیکند اگر اول
یا دویم است باید قرائت کند و اگر امام او را مهلت نمیدهد بجهة قرائت سوره بحمد
اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند نه تمام آنرا ظاهر اینست که حمد تنها کافیست
و آن بعض سوره واجب نیست و اگر نتواند حمد را بخواند آیا باید حمد را تمام بخواند و اگرچه
رکوع را درک ننماید در این اشکالست بعضی گفته اند که احوط اینست که اگر داند که نمیتواند
حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل شود
احوط اینست که هرچه را میتواند بخواند پس رکوع را درک کرده بعد از اتمام نماز را
اعاده نماید و احتیاط دویمش نیکوست و ماموم اگر یک رکعت یا بیشتر بعد از
امام داخل نماز شده اقرب اینست که باخفات قرائت میکند حتی در نماز
جهریه **و اما** اگر در رکعت آخر امام رسیده در آن رکعت دیگر که از امام
جدا شده احوط اینست که اخفات میکند در اخفاتیه و جهر میکند در جهریه
و ماموم اگر از امام عقب باشد در یک رکعت یا بیشتر در جائی که از امام جدا میشود

در رکعتهای آخر خود مخیر میان حمد و تسبیح اربع و همچنانچه در غیر آن صورت نیز مخیر بود
و اگر در رکعت دیگر یا زیاده تر تعقیب باشد در رکعت دویم بخواند باید خود نیز تشهد
بخواند و اگر بعد از تشهد باشد باید متابعت امام کند اقرب اینست که باید تشهد را
خفیف بخواند و صلوات نیز جزء تشهد است و ترکش جایز نیست و اگر تشهد خواندن باعث
فوت متابعت در افعال شود احوط اینست که نیت فرادا کند و اگر قصد تواند بخواند
و متابعت کند و نماز را اتمام و اعاده نماید آن هم احتیاطی دیگر است و اگر متابعت
نباید کرد و بعد از تشهد تخفیف تشهد ضرور نیست و اگر امام تشهد بخواند در جائیکه
بر ماموم تشهد نیست اقوی اینست که مستحب است که ماموم نیز متابعت امام کند در
خواندن آن و بعضی تسبیح کردن و حمد کردن را لازم میدانند و اقرب اینست که
واجب است بر ماموم که درست نشیند بلکه تجافی کند و اگر ماموم از نماز جزئی باقی
ماند میتواند صبر کند تا امام سلام گوید پس برخیزد و نماز خود را اتمام کند و در
اینجا نیت جدا شدن ضرور نیست و اگر بعد از سجده نیت انفراد کند و برخیزد
نیز جایز است و بدون قصد انفراد در اینجا جایز نیست جدا شدن و اگر در رکعت
دویم ملحق شده مستحب است که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود
نیز میخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت بنیت انفراد در جائیکه

مستحب است

مستحب است خواه عذری باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز بنابر اقوی پس اگر قبل از قرائت
منفرد شده واجب است قرائت و اگر بعد از آن و پیش از رکوع منفرد شد احوط خواندن
قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن یا بعد از رکوع منفرد شد قرائت ساقط است
بنابر اظهر و اگر در بین قرائت منفرد شد واجب است که قرائت را از سر گیرد بنابر اقوی
و بنابراین بعضی گفته اند که اگر امام سوره توحید و جحد را شروع کرده یا سوره دیگر که از
نصف گذشته باشد که در این حال ماموم منفرد چون قرائت را از سر میگیرد باید
همان سوره که امام میخواند بخواند مگر در وقتی که خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند
جایز است سلام دادن پیش از امام در ضرورت و بدون آن **فصل** در بیان
بعضی از احکام مساجد است **بدانکه** مستحب است بنا کردن مسجد و ثوابش بسیار است
و مستحب است تعمیر آنچه از مسجد خراب شده و مراعات صورت اول واجب نیست
و خراب کردن مسجد بدون مصلحت جایز نیست و خراب کردن بجهة وسعت دادن
جایز است و اقوی اینست که جایز نیست بهم زدن مسجد بلکه بعد از ظن غالب [illegible]
و جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر مصلحتی در آن باشد و اگر در خانه
خود مسجدی قرار دهد و اگر قصد وقف بودن آن نکرده پس احکام مسجد بر آن جاری
نمیشود و اگر قصد وقفیت کرده و صیغه آن را جاری کرده احوط اینست که آن را تغییر ندهد

و آیا میتوانند جزئی از مسجد را حوضی بنا کنند بجهت وضو یا چاهی بکنند احوط
اجتناب است و عدم جواز است بلکه عدم جواز خالی از قوت نیست و اگر حفر کنند
احوط اجتناب است از آب آن است که لکن اقوی عدم وجوب اجتناب است
و وضو بجهت رفع حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و حرام است آنرا ابراه قرار
دادن بنحویکه از صورت مسجد در رود و کسیکه آلات مسجد جزو را اگر برد واجب است
آنرا بجای خود برگرداند احوط آنست که بمسجد دیگر برگرداند و الا مسجد دیگر میتوانند برگردانیم
بنا بر اقرب و بنجاستیکه سرایت بمسجد نمیکند جایز نیست داخل کردن آن در
مسجد و اگر سرایت نمیکند اظهر اینست که جایز است لکن احوط اجتناب است و مراد
از نجاستیکه سرایت میکند اینست که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد
میشود و بس بمحض احتمال سرایت یا ظن مسئله آن باعث حرمت نمیشود و بنا بر اقرب
لکن احوط عدم داخل کردن آن چیز است که احتمال تلویث دارد و حرام است نجس
کردن مسجد خواه زمین و خواه دیوار آن اگرچه طرف بیرون آن باشد یا بام آن
و اما مثل ناودان که از بیرون باشد و نحو آن که نگرفتند در اینکه آیا مسجد میگویند
آنرا یا نه احوط اجتناب است و اقوی عدم وجوب اجتناب است و اما آلات
مسجد از قبیل فرش و نحو آن بعضی ملحق بمسجد کرده اند در عدم جواز نجس کردن و آن

احوط است

احوط است لکن اقرب اینست که ملحق نمیشود و ازاله نجاست در مسجد اگر باعث نجس شدن
مسجد شود حرام است و الا جایز است و اگر واجب شود دخول مسجد واجب میشود ازاله
نجاستیکه متعدی میباشد بمسجد و بنا بر قولیکه حرام است داخل کردن نجاست در
مسجد مطلقا اگر دخول در مسجد واجب شده باشد و اگر نجس شود مسجد عدم وجوب تطهیر
آن خالی از قوت نیست و لکن احوط وجوب است چنانچه جمعی از علما حکم کرده اند
و بنا بر قول بوجوب حسب ما مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریست
بنا بر احوط و اقرب و واجب کفائیست و بنا بر فوریه که ترک کرده مشغول نماز شده
در صحت نماز یکی در وسعت وقت خلاف است اقرب صحت است و ترک احتیاط نباید
کرد و همچنین است که منافات با فوریه تطهیر دارد و هر نماز میباشد و اگر میتوانند تطهیر کنند
یا در آن عسر و حرجی باشد که بحد عادت منتهی آن نتوان شدن وجوب تطهیر
ساقط میشود و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات آن موقوف است بر خراب کردن
و تلف جزئی از آلات آن باشد سقوط ازاله شدید اقرب باشد لکن دور نیست
حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا کو آن از اموریکه کندن آن
بمسجد ضرری نمیرساند و همچنین تراشیدن آن قلیلی از دیوار آن و اگر
نجاست خشکی در مسجد یافت شود که مسجد را نجس نکرده باشد اقوی عدم وجوب

مختص بکتابخانه ... اعظم - قم

اخراج است و احوط وجوب است و جمعی گفته اند که واجب است ازالهٔ نجاست از
فرشها و سراجهای مفروشه و بعض آلات قرآنیه که مختص بآنها است از قبیل جلد نیز ملحق
کرده اند و آن احوط است و جمعی تصریح کرده اند که جایز نیست کفار را که داخل
مسجد شوند و اگر شده اند واجب است بیرون کردن ایشان و تعزیر ایشان
و کسیکه پیشی گرفت در مکانی از مسجد نشستن مادامیکه خود او اولیست
از دیگران و نمیرسد کسی را بیرون کردن او از مکان اگرچه ماندنش بطول انجامیده
باشد و اگرچه طول آن بخلاف عادت باشد بنا بر اقرب خواه نشستن او بجهت نماز
یا عبادت دیگر باشد یا بجهت امر مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر
بجهت امر حرامی باشد اولویت او شاید اقرب باشد و مشاهد مشرفه نیز
ملحق بمسجد میباشد در این حکم و فرقی نیست میان نشستن و خوابیدن و ایستادن
و اگر برود و نیت برگشتن نداشته باشد در رحلش نیز باقی نباشد حقش باطل
میشود بلکه اگر رحلش نیز باقی باشد حقش باطل میشود و مشاهد مشرفه نیز چنین است
و نیت برگشتن اگر رحلش باقیست حقش باقیست اگر زمان طول نکشد بنحویکه
تعطیل وقف لازم آید و الا حقش باطل میشود و اگر طول کشد زمان و لکن تعطیل
وقف لازم نیاید مثل آنکه صبح برود و شب یا روز دیگر برگردد در آن

الکلیه است

مختص ب... اعظم - قم

الکلیه است و احتیاط را نباید ترک کرد بنا بر اقوی و مشاهد نیز در این احکام ملحق
بمسجد میباشد و اگر با نیت برگشتن رحلش باقی نیست پس اگر بجهت ضرورتی مثل
تجدید وضو یا حاجتی دیگر رفت و طول نکشید که برگشت حقش باقیست و اگر
بدون ضرورت رفته حقش باطل میشود و مراد از رحل چنانچه جمعی تصریح کرده اند
جزئی از اسباب اوست اگرچه تسبیحی باشد و اگر باقی است حق کسی او را بیرون
کند معصیت کار است بلکه نماز کسی در آن مکان باطل است و اگر برود و معلوم نباشد
که آیا برو وجهی رفته که حقش باطل است یا نه احوط اینست که حقش باطل نمیشود و اگر رحلش
باقیست یا مظنه یا بیکه رفتنش بوجهی است که حق باطل نمیشود والا حکم ببطلان حق
بعید نیست و اگر حق باقی باشد لکن میداند که صاحب حق راضی نیست که در جای
او و بی رضای او نماز کنند پس اشکالی در جواز نیست لکن حق اول باطل نمیشود و
جایز است صلح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر دو نفر یکمرتبه بمکانی
از مسجد وارد شوند اگر جمع ممکن است اشکالی نیست والا قرعه میزنند و باسم
هر یک که آمد او اولیست و مشاهد مبارکه نیز چنین است **فصل** در بیان
نماز مسافر است بدانکه ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی
و بعضی از نوافل و روزهٔ ماه رمضان و شرط است در سفری که باعث قصر میشود

مسافت معینی و انکار نیست در اینکه اگر هشت فرسخ باشد مسافت و واجب میشود
قصر در نماز و روزه و هر فرسخ سه میل است و در تفسیر میل خلاف است اولی تنبیه
در نظر حقیر تفسیر آنست که چهار هزار ذراع میباشد پس مسافت شرعیه بیست و چهار
میل است خواه در دریا باشد و خواه در صحرا اگرچه آنرا بقدر یک ساعت یا کمتر طی
نماید و ابتدای سیر و مسافت نه آخر عمارات بلد است بنابر اقرب لکن احتیاط را
ترک ننماید و ثابت میشود مسافت از راه علم و شیاع و شهرتی که باعث مظنه شود بنابر
اقوی و شهادت دو عادل و آیا باید مستند شهادت و رای علم ایشان به پیمودن
و اعتبار باشد یا اینکه از هر راهی که علم بهم رسانیده اند شهادت ایشان
مقبول است تحقیق آنست که اگر شهادت علمی را قبول کنیم مطلق شهادت ایشان
در اینجا نیز مقبول است و الا در آن اشکال است و بشهادت یک عادل ثابت نمیشود
اگرچه مظنه قوی حاصل شود و بشهادت زنان نیز ثابت نمیشود و بهر مظنه نیز اعتماد
نمیتوان نمود اگرچه قریب بعلم باشد و اگر در پیش حاکم شرع ثابت شود
و حکم کند بآن حکم او نافذ است و هر مکلفی را در اینجا اعتماد بشهادت عدلین
جایز است و ضرور نیست که در نزد حاکم شرع اقامه شهادت نمایند و اگر شک کنند
در مسافت قصر و ممکن نباشد ادراک اسبابی که بآنها ثابت میشود مسافت باید

نماز را تمام کند و اگر ممکن باشد او را پیمودن در صورت شک اقرب اینست که
واجب نیست پیمودن و نماز را باید تمام کند تا مسافت ثابت شود و اگر بااین
حال قصر کند نمازش باطل است اگرچه معلوم شود که بقدر مسافت بوده و شرط است
در قصر اینکه مسافت مقصود باشد بیک قصد پس اگر کمتر از مسافت را قصد نماید
پس باز کمتر از آن را اگرچه باهم بقدر مسافت باشد باید تمام نماید و همچنین کسیکه
سرگردان و حیران است و مقصد معینی که بقدر مسافت باشد در نظر نداشته باشد
باید تمام کند و همچنین اگر سوار بر کشتی یا حیوانی باشد و بخواب رفته او را بقصد مسافت
ببرد یا در پی گم شده یا گریخته میگردد و حتمی نمیداند که در کمتر از مسافت یا و
برخورد و اگر میداند که بقدر مسافت باید برود و قصد آنرا کرده باید قصر نماید و آیا
در شدن قصد مسافت باید علم برسیدن مسافت باشد یا با ظن عادی بقطع
مسافت نیز قصد حاصل میشود بلکه با شک نیز میشود و باید قصد قطع سفر با استقلال
باشد بلکه بطبعیت نیز قصد حاصل میشود پس کسیکه بطبعیت دیگری سفر میکند مثل
بنده یا خادمی که با قافله سفر کند یا دوستی که برفاقت دوستش یا پسری که با پدرش
سفر میکند یا اسیری که او را اسیر کرده باشند یا کسی را که از روی ظلم گرفته اند
و بسفر میبرند مجموع قصر میکنند اگر قصد کرده اند سفر را اگرچه بالطبع باشد و باید بدانند

که اگر متبوع ایشان بنا بر عزم سفر دارد و الا مرخص نیستند در قصر کردن و اگر
ایشان قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند قصد سفر نکرده اند
بلی بعضی گفته اند که اگر این قدر ادراک و علامات و امارات برگشتن
آنها از آن جهت قصد نکرده و نماز را تمام کنند میکنند پس احتمال عتق و طلاق
مثلا ضرر ندارد اگر هنوز از آن اثری نباشد و بالجمله آنچه ثابت است در آنکه
هرگاه قصد مسافت کردند نماز را قصر میکنند و مجرد تابع بودن مانع از قصد
نیست و اگر قصد مسافت نداشته باشند تمام میکنند و اگر مسافتی را قصد کرد
و چنان معتقد است که بقدر مسافت هست پس معلوم شود که بقدر مسافت نبوده
باید قصر نماید بنا بر اقوی و اما نمازی که پیش از آن تمام کرده اعاده ضرور نیست نسخه
و شرط است در قصر باقی بودن و استمرار قصد تا تجاوز رفتن پس اگر قصد کرد
و قبل از رسیدن بمسافت از قصد برگردید یا متردد شد باید نماز را تمام کند
و اگر بعد از رسیدن بحد ترخص از قصد خود برگرد دفع میکند و شرط است
در سفری که قصر باید کرد مباح بودن سفر یعنی سفر حرام نباشد پس کراهت یا استحباب
یا وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسیکه تابع ظالمی
باشد سفرش حرام است اما اگر متابعت او بجهت دفع آفتی یا بجهت عمل

هلالی

هلالی یا بجبر و اکراه باشد باید قصر کند و همچنین اگر طالب دزد ظالم بجهت خوف
و نفقه باشد باید قصر نماید و کسیکه خود قصد رفتن در نزد سلطان کند
بجهت امر مباحی یا اینکه سلطان او را طلبیده باید نشسته بجائی برود که رفتن
او بر وجه مباح باشد در حق او نماز را قصر میکنند و کسیکه بعید کردن سفر میکند
و مقصودش لهو و لعب و خوش گذرانیدن باشد باید تمام کند نماز را و روزه را بگیرد
اگرچه بعد از سه روز باشد بنا بر اقرب و سفر صید بجهت قوت خود و عیالش
در آن قصر میکنند و صیدی که از آن قصد تجارت و زینت باشد باید تمام کند
و تمام میکنند کسیکه سفر کند و حال آنکه راه آن مخوف است و مظنه تلف یا مال
یا جان باشد اگر ضرر احتمال اجحاف باشد و فرقی نیست در ضرر بر نفس بر اینکه
مظنه ضرر بجهت ظهور دزدی یا نحو آن باشد یا بجهت سیر مسافت باشد و اگر شک در
ضرر داشته باشد سفرش مباح است بنا بر اقرب لکن جمع احوط و کسیکه از
طلبکار رفتن قرار کند با اینکه متمول است ادای حق او نماید سفرش حرام است
و باید تمام کند نماز را و سفر از برای خوش گذرانیدن و تنزه را بعضی معصیت میدانند
و اظهر آنست که معصیت نیست لکن احوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر سفر لازم

داشته باشد سفر که واجبی یا حجی آنرا حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید
تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب اینست که نماز را قصر میکند مگر آن
مواضع که استثنا شده لکن احوط جمع است بلی اگر بآن سفر قصد کند فرار از
واجب را ممکن است حکم بوجوب اتمام و بالجمله اگر نفس سفر معصیت آمیز باشد باید
تمام کند و اگر غایت و مقصود از آن سفر معصیت باشد نیز باید تمام کند
خواه آن معصیت مستقل در قصد باشد یا با امر مباحی با هم قصد شده باشد
و ظاهر اینست که این قصد حاصل میشود که بحصول یا ظن بآن مقصود و یا شک
و احتمال مساوی نیز حاصل میشود و اگر علم بعدم حصول داشته باشد آن قصد متحقق
نمیشود و با ظن بعدم حصول قصد شاید اقرب باشد و شرط نیست در سفری که قصر میکند
اینکه هیچ معصیت در آن نکند پس اگر در بین راه اتفاق معصیتی کرد باعث
نمیشود که نماز را اتمام کند و دیگر آنکه مسافر بمحض بیرون آمدن از خانه نباید قصر نماید
بلکه شرط است که بحد ترخص برسد بنابر اظهر و اشهر و حد ترخص اینست در اینکه اینقدر دور
شود از بلد که دیوارهای آن پنهان گردد و صدای اذان نیز نرسد باید قصر نماید
و اگر دیوارها نمایان باشد و صدای اذان نیز برسد باید تمام کند و اعتباری

بمنارها

بمنارها و قلعه‌ها و قبابها و باغستانها و مزارع نمیباشد بلکه اعتبار بکعبهای بلد نیز
نیست بلکه همان معتبر است که گفتیم و معتبر در پنهان شدن دیوارها پنهان شدن صورت
آنهاست نه شبه و سیاهی آنها بنابر اقرب و فرقی میانه دیوارهای خرابه و معموره
نیست و در رسیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول آن و معتبر اذان معتدل
میباشد و همچنین در دیدن دیوارها معتبر چشمی است که معتدل است و اگر او از
اذان شنیدن کر باشد یا کور باشد تقدیر مینماید و بعضی تصریح کرده اند باینکه جایی
که دیوار ندارد باید تقدیر دیوار کرد و مراد از مخفی شدن دیوار مخفی شدن جمیع
دیوارهای آنست نه دیوارهای خانه آخر و همچنین در اذان و بلدی که در جائی بسیار
بلندی واقع شده یا در مکان بسیار پستی باید آنرا فرض در مکان مساوی
معتدل نمود و بدانکه بعد از اجتماع شرایط قصر واجب است قصر نه اینکه از باب
رخصت است پس اگر نماز را تمام کند نمازش باطل و باید اعاده یا قضا نماید خواه بداند
که این باعث بطلان نماز میشود یا نه و همچنین در روزه ماه مبارک رمضان
اگر بگیرد باطل و قضا لازم و واجب است و دیگر آنکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز در
جائی واجب است او را تمام کردن نماز و با اقامه کمتر از ده روز تمام نمیتوان کرد

اگرچه زیاد از پنج روز باشد بنابر اظهر و فرقی نیست میانه آنکه اقامه در شهری
یا دهی یا صحرائی واقع شود و فرقی نیست میان روزه و نماز نیز و واجب است
که ده روز کامل باشد و آیا کامل بودن عرفی کافیست یا باین معنی که بنحوی باشد
که در عرف گویند ده روز کامل است حقیقت پس اگر یک ساعت یا نیم ساعت
کم شود ضرر نمیرساند یا اینکه باید هیچ از آن کم نباشد اول اقوی است لکن
احتیاط اولیست و آیا شرط است که ده روز از طلوع صبح تا مغرب درک
کند یا اینکه اگر در نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز یازدهم بیرون
رود کافیست اقرب ثانیست پس آنچه از روز اول بوده از روز آخر می‌افزاید
و شرط است که در شب تمام یا ده روز تمام قصد داشته باشد که ابتدای شب
روز یازدهم بیرون رود ضرر نمیرساند و در نیت اقامه متحقق میشود قصد
اقامه بعلم یا ظن بماندن یا قصد و اگر علم داشته باشد و قصد نداشته باشد فا
یده نمیرساند و اما با علم برفتن یا ظن یا آن قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نیز قصد
حاصل نمیشود و اگر قصد کند سفر شرعی را و قصد داشته باشد که در بین آن ده روز
بماند پس در محل اقامه نماز را تمام میکند و قبل و بعد از سی روز تمام میکند و هر چه

در آنجا است

در آنجا است اگرچه یکنماز باشد و در روز سی ام اشکالست حق اینست که اگر در غیر
روز اول ماه وارد شده پس روز سی ام را نیز قصر میکند و همچنین اگر در روز
اول وارد شود و ماه سی روز تمام باشد و اگر روز اول ماه وارد شود و ماه سی کم
باشد در روز سی ام که روز اول ماه دیگر باشد خلاف و اشکال عظیم است لکن
قول بوجوب قصر قوت دارد و لکن احتیاط را بجمع کردن میان قصر و اتمام
از دست نده و اگر جزم بماندن داشته باشد نیز قصر میکند در نماز و روزه و لو اتفاقا
که در سفر قطعا نیز ترک میکند و بعد از سی روز تمام میکند نماز را و روزه را
بیگیرد و اگر نیت اقامه کرده و قصد را بهم زده باید نماز را قصر نماید مگر آنکه یکنماز را
تمام کرده باشد پس مادامیکه در آن بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد
و نماز تمام بر او واجب شد و لکن تمام نکرد عمدا یا سهوا تا وقت خارج شد اقوی
اینست که او نیز باید تمام کند نمازهای بعد را لکن احتیاط را بجمیع یا تجدید
قصد از دست نده که مشهور در غایت اشکالست و اگر تمام نکردن نماز بجهة عذری
باشد که اصل نماز را ساقط نماید مثل حیض و دیوانگی نمازهای بعد را باید قصر نماید
و اگر نافله که در سفر ساقط بود بعد از نیت اقامه بجا می‌آورد و لکن نماز واجب را

تمام نکرده این باعث تمام کردن نمازهای بعد از برگشتن از قصد نمیشود و شرط
نیت در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافت
شرعیه باشد و شرط است در قصر که سفر او قطع نشود برسیدن وطنی که بالفعل
وطن او است و بیش از شش ماه دران توطن نموده پس اگر در بین سفر داخل
شود در چنین وطنی واجب است براو تمام کردن نماز و گرفتن روزه اگرچه قصد
اقامه نداشته باشد و اگر ابتدای سفر قصد وارد شدن چنین منزلی داشته
باشد پس قبل از رسیدن بآن منزل اگر بقدر مسافت شرعی نیست باید تمام کند
و همچنین بعد از آن اگرچه این مسافت باهم بقدر مسافت شرعی باشد **مقصد پنجم**
در بیان روزه و احکام آن است و دران چند فصل است **فصل اول** بدانکه از جمله
واجبات و فرایض الهی روزه است و از فرایض عظیمه میباشد که بنای اسلام و ایمان
بر آن است و ستون اسلام میباشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر عم وارد شده
که فرمودند بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی الصلوة والزکوة والحج والصوم
والولایة یعنی اسلام را بنا کرده اند بر پنج چیز که آن نماز و زکوة و حج و روزه است
و ولایت ما اهل بیت است و الحق واجبی که بنای اسلام بر آن بوده باشد و ستون اسلام

لجه باشد

لجه باشد سهل انکاری دران و تضییع آن از صاحب اسلام روا نباشد در
حدیث است که ان لکل شیء بابا و باب العبادة یعنی هر چیزی را از خیر و شر و سعادت
و شقاوت بابی و دری میباشد که از آن در داخل آن میتوان شد و باب
بندگی خدا روزه است پس کسیکه شوق بندگی خدا و طالب حلاوت قرب
پروردگار خود است باید مداومت بروزه داشته باشد که آن راه و باب
آن است نه اینکه روزه واجب را نیز ضایع نماید بتضییع احکام آن و اکتفا
بنخوردن و نیاشامیدن نماید زیرا که بسیاری از اشخاص را منفعتی از
روزه داشتن عاید نمیشود بغیر گرسنگی خوردن و تشنه ماندن چون این دانسته
شد **بدانکه** اول نیت در اینکه روزه از عبادات است که محتاج به نیت است
و واجب است دران نیت قربت و واقع ساختن آن از برای خدا پس اگر خالی
از قصد باشد یا خالی از قصد قربت باشد روزه او فاسد است و فرقی نیست در این
میان روزه واجب یا مستحب و اما نیت وجوب در واجب و استحباب در مستحب اگر در
غیر روزه محتاج بآن نباشد لازم نیست و لیکن احوط است و همچنین نیت ادا
و قضا بنا بر اقرب لکن نیت آن افضل است

چنانچه بعضی تصریح بآن کرده اند و معتمد در نظر حقیر اینست که لازم نیست در روزه ماه
مبارک بلکه نیت اینکه فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافیست و هر روزه که واجبی
که زمان آن معین نیست مثل نذر مطلق یعنی غیر معین و مثل روزه کفاره لازم است
در آن تعیین و قصد کردن روزه مخصوص و هم چنین روزه مستحب اگر زمان
او معین نباشد لابد است در آن تعیین بنابر اقوی و اگر معین باشد بعضی از
علما گفته اند که محتاج بتعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه
رمضان نیت غیر رمضان کند یا اینکه نمیداند که از رمضان است بعضی روزه اش را
فاسد میدانند و بعضی او را از رمضان محسوب میدانند و بعضی گفته اند احوط اینست
که ترک نکند نیت ادا و قضا را در نیت و این نیکو است م نیت اینکه او از
رمضان است پس ضرور نیست و ضرر ندارد و اشکالی نیست در اینکه شرط است
در نیت اینکه جزم داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد
نیت روزه اش درست نیست مگر اینکه مرادش از این قصد تبرک باشد و جایز است
که نیت کند بجهة روزه در مابین جزو اول و آخر شب در هر جزئی که بوده باشد پس
مقارن بودن نیت باول جزء از روزه لازم نیست و در جواز نیت در جزء

آخر شب

آخر شب بنحوی که مقارن با جزو اول روزه بوده باشد خلافست و معتمد در نظر جواز است
و ظاهر اینست که فرقی نیست در آنچه مذکور شد میانه روزه معین مثل ماه رمضان
و نذر معین و روزه غیر معین مثل نذر مطلق و قضا م جایز است نیت روزه معینی
یا غیر معین در جزو اول از شب که مقارن آخر روز سابق بوده باشد بنابر احوط ترک آنست
م نیت روزه در روز سابق پس جایز نیست بلکه اگر چه در آخر آن بوده باشد و شرط نیست
نیت در شب استمرار بر حکم صوم بلکه جایز است که نیت داشته باشد بجا آوردن منافی را
بعد از نیت مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن بعد از نیت و قبل از فجر و
افضل اعاده نیت است بعد از بجا آوردن چیزیکه موجب غسل باشد و اگر در روزی که
شبهه است که آیا از شعبان است یا از رمضان روزه بگیرد بنیت سنت و بعد
معلوم شود که از رمضان است آن روزه ادا و مجزی است و اگر در اثنای روز
معلوم شود که از رمضان است جماعتی نیت عدول از نیت اول را بسوی رمضان
واجب میدانند و آن احوط است و واجب نیست در نیت تصور کردن در
نظر آوردن هر یک از مفطرات را بالخصوص بلکه کافیست قصد اجمالی که متعلق
بجمیع مفطرات باشد و ابتدای روزه و ابتدای فجر صبح صادق است

که ابتدای وقت نماز صبح است و انتهای آن غروب است که اول وقت نماز مغرب است
و در آنچه شناخته میشود بآن غروب خلاف است معتمد در نظر آنست که شناخته میشود
به برطرف شدن سرخی از بالای سر و بعضی بمجرد غایب شدن قرص آفتاب دانسته اند
و بعضی بظاهر شدن ستاره و اگر وقت مشتبه شود واجب است امساک و باقی بودن
روزه تا یقین حاصل شود بغروب اگر ممکن باشد تحصیل علم و اگر قبل از برطرف
شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد مگر آنکه افطار بجهة تقیه بوده باشد
که بر ترک آن خوف تلف باشد و اگر روزه را افطار کند باید قضا کند چنانچه
حضرت صادق ع در زمان سفاح کرده اند و آیا جایز است اعتماد بآنچه اعتماد
بآن میشود در وقت نماز بآن تفصیلی که گذشت در نماز یا نه بلکه واجب است در اینجا
تحصیل یقین مطلق مسئله محل اشکال است احوط مراعات یقین است اگر چه اعتماد بشهادت
جایز است اکل و شرب و اما جماع جایز نیست مگر آنکه وقت وسعت جماع و غسل داشته
باشد و الا واجب است ترک آن و ظن بوسعت وقت از برای آن کافی نیست بنابر
اقرب و اگر ظن بضیق وقت و تنگی آن داشته باشد در جواز آن اشکال است
و بعضی از علما منع کرده اند و آنرا منشا آن دانسته اند که علم بضیق وقت

داشته

داشته باشد و اگر یقین داشته باشد بتنگی وقت شک است و جماع کند روزه اش
باطل است و کفاره بر او لازم دانسته اند بعضی و بعضی گفته اند که در صورت ظن بوسعت اگر
با ملاحظه وقت و مراعات آن بجماع پردازد نیست و الا قضا بر او لازم است و مستحب است
از برای روزه دار مقدم داشتن نماز مغرب است بر افطار و اقرب اینست که فرقی نیست میان
روزه ماه مبارک و غیر آن اگر چه مستحب باشد و آیا این حکم مختص بنماز مغرب است پس
تاخیر از نماز عشا و نوافل مستحب نیست یا تاخیر افطار از اینها نیز مستحب است در آن خلافی است
و قول باستحباب تاخیر افطار از نماز که مطلوب است بجا آوردن آن در وقت افطار
خالی از قوت نیست و فرقی نیست در این حکم میان کسیکه بجماعت نماز کند یا بانفراد
و هم چنین فرقی نیست در این حکم میان مرد و بنده و آزاد و کسیکه نماز را بسرعت کند
یا بآرام و آیا در این زمان آن شخص صایم میباشد باید قول شب از روزه بیرون برود
و مستحب است بیان عدم فطار است معتمد اجر است و اگر یکی از مفطرات غیر از اکل و شرب
قبل از نماز بعمل آید مثل جماع یا ارتماس یا فرو بردن افیون و چنین بجهة دوا و نحو
آن باز مستحب است تاخیر نماز از چیز خوردن یا اینکه بجا آوردن یکی از مفطرات
منافات دارد با این مستحب در آن اشکال است احوط تاخیر اکل است از نماز در این

حال نیز حکم و آیا در حالتی که خواهد نماز و افطار در اول وقت نماز بجا آورد با اینکه
اگر وقت فضیلت نماز مغرب نیز گذشته باشد باز مستحب است تقدیم نماز در آن اشکال است
احوط تاخیر است بدانکه استثناء میشود از حکم مذکور دو صورت اول آنکه کسی انتظار
کشد او را بجهت افطار پس در این حال مستحب است تقدیم نماز و فرقی نیست میان اینکه
جماعتی منتظر باشند یا یکی و فرقی نیست نیز میان آنکه آنکه منتظر است خویش او قریب
باشد یا نه عیالش باشد یا نه آزاد باشد یا بنده عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ
و عقل بنا بر اقرب و مقتضی اعتبار و فتوی علما است که شرط نیست ایمان و اسلام
و شرط نیست آنکه آن منتظر روزه دار باشد بنا بر اقرب و مجرد انتظار کافی است
اگرچه خوفی و ضرری نباشد و آیا باید افطار کند بقدری که ضرورت بر طرف شود
یا نه احتمال دویم قوی است و اگر اذن خواهد از آنکه منتظر است سقوط این حکم شاید
اقرب باشد و در صورت انتظار مستحب است تقدیم افطار نه در اینکه بهمین استحباب
تقدیم نماز بر طرف گردد دیگر از آن دو دویم آنکه نفس منازعه کند او را و آیا
کافیست مجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که بر آن صبر نتوان کرد در آن خلاف است
و آیا مستحب است در این حال تقدیم افطار یا بیکه غایت امر برطرف شدن استحباب

تقدیم

تقدیم نماز است از بعض علما نقل شده میشود احتمال اول فصل دویم در بیان
مفطرات و چیزهایی که باید از آنها امساک نمود بدانکه بر روزه دار واجب است
ترک خوردن و آشامیدن خواه از راه حلق و شرب چیزی باشد که خوردن و آشامیدن میدن
آن عادت است یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریق غیر متعارف
مثل بلعیدن یا گذاردن در دهن تا آب شود و فرو رود و آنچه در بیخ
دندانها مانده از بقیه غذا اگر آن را فرو برد روزه اش فاسد است خواه در دهن
او گرد آن دهن و بخورد یا نه کم باشد یا بسیار خواه ممتزج شود از آب دهن
یا نه و اگر عمداً او را فرو برد باید روزه را قضا کند بلکه تصریح کرده اند بوجوب
کفاره نیز و اگر شک کند در اینکه آیا آب دهانش که فرو میخواهد ببرد مشتمل
بر بقیه از غذا آیا خون یا چرک دندان میباشد یا نه آیا در اینجا واجب است که
آن آب دهن را بیرون کند و فرو نبرد آیا جایز است فرو بردن آن در
آن اشکال است و لکن اقرب جواز فرو بردن است اگرچه ظن بآن داشته باشد
لکن در اینجا احتیاط را نباید ترک کرد و باطل میشود در روزه بفرو بردن آب
دهن خود اگر از دهن جدا شود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه بسبب مرضی بسیار

آب از دهن بیرون آید یا از خیشه ملاحظه خوردن چیز ترشی بسیار آید خواه
طعمی نداشته باشد یا طعمش بچیزی تلخ یا ترش باشد مثلا خواه رنگش متغیر باشد
برا زردی باید و بالجمله فرو بردن آب دهن عمدا باعث بطلان روزه نیست اگرچه
مجتمع شده باشد و از بلغم بر می آید که گاه عادی نباشد باید احتراز نمود و آن
ضعیف است و اگر جمع کند در دهن و فرو برد ضرر ندارد و اگر زبان را بیرون
کند از دهان و بعد از آن آب از دهن که بر آنست فرو برد باعث فساد روزه
نمیشود و اگر سنگ ریزه یا نخود آن در دهن کند و بیرون آورد و آن آلوده باب دهن
باشد پس باز دو مرتبه در دهان کند از دو اگر آب دهنی که از دهن بیرون آمده
داخل حلق شود و مستهلک نبوده باشد معتمد در نظر اینست که روزه اش باطل است
و اگر آب دهن را بریزد بر جامه یا دست خود پس آنرا به بلعد روزه اش باطل است
بلکه باطل میشود در روزه بفرو بردن آب اگر در دهن جدا شده باشد مطلقا و دهنی که
از مخرج میم گذشته اقرب اینست که منفصل شده است و جایز نیست فرو بردنش
اگرچه بر لب باشد و اگر آب دهن از دهن بیرون آید و لیکن متصل باشد
بایستکه در دهن است اقوی اینست که آنقدر یکه بیرون آمده میتوان فرو برد

واما آنچه

واما آنچه در دهن است فرو بردنش جایز است اما احوط اجتناب از مجموع است و خوردن
آب دهن غیر باعث افطار و فساد روزه میشود اگرچه زنش باشد بلکه اگر از خارج
دهن فرو برد عمدا بنابر کفاره جمع را واجب میدانند شوهرش و آن احوط است
واما مکیدن زبان دیگری جایز است و فساد روزه نمیشود مادامیکه آب دهن او را
فرو نبرد عمدا واما فضلات دماغ که از سر فرو آید بحلق مادامیکه بفضای دهن
نیامده فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگرچه تواند آنرا بیرون کند
بنابر اقوی اما بفضای دهن که آمد باعث فساد روزه و وجوب قضا
و کفاره میشود بنابر اقوی و احوط و اما نخامه مرد خلط دماغ اگر از دهن بیرون
آید و فرو برد همچنین اگرچه روزه اش فاسد است و خلط سینه اگر بیشی زیرا که بفضای
دهن برسد فرو بردن ضرر ندارد و اگر بفضای دهن آید و فرو برد موجب
افطار و قضا و کفاره است بنابر اقوی اگر عمدا باشد و اگر آب ترشی از او
بگوشت و جزء غذا نبوده باشد در رفع در روزه بفرو بردن آن عمدا
الکلی است احتیاط را نباید ترک کرد بلکه احتمال لزوم احتیاط در غایت قوة است
و اگر صبح طلوع کند و لقمه در دهانش باشد باید آنرا بیندازد و اگر فرو برد

روزه‌اش فاسد است و قضا و کفاره بر او واجب است بنا بر اقوی فاسد نمیشود
روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعام بجهت طفلی و خورد کردن آن و چشیدن
آب گوشت و بالجمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمیشود
خواه در صورت اضطرار باشد خواه غیر آن و خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر
علما نیز مکروه نمیدانند لکن با کسی هست حکم بکراهت نسبت بکشیدن
و مکیدن هست و اگر چیزی را بجاید پس بی‌اختیار جزئی از آن بحلقش فرو
رود در وجوب قضا بر او خلاف است بعضی قضا را لازم میدانند اگر بجهت
این عمل را کرده و از روی فراموشی بحلقش فرو رفته و اگر بجهت غرضی صحیح بوده
قضا را بر او لازم نمیدانند و این احوط است و از جمله مبطلات روزه
استمنا است یعنی انزال منی بعد از طلب آنکه می باشد خواه بجهت بازی کردن با آلت
خود بوده باشد یا ببازی کردن با غیر باشد یا بجهت نظر کردن یا بوسیدن
یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بنحو دیگر باشد و اگر طلب کردن منی را
و لیکن نیاید روزه او باطل نمیشود و این طلب آن حرام است مطلقا اگرچه بجهت ملاعبه
با حلال خود بوده باشد یا نه بعضی آن را حرام ندانسته‌اند و در آن تأملی است

و اگر

و اگر لمس نماید زنی را و بدن یا دست خود را به بدن او بمالد و قصد منی آمدن داشته باشد
پس آب از او جاری شود و اقرب اینست که روزه‌اش فاسد میشود خواه با حلال خود لمس کرده باشد یا با حرام
خواه از عادتش بوده آمدن منی بعد از لمس یا نه و قول بعدم فساد ضعیف است
و اقوی اینست که اگر لمس نماید پسری را یا حیوانی را و انزال شود روزه‌اش فاسد است
و همچنین است حکم ملاعبه بنابر اجود و اگر از عادتش آمدن آب بعد از ملاعبه نباشد
و با حلالش باشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحوی که مظنه غالب شدن داشته باشد که اگر ببوسد
انزال میشود او را بعضی گفته‌اند که در این حالت حرام است او را بوسه دادن و اگر نه مکروه
و آنچه گفته‌اند احوط است و اگر گوش دهد بکلامی پس انزال شود او را اقرب اینست که روزه
او فاسد نمیشود و احوط فساد است و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه آواز مرد باشد یا زن
حلال باشد شنیدن آن یا حرام از عادت شنونده باشد انزال از شنیدن یا نه و اگر
نظر کند بسوی انسان و قصد آمدن منی نداشته باشد پس انزال شود در صحت و فساد
روزه‌اش خلاف است و مسئله محل اشکال است پس ترک احتیاط نباید کرد و لکن قول
بعدم فساد روزه مطلقا در غایت قوت است و اگر صورتی را بنظر درآورد و انزال شود
بدون آنکه قصد آمدن منی را کند در فساد روزه‌اش خلاف است و احتیاط را

بنا باید ترک کرد اگرچه قول بعدم فساد مطلقا در غایت قوت است و فرقی نیست میان زن
و مرد و خنثی در اینکه استمنا موجب بطلان روزه میشود اما بجهت آمدن مذی روزه باطل
نمیشود اگرچه بجهت بوسیدن باشد چنانچه بعضی گفته اند و اگر در روز محتلم شود روزه اش فاسد
نمیشود خواه مرد باشد یا زن خواه پیش از ملاعبه کرده باشد یا نه و آیا صحت روزه
آن موقوفست بر آنکه غسل را فوراً بجا آورد یا نه پس تأخیر غسل جایز دارد و آنچه معتمد در
نظر است این است که موقوف بر فوریت غسل نیست بلکه صحت آن موقوف نیست بغسل
مطلقا بنابر آنچه محل اعتماد است و جایز است این شخص را استبراء از منی به بول کردن
و غیر آن خواه یقین دارد که با استبراء جزو از منی خارج میشود یا نه خواه استبراء قبل
از آن باشد یا بعد از آن و همچنین جایز است استبراء در روز از احتلامی که در شب
واقع شده باشد و اگر از خواب بیدار شود وقتی بیرون آمدن منی معتمد این است
که واجب نیست منع کردن آن از بیرون آمدن خواه در پی بیرون آمدن باشد یا
قبل از آن و مکروه است مباشرت زنان از بوسیدن زنان و بازی کردن و لمس نمودن
ایشان لکن اقوی اینست که این در صورتیست که آنها باعث شوند که شهوت بحرکت
آید اگرچه عموم آن احوط است و اگر بجهت دوستی و احسان ببوسد مردی را یا پسری را

دران

دران منعی و کراهتی نیست بلکه لب هست که مستحب میشود و اگر در این حال مظنه آمدن منی
داشته باشد در حرمت آن اشکالست و جواز شاید اقرب باشد و اشکالی نیست در اینکه
حرام است دروغ بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم مطلقا و آیا کذب [illegible]
حرمت در روزه و آیا باعث فساد روزه میشود مثل اکل و شرب یا نه در آن اشکال
و مسئله محل خلافست و قول بفساد در کمال قوت است با اینکه احوط است پس
امساک از آن نیز واجب است خواه در امور دین بوده باشد یا امور دنیا اما کذب
بر سایر انبیا و اوصیای ایشان مبطل روزه نیست اگرچه حرام باشد و اما
کذب بر حضرت فاطمه دلیلی نیافتیم بر اینکه باعث فساد روزه میشود
اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر ائمه علیهم السلام کذب بر یکی از ایشان است نه اینکه
کذب بر مجموع فقط باعث فساد روزه گردد و اما کذب بر ملائکه و جن
و صحابه و غیر ایشان باعث فساد روزه نمیشود و آیا آن کذبی که باعث بطلان
میشود باید بلفظ باشد پس اگر چیزی را نسبت دهد بایشان که خلاف واقع باشد
نه بلفظ پس باشاره یا بکتابت و نحو آنها باعث فساد نمیشود یا اینکه مطلقا
باعث بطلان میشود مقتضی تحقیق آنست که مناط در بطلان صدق کذبست

پس هرجا که صادق باشد که دروغ بر ایشان گفته روزه باطل است اگرچه بلفظ نباشد و سایر
معاصی از قبیل غیبت و سخن چینی و غنا و دزدی و نگاه کردن باعث فساد روزه
نمیشود و اقرب این است که دروغ در وقتی که این کذب باعث بطلان روزه میشود که
بر وجه حرام باشد پس اگر بر وجه حلال باشد همچنانکه از روی تقیه گفته باشد موجب
بطلان نمیشود لکن احتیاط را نباید ترک کرد که مسئله مختلف فیه است و از جمله
مبطلات روزه و محرمات در حال روزه ارتماس است یعنی سر بزیر آب فرو
بردن بنا بر اقرب و قول بکراهت ضعیف است و قول بعدم بطلان نیز
ضعیف است و شکی نیست که ارتماس حاصل میشود بفرو رفتن در آب یکدفعه بنحوی که
هیچ جزء از بدن بیرون نباشد بلکه اگر سر را بزیر آب کند و بدن بیرون باشد
نیز ارتماس حاصل میشود بنا بر اجود و اما اگر همه منافذ راس مثل گوش و دماغ و
دهن بزیر آب کند اما سر بزیر آب نرود ارتماس حاصل نمیشود بنا بر اقرب
و شرط است در ارتماس فرو رفتن با یکدفعه چنانکه در عرف گویند که یک
دفعه فرو رفت پس اگر کم کم بزیر آب رود روزه باطل نمیشود و حرام
نیست بنا بر اقوی لکن احتیاط نباید ترک نمود و اگر جزوی از سر را بزیر آب کند

پس اگر

٨١

پس اگر آن را بیرون می‌آورد و جزو دیگر را بیرون در آب کند بنحوی که اجزای سر همه در زیر
آب نباشد حرام نمیشود بنا بر اجود و فرقی در ارتماس میان روزه واجب و مستحب نیست
چنانچه ظاهر اخبار و فتوای علمای ابرار است بلی بعضی گفته‌اند که در روزه مستحب جایز است
و فرقی میان آب جاری و ایستاده و کر نیست و قلیل و ظاهر و نجس نمیباشد و اما هر چیزی
که مایع و روان است حکمش حکم آب است پس ارتماس در آن جایز نیست بنا بر اقرب این است
که این حکم مخصوص است و جایز است آب بسر ریختن بجهت غسل و خشک شدن و مکروه نیز
نمیباشد بلکه بعضی گفته‌اند که جایز است اگر بداند که آب داخل گوش میشود و اگر آب بر سر
بریزد پس بحلقش رود و اما روزه اش فاسد است یا نه بعضی از علما گفته‌اند که اگر عمداً آب را
بحلقش رسانیده یا اینکه میدانست که بسبب آب ریختن آب بحلقش میرود
قطعاً و بایین صورت آب ریخته از روی اختیار روزه اش فاسد است و الا فلا و اگر
با اینکه ارتماس را حرام دانیم ارتماس نماید بجهت غسل اما غسلش صحیح است یا نه بعضی
از علما فرموده‌اند که اگر غسل حاصل شود بشروع در فرو رفتن یا قرار گرفتن
در آب غسلش باطل است و اگر غسل حاصل شود به بیرون آمدن از آب غسلش صحیح است
و این تفصیل نیکو است و اگر ارتماس را در روزه ما فقط حرام دانیم و غسل باین نحو که
حرام

مذکور شد که در وقت بیرون آمدن از زیر آب قصد غسل کند و غسل نماید جایز میباشد
و اگر از تماس نباید بجهت غسل از جهت عدم گنجایش غسل او صحیح است بنابر اجود و اگر جاهل
بحکم فقه باشد و بجهت عدم علم مسئله چنین غسل کند پس اگر تقصیر کرد در تحصیل معرفت حکم
غسل او باطل است بنابر اقرب و اما غیر مقصر عدم وجوب اعادهٔ غسل در حق او قوت
دارد و جایز است از برای صائم نشستن و ایستادن در آب و مکروه نیز نیست و موجب
فساد روزهٔ او نمیشود اگرچه آب نگاه کردن یا دهن او بیاید خواه آب سرد باشد
یا گرم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول کشد زمان آن و خواه نه خواه قصد بر
طرف شدن تشنگی داشته باشد یا نه و اما در نشستن زن در آب خلاف است اقرب جواز
یا کراهت است خواه باکره باشد و خواه ثیبه و همچنین جایز و مکروه است بر خنثی و مکروه است
پوشیدن جامه که تر باشد و بفشردن کراهت بر طرف نمیشود بنابر احوط و جایز است
از برای روزه [illegible] بوییدن ریاحین حتی نرگس و روزه آن بجهت آن باطل نمیشود
و مراد از ریاحین هر گیاهی است که خوش بو باشد پس بوییدن همه گیاهها جایز است و سبزهای
خوشبو و میوه‌های خوشبو اگرچه ریاحین بر اینها صادق نباشد بلکه بوییدن جمیع بوهای
خوش جایز است از قبیل مشک و عنبر و گلاب و عطرهای دیگر و بوییدن بوهای بد و

متنفس

و متنفس نیز باعث فساد روزه نمیباشد بلکه صحیح بوئی باعث فساد نمیشود خواه
از دماغ لذت بو کند یا از جهت تقویت قلوب و دماغ یا از جهت سر دریا غیر
آن خواه روزه واجب باشد و خواه مستحب و بعضی از علما قائل بوجوب کفاره و قیف
شده اند بوییدن ریاحین غلیظ که بوی آن داخل در دل میشود و این قول ضعیف است
اگرچه بوییدن ریاحین جایز است لکن مکروه است اگرچه صاحب بوی غلیظ نباشد
و بوی نرگس کراهت آن بیشتر است از سایر ریاحین و هم چنین مشک بلکه مثل نرگس
کراهت آن شدید است و بوییدن زعفران نیز مکروه است و غیر از اینها مکروه نیست
بلکه مستفاد میشود از خبر صحاح اجتناب طلب بوی خوش از برای روزه دار و باکی
بآن نیست خواه از آن لذت بیابد و خواه نه و از بعضی اخبار بر می آید که هر چیز که
لذتی در آن هست از برای صایم مکروه است و کسی را ندیدم که عمل بآن کند و از بعضی
اخبار خلاف آن مستفاد میشود و آن اقرب است لکن مراعات ترک شایبه احوط
باشد و مکروه است از برای روزه دار داخل شدن در حمامی که باعث ضعف شود و لکن
حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود و فرقی نیست در آن میان روزهٔ واجب
و مستحب خواه از برای غسل لحیه باشد دخول در آن و خواه از برای غیر غسل و خواه

آن غسل واجب باشد یا مستحب و اگر غسل واجب ممکن نباشد الا به دخول در حمام مذکور
آیا کراهت بر طرف میشود یا نه ظاهر اینست که اگر وقت واجب تنگ شود بجهت تنگی
وقت آن چیزی که مشروط بآن غسل است پس ظاهر آنست که دور رفع کراهت و اگر وقت
آن تنگ نشده باشد و داخل شدن در آن حمام لازم نشده باشد فوت مستحبی سوای
مثل تأخیر نماز از وقت فضیلتش پس ظاهر بقای کراهت است و اگر مستلزم فوت
مستحبی شود پس در ترجیح اشکالست و احتمال تأخیر در حکم قوت است اگر ثبوت
استحباب آن مستحب مثل ثبوت کراهت آن مکروه باشد و کافیست در کراهت
خوف اینکه مضعف باشد و علم بآن شرط نیست بنابر اقرب و اقرب اینست
که مجرد ضعف کافیست در ثبوت کراهت اگرچه باعث حرجی که باعث افطار
شود نشود و شرط نیست در ضعف که بنحوی که لعب باشد در حمام که معالجه آن را
توان کرد بلکه مجرد آن کافیست بنابر اقرب و در آنچه گفتیم فرقی نیست
میان زن و مرد و خنثی و بعضی گفته اند که اگر به دخول در حمام خوف تشنگی لعب
باشد مکروه است دخول در آن و دلیلی بر آن ندیده ام لکن در حکم تأمل
مضایقه نیست و آیا هر چیز که موجب ضعف روزه دار شود مثل اکل و شرب

و گویا آن

... اعظم - قم

و گویا آن مکروه است یا نه اقرب اینست **فصل سیم** در بیان امور است که هلال بآن
ثابت میشود **اول آنکه** واجبست روزه بر هر کسیکه هلال ماه مبارک را ببیند مطلقا
چه تنها باشد و چه متعدد و عادل باشد یا نه شهادت را اقامه کند در نزد حاکم
شرع یا نه شهادت او را قبول کنند یا نه و هلال شوال نیز بآن ثابت میشود و هم
چنین ثابت میشود هر دو بگذشتن سی روز از ماه سابق و بشیاع و شهرتی که علم
بآن بهم رسد و اما شیاع که باعث مظنه شود در ثبوت هلال بآن خلافست
اقرب اینست که ثابت نمیشود اگرچه ظن غالب از آن حاصل شود و همچنانکه هلال رمضان
بشیاع علمی ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز بآن ثابت میشود و همچنین ثابت میشود
هر ماه بگذشتن سی روز از ماه سابق و بشیاع و شهرتی که علم از آن حاصل شود و اما
شیاعی که باعث مظنه شود در ثبوت هلال بآن خلافست اقرب اینست که
ثابت نمیشود اگرچه ظن غالب از آن حاصل شود و همچنانکه هلال رمضان بشیاع
علمی ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز بآن ثابت میشود و فرقی نیست میان شیاعی که
از مردان باشد یا از زنان یا از اطفال یا از غیر مسلمین باشد یا از کفار و هرگاه حاکم ثابت — حکم بآن کند
و بالجمله بعد از حصول علم البته هلال ثابت میشود بهر نحو که بوده باشد در ثبوت

هلال ماه رمضان بدو شاهد عادل خلاف عظیم است اقرب و اشهر ثبوت است
مطلقا خواه از داخل بلد باشد یا از خارج خواه خواه مانعی مثل ابر یا غیر آن باشد
یا نه و این در وقتی است که علم بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار
شهادت ایشان و قبول آن اشکالست و عدم قبول شاید اقرب باشد و در
حصول شک نیز دور نیست که حکمش مثل همین صورت باشد و شرط نیست در
ثبوت هلال بدو شاهد در روزه گرفتن و افطار کردن و حکم کردن حاکم
شرع پس اگر دو عادل ماه به بینند و در پیش حاکم اقامه شهادت نکنند هر که
ایشان را بشناسد و عدالت ایشان را بداند جایز است او را عمل بقول ایشان
بلکه اگر در نزد حاکم اقامه شهادت کنند و شهادت ایشان را قبول نکنند
بجهة عدم شناختن ایشان جایز است کسی را که ایشان را میشناسد عمل کند
بقول ایشان و ثابت نمیشود هلال بشهادت یک عادل بنا بر اظهر و اشهر و بعضی
گفته اند که هلال رمضان ثابت میشود و هلال شوال بآن ثابت نمیشود و این
قول ضعیف است و ثابت نمیشود هلال رمضان و غیر آن بشهادت زنان خواه
به تنهائی و خواه با مردی و در ثبوت هلال بشهادت سه شاهد خلاف است

و قول

و قول بعدم ثبوت قوتی دارد و جماعتی تصریح کرده اند که اگر شهود سه شهادت
خود را شیاع علمی قرار دهد و ادعای علم کند بجهة شیاع علمی شهادت ایشان
قبول است و اگر شهادت دو عادل نباشد بعضی گفته اند جایز است عمل با نچه از صادق روایت
شده بطریق صحیح و آن اینست که راوی سؤال کرده که چند عدد معتبر است در
رؤیت هلال آن حضرت فرمودند ماه رمضان فریضه است از فرایض الهی پس بظن
و تخمین ادا مکنید رؤیت هلال آن نیست که چند نفر بایستند پس یکی گوید دیدم
و دیگران گویند ندیدم اگر یک نفر ببیند صد نفر می بینند و اگر صد نفر می بینند هزار
نفر می بینند جایز نیست در رؤیت هلال اگر در آسمان علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر
و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود شهادت دو مرد که داخل شوند و خارج شوند از شهر
و عمل باین روایت خالی از قوة نیست و اگر ثابت شود نزد حاکم شرع هلال رمضان یا
شوال به بینه شرعیه و حکم کند بآن حاکم آیا حکمش نافذ است و مردم بحکم او روزه میگیرند
و افطار میکنند یا اینکه هر کسی باید بر خودش ثابت شود در ان اشکالیست و خلاف کرده
اقرب اینست که شرط است در حکم حاکم اینکه بجهة بینه و دو شاهد باشد پس اگر حکم بجهة علم
خودش از رؤیت یا غیر آن حاصل شده اعتباری بآن نیست و اقرب اینست که حکم

حاکم نسبت بحاکم دیگر تأثیری ندارد و پس بمجرد ثبوت در نزد حاکمی و حکم او با آن بر حاکم
دیگر واجب نیست روزه گرفتن یا افطار کردن و اگر غیر مجتهد جامع الشرائط حکم کند
حکمش معتبر نیست اگرچه عالم و فاضل و متقی باشد و همچنین کسیکه در احتیاط دارد شک
میباشد ثابت نمیشود هلال بجدول خواه مظنه با آن حاصل شود یا نه و قول به ثبوت
آن ضعیف است بلی اگر علم با آن حاصل شود اعتماد بر آن جایز است و جدول جائیکه
بعضی گفته اند حساب مخصوص است که از سر ماه اخذ شده و مرجع آن بسوی این است که
ابتدای آن از محرم کرده یکماه تمام و یکماه ناقص بشمارند در جمیع سنه تا ماه مبارک
رمضان پس محرم را تمام حساب میکنند و صفر را ناقص پس شعبان ناقص و رمضان
همیشه تمام میباشد و همچنین جایز نیست اعتماد بکلام منجمین را هم چنین جایز نیست
اعتماد بر عدد و قول بجواز ضعیف است و مراد از آن چنانچه جمعی گفته اند اینست که شعبان
همیشه تمام است و بعضی گفته اند که اگر هلال بعد از شفق کرد و دیدنی بعد از غروب است ناقص و رمضان را
از سمت مغرب غروب نماید ثابت میشود که این شب دویم ماه است و این قول ضعیف است
بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه مظنه بهم رسانند و ثابت نمیشود هلال بطوق که در ان
نیایر اظهر و قول به ثبوت ضعیف است ولکن احتیاط را مهما امکن ترک ننماید و بعضی
گفته اند

گفته اند که اگر هلال سنه سابق محقق شود پنج روز از اول آن بشمارند و روز پنجم را
روزه بگیرند پس اگر در سنه گذشته اول روز یکشنبه بوده در این سال روز پنجشنبه میگیرند
و قول بعدم ثبوت هلال باین اقوی است خواه هلال رمضان باشد یا شوال یا غیر
خواه همه ماههای آن سنه بجهة ابر هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن دیده
نشده باشد و یا ارتفاع و بلندی درجه آن ثابت نمیشود که در شب سیوم هلال بعد
باشد اگرچه بعد از غیبت غروب کند و همچنین ثابت نمیشود و دیدن سایه سر در
آن که شب سیوم است و بغیر این امور از امورات ظنیه نیز ثابت نمیشود و اگر جمیع ماههای
سنه را ابر بگیرد اقرب و اشهر اینست که همه ماههای را باید سی روز حساب
کنند مادامیکه علم بخلاف آن نباشد اگرچه مظنه بر خلافش باشد و همچنین اگر
دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده نشود و اگر در شهری یا دهی یا صحرائی ماه دیده
شود و در سایر بلاد و دهات دیده نشود آیا اهل بلادیکه در آنها ماه دیده نشده حکم
ایشان مثل حکم بلدی است که در آن ماه را دیده اند اگر در نزد ایشان ثابت شود
که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم مختص باهل همان بلد است اقرب اینست
که حکم مختص باهل همان بلد است که ماه را دیده اند و آن مواضعیکه قریب باشند

میباشند و اما بلاد بعیده حکمشان غیر آن میباشد خواه ممکن باشد توافق این
دو جا در دیدن ماه یا نه و اما در میان فرق بلاد بعیده و قریبه اختلافی در
کلام علما هست بعضی گفته‌اند بلاد قریبه مثل کوفه و بغداد است و بعیده مثل عراق
و خراسان است و بعضی قریبه را مثل کوفه و بغداد و بعیده را مثل مصر و بغداد
شمرده‌اند و بعضی گفته‌اند که بلاد قریبه آنست که مطالع آنها یکی باشد و بعیده آنست
که مطالع آنها مختلف باشد و بالجمله متفرع میشود بر آنچه گذشت از اینکه اگر کسی مثلا
در بلدی ماه را ببیند و سفر کند بسوی بلدی که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم او
نیز مختلف میشود پس اگر در شب جمعه ماه را دیده و رفته بسوی آن بلد و ایشان در
شب شنبه ماه را دیده‌اند پس یکی در نگیرد و اگر عکس باشد یعنی نه روز میگیرد و احتیاط باید
در مثل این مقامات اولی و مستحب است در وقت دیدن هلال خواندن
دعائیکه از اهل بیت وارد شده و ادعیه در اینجا بسیار است و از آن جمله است
الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک و جعلک
مواقیتا للناس اللهم اهله علینا هلالا مبارکا اللهم ادخله
علینا بالسلامة والسلام والیقین والایمان والبر والتقوی
والتوفیق

والتوفیق لما تحب و ترضی و بعضی قائل بوجوب خواندن این دعا در وقت
دیدن هلال شده‌اند و این قول ضعیف است و آیا واجب است بر هر مکلفی دیدن ماه
و جد و جهد در شبی که گمان میکند در آن که آیا از رمضان یا از شوال است یا واجب نیست
در نظر عدم وجوب است و اگر ترک کند دیدن ماه را و به نیت شعبان روزه گیرد روزه
او صحیح است و همچنین در آخر ماه رمضان روزه‌اش صحیح است و آیا در تفحص در
هلال طلب واجب کفائیست یا نه در آن خلافیست اشهر و اظهر عدم وجوب است مطلق
نه کفائی و نه عینی خواه متعلق بوجوب هلال باشد که بجز دادن منجمین و نوشتن
در تقویم یا بجوال یا بسته و اگر در شب سیم یا روز آن شنبه که جمعی ماه را دیده‌اند
آیا واجبست ایشان را حاضر کنند یا خود برود به نزد ایشان و سؤال کند از
ایشان اگر چه علما را که آن خرج نماید یا واجب نیست بلکه میتوان که در خانه خود بنشیند
و بهیچ وجه تفحص و کنجکاو نکند آنچه معتمد است در نظر عدم وجوب تفحص است اگر چه
محتاج به بذل مالی نباشد و منفعتی در آن نباشد خواه هلال رمضان باشد خواه شوال
پس میشود از اینکه بعضی متدینین در روز سی‌ام از رمضان اینطرف و آنطرف میدوند
از برای اینکه بر ایشان معلوم شود دیدن ماه و از این و آن میپرسند یا تفحص میکنند

یا بجهت حب مسئله است یا بجهت نقص مسئله است یا بجهت احتیاط لکن باید که به حد وسواس
نرسد نعوذ بالله منه و آیا جایز است که از مردم مخفی شود بقصد اینکه ثبوت هلال برا او
معلوم شود یا نه احتمال جواز در همه صورت است **فصل چهارم** در بیان بعضی از احکام روزه است
ما دامی که مریض اگر بجهت روزه گرفتن متضرر شود جایز است او را افطار بلکه اقوی اینست که حرام است
برا او روزه و روزه او فاسد است و خلافی در این باب نیست و فرقی نیست میانه روزه واجب
و سنت و رمضان و غیر رمضان و آیا هر مرضی که روزه بآن ضرر رساند پس مرضی که بآن
روزه ضرر ندارد باعث افطار نمیشود و روزه بآن صحیح میباشد چنانکه تصریح کرده اند با جمعی
دویم در صورت عدم ضرر مرض را موجب افطار نمیدانند مطلقا خواه روزه از برای آن نافع
باشد یا نه خواه واجب باشد یا سنت و اما با ضرر موجب افطار میباشد چه بجهت کونت
خواه آن مرض تب باشد یا درد سر یا درد چشم یا درد دندان یا غیر اینها
از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیست که عرفا او را مریض گویند و از مرضهای غالبه
و چنانچه ذکر کرده اند علما ضرر رسانیدن روزه بمرض بجهت چند چیز محقق میشود **اول**
آنکه روزه باعث زیادتی آن مرض شود و ظاهرا در این خلافی نیست و اقرب
اینست که مطلق زیادتی کافیست و شرط نیست که زیادتی آن زیادتی بینی ظاهری

باشد

مرضی موجب افطار میشود

باشد **دویم** باعث دیر چاق شدن مرض شود و در اشکالی در این نیست و ظاهر اینست
که معتبر در دیر چاق شدن مرض شود و اشکالی در این نیست و ظاهر اینست که معتبر
در دیر چاق شدن دیر چاق شدنی است که اگر اهل خبره دانند نه هر دیری به شدنی اگرچه
لحظه باشد **سیم** آنکه باعث شود که این مرض بمرضی مبدل شود که اشد و اصعب تر از
اول باشد اقرب اینست که باعث افطار نمیشود و اگر باعث شود که مبدل شود بمرضی
مثل مرض اول نه زیاده و نه کم و ضرری که زیاده از ضرر اول باشد لازم نباشد در جواز
اشکالی است اقرب عدم جواز است و احتیاط را نباید ترک کرد باین نحو که بگیرد و قضا را
نیز بگیرد **چهارم** آنکه روزه باعث شود که بعد از این چاق نشود و در این اشکالی نیست **پنجم**
آنکه روزه باعث شود که روزه مهلک شود و در این نیز اشکالی نیست و هم چنین
افطار جایز است بلکه واجب است اگر روزه خود باعث شود **ششم** آنکه روزه باعث
شود حصول مشقتی را که متحمل آن نمیتوانند شد بحسب عادت و این را جمعی گفته اند و نیکو
گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث چنین مشقتی شود افطار جایز است و بالجمله آنکه معتبر
صدق ضرر است حقیقت بهر راه که باشد و اقرب اینست که مطلق ضرر کافیست از برای
افطار و شرط نیست که کیفیتی باشد که متحمل آن نتوان شد و اگر روزه باعث ضرر شود

اما معالجه آن موقوف بر افطار باشد اقوی جواز افطار است و فرقی نیست در این میان
عرضی که اذیت برساند یا اینکه موجب اذیت و درد و الم شود و ثابت میشود روزه
بر مرض بچند چیز اول آنکه علم حاصل شود بهر نحو که بوده باشد اگرچه بحدس یا تجربه یا به
حکم طبیبی باشد اگرچه کافر باشد دویم مظنه که بقول عارفی حاصل شود خواه مؤمن
باشد یا مخالف یا کافر یا عادل باشد یا فاسق و اقرب اینست که عدالت و مهارت او
شرط نیست سیم مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه معتمد اینست که مظنه بآن مطلق کافیست
از هر راه که باشد و از هر چه باشد و شرط نیست که ظنی قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظن
کافیست بنا بر آنچه معتمد است و بعد از حصول ظن آیا باید تفحص و تجسس نماید
از معارض آن یا نه مثل اینکه اگر مظنه بقول کسی بهم رسد مثلا آیا باید بدیگران رجوع
بکند تا ظاهر شود صدق و کذب او پس اگر معارضی بهم رسد عمل بآن اقرب عدم
لزوم تجسس و جواز عمل بظن است مطلقا و اگر شک در ضرر و عدم آن داشته باشد والد
ماجد داعی مقدس جایز میدانستند افطار را و اقرب نزد فقیر عدم جواز افطار است
و بنا بر این احتمال ضرر نیز باعث جواز افطار نمی باشد و اگر شخص صحیح المزاج خوف
حدوث ضرر و مرض داشته باشد اقرب اینست که افطار را از برای او جایز است و اگر مرض

معتقد باشد

معتقد باشد در روزه بجهت دفع مضرت دیگر بجهت نفع نافع باشد پس اگر مرضی که روزه بجهت آن
نافع است صعب تر باشد و دفع آن اولی روزه واجب و افطار جایز نیست و اگر
امر بعکس باشد افطار جایز است و اگر مساوی باشد مخیر است و لکن احتمال تعین روزه
در اینجا در کمال قوت است و اگر در نفس الامر روزه مضر باشد و او چنان دانسته
که نافع میباشد یا اینکه علم بضرر آن نداشته باشد و روزه بگیرد پس اگر واقعی و
نفس الامر بر او معلوم نشود ظاهرا در عدم وجوب قضا بر او حرفی نیست و اگر بعد از
خروج وقت بر او معلوم شود که روزه اش مضر بود در وجوب قضا اشکال است و لکن
وجوب قضا در کمال قوت است و لکن اگر کسی قائل شود که بعد از خروج وقت علم بهم
رسانیده باینکه روزه ضرر رسانیده قضا واجب و اگر ظن بضرر حاصل شده
واجب نیست و قضا بعید نیست و در صورت احتمال ضرر بجهت روزه بر بعضی اوجب
تفحص و تجسس و رجوع باطبا است بجهت ظاهر شدن ضرر و عدم آن لکن عدم وجوب
تجسس و بنا بر اصالهٔ عدم ضرر در کمال قوت است و بر فرض وجوب آن آنقدر باید تفحص
شود که یکطرف راجح شود و زیاده لازم نیست و اگر یک طبیب یا بیشتر خبر دهند بضرر
کردن روزه و مظنه از قول ایشان حاصل شود قول ایشان را اعتبار نیست بلی اگر

دو عادل طبیب غیر طبیب جزم هم بضرر و مظنه بهم رسد که حجة قول ایشان
در قبول قول ایشان اشکالی نیست و اعتبار ظن شاید اقرب باشد و کسیکه نیت روزه
کرد در شب و بخواب رفت و خوابش طول کشید تا شب دیگر روزه اش صحیح است
و اگر روز را بخواب باشد هر چند بیدار شود خواه واجب باشد یا مستحب و از بعضی نقل شده
که کسیکه بخواب است مکلف بروزه نیست و روزه اش شرعی نیست پس ادعا کرده
که مراد اینست که صوم او نه واجب است و نه مستحب لکن در حکم صحیح است و این قول در
کمال ضعف است و اگر در شب نیت نکرده و قبل از فجر بخواب رود و مستمر بماند تا زوال
داخل نشود باید اکتفا نماید و اگر قبل از زوال بیدار شود و نیت کنند روزه را
روزه اش صحیح است و اما بطلان عدم روزه بخواب مختص بخوابهای عادی
متعارف نیست یا اینکه خواب غیر عادی نیز باشد مثل آنکه دوائی بخورد که بجهت
آن بخواب رود نیز روزه اش صحیح است آنچه معتمد است آنست که هیچ خوابی ضرر
ندارد و آیا اولی ترک خواب است یا نه اقرب اولویت بلکه اولی عدم ترک خواب است
و در اشتراط روزه مستحب باذن پدر خلاف است بعضی قائل شده اند که شرط است
در آن اذن پدر و معتمد نیست که اذن پدر شرط نیست در صحه آن لکن مکروه است

بنابر

بنابر اقرب و اگر منع کنند از روزه آیا روزه صحیح است یا نه اقرب صحت است بلکه ثمره
و آیا والده نیز مثل پدر میباشد یا نه در این اقرب و در نقل است که بدون اذن
او روزه صحیح است لکن مکروه است و اقوی اینست که فرق میان پسر و دختر نیست
پس روزه همراه بدون اذن والدین یا یکی از ایشان مکروه است و اقرب اینست
که حکم پدر و مادر بواسطه میباشد و شرط است در والدین عقل بنابر اقرب و هم
چنین شرط است در ایشان اسلام و ایمان بنابر اقوی و شرط نیست حریت و آزاد
بودن والدین و والد بنابر اقرب و آیا شرط است در ولد بلوغ یا نه آنچه اظهر
است در حالی است که بالغ باشد و بنابراین آیا اولی ارشاد غیر بالغ بدون
اذن والدین یا اولی ترک است در آن اشکالی نیست و اگر یکی از والدین منع
نماید فرزند خود را از روزه بنحویکه تاذی شوند از ترک آن نیز باشد
مثل اینکه بگوید هرگز روزه مستحب مگیر آیا مکروه میباشد روزه او بعد از منع
بنابر مختار و حرام میشود بنابر قول دیگر یا اینکه منع ایشان فایده در
حکم حیات دارد و لیکن کسی را ندیدم که متعرض مسئله شده باشند لکن احتمال
اول در غایت قوت است و تمام اینست و در اینکه باذن کراهت و حرمت بر طرف

میشود بهر نحو که اذن حاصل شود اما قطع برضای ایشان کافیست یا اینکه
اذن لفظی کا ضرورست اقوی اینست که علم برضا کافیست واما مظنه که حاصل
از لفظ نباشد کافی نیست و ثابت میشود اذن بشنیدن و بخبری که افاده قطع
کند بجهة تواتر آن یا بجهة قرینه که افاده قطع کند و بشهادت عدلین
نه بشهادت یک عادل اگرچه با قسم باشد و نه بشهادت زنان مطلقا و نه بغیر از آنچه
مذکور شد از هر چه افاده علم ننماید و اگر اذن حاصل کرد بعد از آن شک
کند در بقای آن حکم به بقای آن میشود بنا بر اقرب و اگر روزه مستحب
واجب شود باجاره و نحو آن اقرب اینست که موقوف باذن والدین نیست و
بر اذن مکروه نیست و در روزه واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر واجب که
باشد و هر چند که بتوانند اذن بگیرد و اگر باذن شروع بروزه کند پس در
بین آن اذن بر طرف شود یا منع کند از آن اقوی آنست که نبودن
بر روزه مکروه نیست نه حرام نیست و اگر با بودن ذخیره در وقت شروع در علم
روزه لی مبنی شد عدم آن ایا فاسد میشود بنا بر مختار بلی نه اقرب
احتمال اول است و اگر بر حقیقت شروع بروزه نماید بنا بر مختار که جایز
باشد

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

میباشد پس اذن حاصل شود کراهة بر طرف میشود و اگر موقوف باشد کفیل رضای
والدین یا لی یا علی ایا مستحب است بنا بر اقرب اجرت و اگر یکی از والدین اذن
دهد و دیگری منع کند اقرب اینست که ترجیح با منع است و اگر یکی امر کند بروزه
اقرب عدم وجوب روزه است و اگر روزه را منع کند کراهة نسبت بانچه
منع کرده ثابت میباشد و اگر یوم الشک بنیت شعبان روزه بگیرد بر حقیقت بنا بر
قول بمنع روزه او مجزی نیست و بنا بر مختار مجزی است با کراهة و کراهتی در نماز
بر حقیقت والدین نمیباشد بنا بر اقرب و در اشتراط روزه مستحب بجهة مهمان
با اذن مهماندار خلاف است اقوی عدم اشتراط است پس روزه اش بدون
اذن صحیح است لکن مکروه است اگر صریحا منع کند بنا بر اقرب و همچنین
صحیح و مکروه است روزه مهماندار بی اذن مهمان بنا بر اقرب و معتبر
در مهمان و مهماندار صدق عرفیست پس اگر متعدد باشند مهمان یا مهماندار
اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب ثبوت کراهت است اگرچه بجهة روزه
صاحب خانه مهمان را حجی لتی در خوردن بهم رسد و شرط نیست
ایمان مهمان و مهماندار بنا بر اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست

بنا بر اقرب و فرقی نیست میان اینکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن
یا هر دو خنثی یا مختلف و اما روزهٔ واجب مثل روزهٔ مستحب نیست اگر
چه ممنوع باشد و بعضی گفته‌اند که اگر در روز وارد شود مهمان مادامیکه
زوال نشده بدون اذن صاحب خانه روزه نمیگیرد و اذن در اینجا
حاصل میشود بآنچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن زن بروزهٔ
مستحب بدون اذن شوهر بنا بر اقوی و شوهر خواه زوجه دائمه باشد و خواه
منقطعه و خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه توقف کرده باشد او را یا نه اگر چه
هنوز بخانهٔ شوهرش نیامده باشد و زنی را که طلاق رجعی داده در عده میباشد
اقرب اینست که شرط نیست در روزه او اذن شوهرش و اما در عدهٔ بائنه
که اشکالی نیست و فرقی نیست میان زوج اینکه مؤمن و عادل باشد یا نه
حر باشد یا نه حاضر باشد یا غایب متصف باشد بعیوبیکه باعث فسخ نکاح
میشود یا نه و اگر زوج صغیر باشد عدم اشتراط اذن او شاید اقرب باشد و اگر
عقد نکاح فضولی باشد از هر دو طرف یا از یکطرف قبل از اجازهٔ آنکه
اجازهٔ او معتبر است موقوف نیست روزه گرفتن زوجه روزهٔ مستحب را

باذن زوج

باذن زوج بنا بر اقوی لکن احوط طلب اذن است زیرا که مسئله محل اشکال است
و آیا روزه زن بی اذن شوهر زیاده بر فساد حرام نیز میباشد مثل
روزهٔ حایض یا اینکه معصیتی بر آن مترتب نمیشود و اگر آنرا حرام دانیم
از گناهان کبیره نمیباشد و اگر مرد را چند زن باشد بعضی را اذن دهد
و بعضی را اذن ندهد همان را که اذن داده روزهٔ او صحیح است و اگر مشتبه
شود که کدام را اذن داده هیچیک نمیتوانند روزه بگیرند مگر باذن تازه
بنا بر احوط و اقوی و اگر زن کسی را وکیل کند در تزویج پس قبل از علم
او باینکه وکیل او را عقد کرد روزهٔ مستحبی بگیرد پس معلوم شود که در حال
روزه بعقد دیگری بوده در صحت روزه اشکال است لکن احتمال صحت در
غایت قوت است ولکن ترک احتیاط نباید و بنا بر مختار تفتیش کردن
از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را بگیرد تا تزویج معلوم
گردد بنا بر اقوی و ظن بتزویج حکم شک دارد ولکن ثابت میشود
تزویج بشهادت عدلین و باستفاضه و شهرتیکه علم از آن حاصل شود
و بشهادت واحد اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادت زنان

اگر علم بهم رسد از آن و اگر علم از اینها بهم نرسد ثابت نمیشود و اگر ظن
مظنه بهم رسد و اگر در اثنای روزه مستحب تزویج نماید در فساد در
روزه اش بجهة تزویج تأمل و در عدم فساد تأمل با موقوف داد ن
آن باذن زوج اشکال واضح است خلاف از قوة نیست و فرقی در
میان اقسام روزه مستحب نیست در اشتراط باذن زوج پس اگر یوم الشک روزه
بگیرد به نیت شعبان با اذن زوج حبس صحیح نیست و اگر بعد معلوم شود که از رمضان
بود واجب است بر او قضای آن و اما روزه واجب پس در آن شرط نیست اذن
شوهر بلکه با منع او میتواند روزه را گرفت خواه وقت آن وسعت داشته باشد
مثل قضای ماه رمضان و کفاره یا نه و صحیح نیست روزه بنده بی اذن سید
بنا بر اشهر و اظهر و قول بصحت ضعیف است ولکن اگر روزه را گرفت زیاده بر فساد
معصیتی بر آن مترتب نمیشود بنا بر اقوی و فرقی در آنچه مذکور شد نیست میان
آنکه آقایش حاضر باشد یا غایب و میان آنکه روزه باعث ضعف او از بجا آوردن
حق مولایش باشد یا نه و فرقی نیست میان کنیز و غلام و میان و مدبر
و مکاتب اگر چه بعضی از آزاد شده بنا بر احوط و اگر سید صغیر باشد که کسی مثل

زوج

زوج صغیره است در بیان زکوة است بدانکه از فرایض عظیمه و واجبات
مؤکده الهی دادن زکوة است و این حقی است که جهة فقرا که پروردگار حکیم در اموال
اغنیا قرار داده که ایشان را از رذایل و خبایث بکلی و جف دنیا پاک نماید
و در کافی از حضرت روایت شده که حق تعالی واجب نفرموده بر این امت چیزی را که شدیدتر
از زکوة بوده باشد و بجهة آن هلاک میشوند عامه خلق از این امت و در حدیث
دیگر از آن حضرت روایت شده که کسی قیراطی از زکوة را منع نماید خواهد مرد یهودی
یا خواهد مرد نصرانی یعنی بر یکی از این دو دین کفر از دنیا میرود و در حدیث
از آن حضرت روایت شده که دو خون است که حلال است ریختن آن در اسلام
از جانب خدا اگر کسی حکم بان نمیکند تا قائم ما قیام نماید که حکم خواهد نمود
و بینه بر آن نمیخواهد یکی کسیکه زنا بکند بزنای محصنه که او را رجم خواهد
نمود و دیگر کسیکه منع زکوة نماید که گردن آنرا میزند و در حدیث دیگر از
حضرت باقر علیه السلام روایت شده که روزی رسول خدا صلعم در مسجد بود که فرمود برخیزید
ای فلان تا پنج نفر را بیرون کردند و فرمودند بیرون روید از مسجد ما و نماز در
آن مکنید زیرا که زکوة نمیدهید و بالجمله آیات و احادیث که بر

که بر منع ترک زکوة وارد شده بسیار است و تاکید در ان بحدیست حتی اینکه از اخبار
بسیار بر می آید که شرط قبول نماز دادن زکوة است و بجهة ترک آن برکتها
رفع برداشته میشود و اموال تلف میشود چنانچه وارد شده که مالی در دریا
و صحرا تلف نمیشود مگر به ندادن زکوة و وارد شده که هیچ حقی از حقوق
الهی منع نمیکند مگر آنکه مثل آنرا در باطل صرف می نماید و اگر در حقیقت
نمائی وبال مانعین زکوة از راه زنان و راه داران عظیم تر میشد زیرا
که ایشان را حقی نیست در قیامت مگر کسی که مال او را گرفته اما مانع زکوة را
از فقراء عالم که خدا اصحاب ایشان را امیدانه خصمی میکنند و دامن او را
میگیرند پس انصاف بده که چنین امر خطیری را باید که چنین در ان مساهله نمایند
که گویا پروردگار عالم واجب نفرموده نیست این مگر از بی تدینی و ضعف دینداری
و دنیه عقوبت است که مال تلف شده و اگر باند وارث او میخورد و او باید جواب
فقرای که با شکمهای گرسنه بسر برده اند بدهد و نظر باینکه آن از عبادات است
و آنرا احکام و حدود است که بدون مراعات آن دادن منشأ ثمر نیست
باید احکام آنرا بداند پس اشاره بجملی از احکام آن میشود در چند فصل

فصل اول

فصل اول شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرطهاست در وجوب
زکوة بر طلا و نقره چند امر دویم نصاب چنانچه خواهد آمد سیم گذشتن یکسال
سکه داشتن پس سکه معامله و بدون اینها زکوة واجب نمیشود پس زکوة نیست
در پارچه و شمش طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهة زیور ریخته حلال باشد
یا حرام و اگر طلا یا نقره سکه دار را داشته باشد و سالی بر آن بگذرد زکوة تعلق
گیرد پس آنرا آب نماید و شمش کند این باعث سقوط زکوة نمیشود بی
اشکال و اگر در اثنای سال چنین کند و مقصودش فرار از زکوة باشد پس زکوة
در آن نیست بی اشکال و همچنین اگر تلف کند آنرا در اثنای سال بفروختن
و بخشیدن و خوردن بقصد فرار از زکوة و عوض از جنس خودش نباشد
و اما اگر ریختن و آب کردن آن و تلف آن بجهة فرار از زکوة باشد یا آنکه
بدهد و عوض از جنس خودش بگیرد و در سقوط زکوة در اینجا خلافست اظهر
و اشهر عدم وجوبست و مراعات احتیاط اولیست و اگر قرض بگیرد
و چیزیکه واجب میشود در آن زکوة و شرایط زکوة در نزد او جمع شود
واجبست برو زکوة و بر قرض دهنده واجب نیست اگر قرض گیرنده بر

بر قرض گیرنده شرط کنند دادن زکوة را براو واگر شرط کنند این را مشهور
علما واجب نمیدانند وفا را وبعضی واجب میدانند وبعضی تفصیل داده اند و
مسئله محل تأمل است وقول مشهور خالی از قوة نیست ومراعات احتیاط
اولیست وبنا براین قول اگر شرطیکه در ضمن عقد قرض کرده است باطل است
ولی آیا عقد نیز فاسد است در آن اشکال است بعضی تصریح بفساد عقد نیز کرده اند
واگر قرض دهنده باذن قرض گیرنده زکوة را ابراء نماید پس ظاهر خلافی نیست
در جواز آن وسقوط آن از قرض گیرنده واما اگر اذن ندهد مقرض نیز زکوة دادن
او ظاهر کلام بعضی اینست که در اینجا شرعا جایز نیست وجایز نیست زکوة در
مال غایب اگر صاحب آن یا وکیل او را ممکن نباشد اخراج بدانکه
سایر احکام زکوة ونصاب آنها را وکثیری از احکام آنها را جناب استاد دام
ظله العالی نوشته اند پس لابد میباشند مقلدین ایشان از آنچه سابقا
ذکر شده در مقدمه رساله در احکام آنها عمل نمایند از رجوع باحتیاط یا بقول مشهور
وبغیر ذلک بآن ترتیبی که مذکور شده وعمده در باب عبادات مالیه معرفت مستحق است
زیرا که چه بسیار است که حقوق مالیه را مردم ادا مینمایند ولکن از آنجا که بجهل آن

نداده اند

نداده اند گویا نداده وباز مشغول الذمه فقراء میباشند ونظر باینکه مردم
فقرا را ملتبس وعاجز ولابه کردن میشناسند در شرع چنین نیست پس
بیان میشود کسانیکه مستحق زکوة وسایر صدقات میباشند
در بیان کسانیکه مستحق زکوة اند بدانکه اشکالی نیست در اینکه از جمله اصناف
مستحقین زکوة فقراء ومساکین اند وفقر ومسکنت باعث استحقاق زکوة
میشود وغنی مانع است ودر غنائیکه باعث منع زکوة میشود خلافست
اظهر اینست که اگر قدرت بر مؤنه سالیانه خود وعیال خود داشته باشد غنی میباشد
ومستحق زکوة نیست پس فقیر کسیست که قدرت بر این نداشته باشد وکسیکه قدرت
داشته باشد بر کسب نمودن آن چیزی که مؤنه او وعیال او در یکسال بوده
باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصنعتی باشد یا بغیر آن واگر کسب او از این قسم
باشد زکوة بر او حلال نیست ومعتبر کسبی است که لایق بحال آنشخص بوده باشد بحسب عادت
از حیثیت جلالت وبزرگی وپستی آنشخص پس صاحبان رفعت را تکلیف نمی
کنند بهیزم فروشی وکناسی وعملگی وزراعت وتصریح کرده اند که اگر کسب او مانع
از تحصیل علم لازم باشد او را جایز است مشغول شدن بعلم وگرفتن زکوة ودر این کلیه

الحکم است بلکه مقتضای تحقیق آنست که اگر آن علم که میخواهد تحصیل نماید علم باصول
دین و لابد از مسائل فروع دین است که بر او واجب است تحصیل آن فوراً اگر اشتغال
بتحصیل آن مانع از تحصیل آن مؤنه است میتواند مشغول شود بآن و اخذ زکوة نماید
و بالجمله هر واجبی که اشتغال ذمه بآن مانع از تحصیل مؤنه باشد و عدم اشتغال بآن
باعث فوت آن واجب شود جایز است در حین اشتغال بآن اخذ زکوة خواه آن
وجوب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالاصاله واجب باشد یا من باب المقدمه
و اما اگر علمی که منع میکند مشغول بودن بآن از تحصیل مؤنه وجوب موسع باشد بنحویکه
ممکن باشد او را تحصیل مؤنه قبل از تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم و تواند جمع نماید
میانه تحصیل مؤنه و تحصیل علم پس هرگاه تحصیل علم را مقدم دارد بر تحصیل مؤنه زمان
تحصیل علم در استحقاق زکوة در این صورت حکم باستحقاق او به ظاهر نباشد بلکه ممکن
قول بجواز دادن زکوة بکسیکه طلب کند علمی از علوم دینیه را خواه بر جهت وجوب باشد
تحصیل او یا استحباب بلکه بر جهت ادعا میشود و جواز دادن آن بکسیکه مشغول اطاعت
الهی باشد بنحویکه در حال آن قدرت بر تحصیل مؤنه نداشته باشد خواه اشتغال
او بآن طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه آن طاعت علم باشد یا نه لکن احوط اینست

کسی

که کسی که قادر بر کسب میباشد ترک نماید اخذ زکوة را اگر چه ظاهر اینست که جایز است اخذ زکوة باشتغال
بطاعت الهی خصوصاً هرگاه مشغول تحصیل علم بوده باشد بنحویکه امید و وصول او بمقصد ازاو بوده باشد
و اگر صاحب کسب را نیابد که او را اجاره فرماید زکوة براو حلال است و اگر در غیر بلدی که در آن او است
تواند تحصیل مؤنه نماید نه در آن بلد پس اگر بحدیست که نمیتواند سفر نماید بسوی آن بلد یا آنکه در سفر
کردن بسوی آن بلد ضرر عظیمی است که عادتاً متحمل آن نمیتوانند شد پس در این بلد میتواند اخذ زکوة
نماید بلا اشکال و اما اگر تواند سفر کند بسوی آن بلدی که در آن تحصیل مؤنه میتواند نمود بدون ضرر
بمحض خواهش نفس ترک کند سفر را پس در استحقاق او در این صورت اشکال است و منع از زکوة شاید
اقرب باشد این در صورتیست که علم دارد بقدرت خود در آن بلد و اگر شک داشته باشد در قدرت
خود در منع او از زکوة اشکال و قول باستحقاق اگر شک در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد وجیه است
و همچنین اگر شک در قدرت در بلدیکه در آنست بهم رسد و اما ظن بثبوت قدرت در این بلد
یا غیر آن مقتضای قاعده اینست که حکم آن نیز مثل حکم شک است و بالجمله احوط منع زکوة است از
کسیکه علم ندارد بعدم قدرت بر مؤنه اگر چه تفصیلی که مذکور شد خالی از قوت نیست اینها در
وقتی است که آن بلدیکه احتمال میدهد قدرت خود را بر کسب معین باشد و اگر معین نباشد مثل
آنکه شک داشته باشد بر قدرت خود بر کسب در بلدی از بلاد پس منع او از زکوة در اینجا مشکل است

بلکه ظاهر عدم منع است در بعضی از صور که آن مشتمل بر مذکور شد و تحقیق اینست که اگر
علم بدارد باینکه نمیتوانند تحصیل مؤنه نمایند لابدست از مراعات آنچه ذکر کردیم مگر اینکه
سفر کردن مستلزم ضرر باشد پس در اینجا اگر در آن بلدی که هست فقیر باشد منع نمیکنند او را
از زکوة و کسیکه صاحب خانه است جایز است دادن زکوة باو و احتیاج او بلکه کفایت
و عدم منع اگر چه غیر آن خانه از برای او ممکن شود به بذل یا اجاره و اگر حاجت او دفع شود بخانه
که قیمت آن کمتر از خانه خودش باشد تکلیف نمیکنند او را بفروختن از خانه و خریدن پست‌تر
از آن اگر خانه که دارد دلیل بر بودن نزد او از مناسب حال او و الا اشکال است و مراعات احتیاط
اولیست و اگر خانه مسکنی زیاده از حاجتش باشد بنحویکه قیمت او زیاد بقدر مؤنه خود و عیالش باشد
و ممکن باشد او را فروختن آن زیادتی به تنهائی در استحقاق او زکوة را اشکال است و اقوی
منع است و شرط است در تحقیق فقر زمین گیر بودن و عفیف بودن از سؤال و کسی که
او را ملکی بقعه باشد اگر زرع نماید آن کفایت بجهة مؤنه سال او بکند غنی است و از جمله فقرا
اخذ زکوة نمیتواند و اگر نه حاصل آن و نه تمام آن و نه ثمن آن یا تمام آن بقدر مؤنه باشد پس فقیر است
و استحقاق زکوة از جهت فقر دارد و اگر او را دینی باشد که وعده آن رسیده باشد یا چیزی
برا او واجب شده باشد بنذر یا بکواة و کفاره او را باشد چیزی که ادا نماید آن دین را

یا واجب

یا واجب برا مستحق زکوة میباشد اگر چه باین محتاج برا او نشسته باشد و فرض اینست در این
که وعده آن طول کرده مبادا اگر صاحبش مطالبه نماید در حینی که او فقیر است بنا بر آن مقدرست
بعید نیست اما اگر دینی داشته باشد که موعد آن زیاده از یک سال است و معتبر ده باشد او را چیزی
که بتواند آنرا ادا نماید و لکن مؤنه بابی خود را قطع نظر از آن دینی داشته باشد اقرب اینست
که مستحق زکوة نمیباشد و بدانکه مرجع در مؤنه عرف میباشد و آنرا ضبطی که تعیینی نمیباشد شرعاً
و علما را نیز در باب زکوة که تعیینی نیست و جماعتی از علما در باب خمس از منافع
مکاسب بعد از وضع مؤنه ذکر کرده اند که از مؤنه میباشد آنچه لایق کسب او میباشد از هدیه
که بجهة دوستان خود یا غیر آن میفرستند و مثل که کوفتن خود میباید و آنچه را صرف در
ضیافت مهمانی میکنند یا صرف در راه حج مستحب یا زیارات و سایر سفرهای عبادت
مینماید یا صرف تزویجی که محتاج بآن است می‌نماید یا بقیمت کنیزی که بجهة خدمت یا بستری
خواهد و خاصه میخرد یا بجهة آن حیوان سواری که بآن محتاج است میخرد یا بادای قرض و حقوق واجب
صرف مینماید یا اینکه ظالم ضرری از او میگیرد یا خود بجهة مصلحت باو میدهد و آنچه علما در آن
باب ذکر کرده اند معتقدست و بنا بر این معتقد اینست که کسیکه قدرت بر این امور مذکوره
یا بعضی از اینها ندارد و یا بعضی و نه بالقول مستحق زکوة میباشد و زکوة را جایز است که باولاد مؤمنین که شیعه

اثنا عشریه باشد بدهند خواه آن طفل شیرخوار باشند یا نه خواه پسر باشد یا دختر خواه
پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش فاسق باشد یا عادل و نمیتوان زکوة باولاد کفار
یا مخالفین یا از فرق شیعه اثنا عشریه داد خواه مادر ایشان مؤمنه باشد یا نه و اگر مادر از
کفار یا از مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة باو میتوان داد و اگر جد از کفار باشد
و پدر از مؤمنین اشکال در جواز دادن زکوة نیست باطفال و اما اگر جد از مؤمنین و پدر
از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة باو اشکالست احوط اجتنابست و اگر مرتد را اولادی
حاصل شود بعد از ارتداد جایز نیست دادن زکوة باو اما طفلی که قبل از ارتداد ازو
حاصل شده در جواز اعطای زکوة اشکالست مقتضای قاعده جوازست و اگر طفل مستحق
غیر ممیز باشد اگر ولی از برای او هست مثل پدر یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند
و الا ایشان را نیابت طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع بجهت او نیست پس بعضی
تصریح کرده اند که آنرا میدهند بکسیکه متوجه امور آن طفل میشود و اهتمام در امر او میکند
مثل مادر او و نحو آن و ظاهر ایشان وجوب آنچه مذکور شد میباشد و شرطست که آن
از اهل امانت و وثوق باشد بنابر احوط بلکه اشتراط آن خالی از قوت نیست و اما
عدالت پس شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد و ولی از برای او باشد پس شکی نیست در جواز دادن
زکوة

زکوة بولی که صرف نماید بجهت او پس او قبول میکند از برای طفل و آیا جایزست که خود آن
طفل ممیز باشد و ولی از برای او باشد پس شکی نیست در جواز دادن زکوة بولی او که
صرف نماید بجهت او پس او قبول میکند از برای طفل و آیا جایزست که بخود آن طفل ممیز بدهند
هرگاه قبول کند در چیزی که جایزست ولی را صرف کردن در آن خلافست و اگر طفل
ممیز را ولی نباشد میتوان داد بکسیکه متوجه امور او هست همچنانچه ظاهر کلام جمعیست
و آیا میتوان بخود طفل داد در این حال یا نه که بعضی با وجود ولی تجویز کرده اند در اینصورت نیز تجویز
کرده اند و اما کسیکه در اینجا منع کرده ندیدیم که در اینجا تجویز کنند و بالجمله طفل ممیز و غیر آن
اگر ولی دارد زکوة را بولی میدهند و اگر نه بکسی که متوجه امور هست اگر اعتمادی باو باشد
و اما بخود ایشان نمیدهند و اگر ولی بجهت او نیست میتوان داد بغیر ولی که صرف نماید در امور او
و اگر چه کسی باشد که متوجه امر او نبود مثل مادر بنابر اقرب و جایزست دادن زکوة بولی مجنون
بجهت او و میتوان داد زکوة را بسفیه اگرچه شرعا ممنوع باشد از تصرف در مال خود و فرقی
نیست میان زکوة فطره و غیر آن در جمیع آنچه گفتیم و از جمله اصناف مستحقین ابن السبیلست
و شکی نیست در اینکه مسافر غریبی که عبور کند بغیر بلد خودش و از بلد خود منقطع شده باشد و
رجوع به بلد خودش او را ممکن نباشد یا ممکن باشد و در این بلد از ابن السبیلست و مستحق

دکوة است دجماعتی مهمان را از ابن السبیل شمرده اند پس اگر مراد از مهمان کسی است که
داخل در تفسیر که مذکور شده باشد پس شکی نیست در ان و اگر مهمان نیست اگرچه غریب و غریب
باشد و غیر محتاج در غیر بلد خودش باشد پس شکی در ضعف آن قول ضعیف نیست و بعضی
گفته اند که کسی که اسباب سفر مهیا کند و اراده آن کرده اگرچه در بلد خودش باشد
از ابن السبیل است پس بنابر این مسافر بودن شرط نیست در ابن السبیل و لکن معتمد در نظر
این است که مسافر بودن شرط است در ابن السبیل بودن و شرط است در سفر ابن السبیل
که سفر معصیت نباشد و الا سهم ابن السبیل را باو نمیتوان داد و لکن شرط نیست که سفر سفر طاعت
باشد بنابر اقوی و آیا باید علم حاصل شود بمباح بودن در سفر او یا بینه بر او اقامه کند
یا کافیست در حکم با باحه سفر بمجرد ادعای او و حمل فعل مسلم بر صحت در ان کافی است
داقرب آنست مگر با ظن بمعصیت بودن سفر او پس مراعات احتیاط اولی است و اگر
مسافر قصد اقامه عشره نماید از ابن السبیل بودن بیرون میرود بنابر اقرب بلکه اگر در
حد اقامه قصد سفر نکند بیرون نشده باشد از آنچه که مسافر میگویند او را زکوة میتوان داد او
و بالجمله معتبر صدق اسم سفر است پس هر کسی را که مسافر میگویند حقیقت زکوة را باو میتوان
داد خواه سفر او باعث قصر در نماز باشد یا نه و خواه مقصد او از سفر اخذ زکوة

باشد یا نه

نباشد یا نه و اگر حقیقت صادق نباشد بر او اسم مسافر متحقق نیست و اگر صدق باشد
اجتناب از دادن زکوة احوط بلکه اجود است و فقر شرط نیست در ابن السبیل بلکه میتواند
باو داد و اگرچه در ولایت خود غنی باشد بلی شرط است عجز از تصرف در اموالش بفروختن
و نحو آن و احوط بلکه اقرب اشتراط عجز از قرض کردن نیز میباشد و اگر ابن السبیل فقیر باشد
از سهم فقرا باو میتوان داد اگرچه عاجز از قرض و تصرف در اموال خود نباشد و شرط
نیست در ابن السبیل که مالک چیزی نباشد بلکه کافیست احتیاج او بمؤنه سفر خواه غنی باشد
خواه فقیر و اگر عاجز نباشد از تصرف در اموال خود بفروختن و نحو آن لکن در ان مشقت
شدید و حرج عظیم باشد مثل آنست که عاجز باشد از آن بنابر اقرب و جایز است دادن
آنچه را محتاج است ابن السبیل باو از مثل خوراک و حیوان و نفقه و صدقه که در بلد غربت
بان محتاج است و غیر اینها خواه اراده برگشتن بسوی اهلش داشته باشد یا نه و کمتر از حاجتش
نیز میتوان داد بنابر اقرب و بعضی منع کرده اند از آن و آن ضعیف است و آیا زیاده از حاجت
او را میتوان داد یا نه از بعضی علما ظاهر میشود جواز آن و تصریح کرده اند بلکه اگر زیاد
آید آنچه را باو داده شد از کفایت حالش بعد از اتمام سفر باید آنرا اگر داده اند از او پس
میگیرند و تحقیق آنست که اگر ابن السبیل محتاج و فقیر باشد مگر در بلدیکه زکوة باو داده اند

پس جایز نیست زیاده از قدر حاجت باو دادن و اگر زیادتر داده باشند باید رد کنند
و باید پس بگیرند بنا بر اقوی و مراد بکفایت آن قدریست که لایق بحال او و ذوی او باشد
اگرچه بکمتر از آن با مشقت و حرج تواند سفر نمود و بنا بر اقرب مرجع در معرفت کفایت
عرف و عادت شرعست و واجب نیست مبادرت کردن ببوی وطن خود هرگاه مقصودش از سفر بر
آمده و بالجمله واجب است برای شخص مقروضی که زکوة را بگیرد و ملک بقدر ضرورت از جمیع جهات
نه آنکه زکوة را بگیرد و ده روز در اینجا و پنج روز در اینجا مشغول باشد و سزاوارست که
نهایت احتیاط را بعمل آورد و اگر فقیر باشد مطلقا حتی در بلد خود وجوب مبادرت برجوع
ببوی وطن دیگر نفی زیاده از حاجت در سفر معلوم بلکه اقرب خلاف آنست و آنچه را
ابن السبیل میگیرد اگر صرف کنند در غیر موقع آن باید برگرداند و شرط نیست در ابن
السبیل اینکه فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقراء باو میتوان داد بنا بر اقرب و اگر
ابن السبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون قسم و بینه بنا بر اصح و تصریح
کرده اند بقبول قول او اگر معروف نباشد بکذب و ادعا نماید تلف شدن   دیگر آنکه از مصارف
زکوة فی سبیل الله است و آنرا سهمیست از زکوة و در تفسیر آن خلافست اظهر و اشهر
آنست که آن عبارتست از هر چیزی که بآن تقرب بخدا توان جست و وجوه بر و از جمله آنست

و میتوان آنرا

دنفقه آنرا مخصوص بمجاهدین و کسانیکه در دیده بانی در سرحد باشند و کسانیکه مشغول اند
بتعلیم امور دین بآنچه مردم میدانند و معتمد قول اول است پس از امور خیریکه باید صرف
زکوة و سامان کفن مرده کافی نیست اگر مؤمن باشد آن مرده کفن دادن و ادای قرض از میت
مؤمن و حج مؤمن و حج کردن و اعانت حجاج و موذن اگر از مؤمنین باشند و بنای مساجد
و تعمیر آنها و رختخواب آنها و تعمیر راهها و اعانت زوار و اعانت محتاجین و بعضی
توسعه بر عیالان را نیز ذکر کرده اند و از آن جمله است اصلاح میان دو نفر دشمنی و بنا
داشتن نظام علم و دین و تعمیر مشاهد و مساجد مشرفه همچنانکه بعضی ذکر کرده اند و عمارت
سقاخانها چنانچه بعضی گفته اند و از آن جمله است جهاد و اعانت مجاهدین و لکن در
این زمان ساقط است و بکار آن نمیباشد دفاع که شرعا رجحان داشته باشد و منحصر نیست
وجوه بر و الدین   بلکه آن بسیار است و شرط نیست که آن بالذات راجح باشد شرعا
بلکه کافیست رجحان اگرچه بالعرض باشد و آیا شرط است در کسیکه صرف میشود باو این
سهم از زکوة اینکه فقیر باشد پس اعانت میشود بکرزوار فقیر و حاج فقیر و ادا میتوان کرد دیگر
دین میت یا حی فقیر و کفن میتوان کرد میت فقیر یا شرط نیست فقر حتی اینکه اگر
تقرب بخدا میتوان جست باعانت زوار و حجاج غیر محتاج و ادای دین و کفن میت غیر فقیر است

پس تقرر شرطیت پس بدرکه ثبت که با آن قائل شویم لکن احوط مراعات قربت
دکسیکه صرف میشود یا این ثبت در او عدالت و بالجمله همین که منتفی شد که نمی
از امور ریست کی تقرب بخدا جسته میشود جایز است صرف این سهم در آن و اگر آن
معنی محقق نشود جایز نیست و اگر ممکن نباشد صرف کردن عین زکوة در سبیل الله
جایز است او را فروختن یا صلح کردن بکسی دیگر که تواند آنرا صرف نمود بنا بر
اقرب بلکه جایز است بالکلیه از صرف کردن عین آن و اگر وجوه غیر متعدد باشد
مخیر است در صرف در جمیع و صرف در بعضی هر یک از این افراد را که خواهد و از بعض ظاهر میشود
اولویت صرف در حق همه جمیع **فصل سیم** در بیان احکام زکوة است و نیت
و خلاف نیست در اینکه زکوة موقوف است بر نیت خواه زکوة فطره باشد خواه غیر آن
و شرط است در نیت قصد قربت و اما نیت وجوب در واجب و استحباب در مستحب
اگر تعیین آن موقوف باشد بر نیت نباشد شرطیت بنا بر اقوی لکن احوط است
و همچنین شرطیت قصد کردن اینکه این از زکوة مال است یا از زکوة فطره اگر تعیین
موقوف بر این نباشد بنا بر اقوی و اگر تعیین موقوف باشد بر نیت وجوب
یا استحباب پس واجب میشود آن نیت و همچنین در تعیین فطره یا زکوة مال اگر

تعیین

بتعیین زکوة موقوف باشد بر این واجب میباشد و شرط نیست ادا و تلفظ به نیت و نیت آن
جنسی که از زکوة بر او واجب شده ضرور نیست پس لازم نیست که نیت کند که این از زکوة گندم است
یا جو و همچنین در غیر اینها و تصریح کرده اند بعضی که مقتضای کلام کسانیکه تعیین جنس را لازم نمی دانند
اینست که فرقی نیست میان آنکه اجناس متعدده در نزد او زکوة بر آنها واجب شده باشد یا نه و میان آنکه از
زکوة نوع از متحد باشد مثل آنکه چهل گوسفند داشته باشد و پنج شتر که در هر دو نصاب یک گوسفند
میباشد یا مختلف باشد مثل آنکه نصابی از طلا مثلا داشته باشد و نصاب دیگر از گوسفند پس هرگاه
اخراج نماید از آنچه بر ذمه او است صحیح است و اگر مالک زکوة را بفقیر دهد او باید نیت کند
و اما اگر وکیل دیگری برای دادن زکوة پس خود در وقت دادن بوکیل نیت کند و وکیل نیز
دادن بفقیر نیت کند صحیح است و اما اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت و وکیل نیت
نکند مثل آنکه بقصد زکوة دهد با نیت صحیح بر او بوکیل و بگوید این را ببره باربابِ زکوة
و بوکیل نگوید از چه بابت است پس در صحت آن زکوة خلاف است و عدم صحت احوط است و اما اگر
عکس باشد که وکیل نیت کند نه مالک مثل آنکه مالک بگوید زکوة مال مرا اخراج کن در زمانیکه مالک
مطلع نبود یا آنکه مالک بگوید تصرف کن در مال من بهر نحو که خواهی پس وکیل زکوة را اخراج
نماید با نیت پس در صحت آن نیز خلاف است و قول بصحت اقرب است و اگر قصد کند آنچه را اخراج

میکند دادن بتحقیق معین میتواند که باو بدهد و بغیر او دهد اما آنکه مستحق اول مالک آن شده باشد اما
افضل دادن باو اولست چنانچه بعضی گفته اند و واجب نیست در اخراج زکوة و دادن بمستحق آنکه مالک خود
مباشر شود و حکم جایز است در آن بنیابت الکل و بعضی از علما وجوب میدانند که در زمان غیبت زکوة را
بمجتهد جامع الشرایط که نایب امام است برسانند و آن احوط است لکن عدم وجوب آن و جواز دادن
مالک بنفسه اقوی است و لکن مستحب است دادن بفقیه بر بعضی و مراد از فقیه مومن کسی است که آنکه مجتهد است
بحسب شرعیه حقوق را اخذ نماید و بنابر مختار مشهور است مالک که زکوة را بدیگری بدهد که او بمستحق
برساند یعنی صرف زکوة از جمله اموریست که صحیح است دران وکالت و قبول تبلیغ توکیل در زکوة صحیح
بلکه صحیح است وکالت در اخراج اگرچه خود مالک اثر اقبض کند که توکیل دهد بنابر اقرب و نیز عدالت وکیل را
شرط نمیدانند و آن احوط است و قبول توکیل در کردن آنچه وکالت بآن تعلق یافته بود معتبر است در زکوة شرط
صحت روزه نیست زکوة فطره و نه زکوة مالی و لیس بی بعضی که کلام بعضی مشعر است باشتراط صحت روزه بدادن فطره
و آن ضعیف است و در صحت وکیل کردن مستحق غیر خود را در اخذ زکوة خلافیست معتمد در نظر صحت است و خمس
نیز مثل زکوة است پس مستحق میتواند وکیل کند دیگری را در اخذ خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر
باینکه آنچه باو داده زکوة است خواه بر ابنا از حق فقیر که بعد از اعلام قبول نمیکند یا نه خواه زکوة فطره باشد
یا غیر آن اما اعلام آن جایز است بنابر اقرب مگر آنکه دران اهانت و ذلت مومن باشد پس احوط ترک

اعلام است

اعلام است و اگر آن مستحق کسی باشد که صاحب عزت باشد جایز است زکوة را برسم هدیه بدهند بقصد زکوة
اما بقصد صله و هدیه جایز نیست و اگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق بسبب ضرورت اضطرار باشد و رفع
اضطرار منحصر در اخذ زکوة باشد جایز نیست او را امتناع از گرفتن آن والا جایز است و لکن احوط عدم
امتناع است تا ممکن باشد و اگر ادای دین و نفقه بر وجه مخصوص باشد در گرفتن زکوة دور نیست حکم بوجوب
گرفتن زکوة بلکه دور نیست وجوب گرفتن در هر جا که موقوف باشد تحصیل واجب مطلق بر آن
و اگر مالک زکوة را بمستحق رسانید مکروه است که دوباره آنرا مالک شود باختیار اما حرام نیست و ظاهر
اینست که جمیع صدقات چنین باشد حتی صدقات مستحبه و لکن حکم کراهت ضعیف نیست و قریب است
در کراهت مالک شدن دو مرتبه میان آنکه بخریدن باشد یا هبه یا صلح یا غیر اینها چون بر عمومی باشد یا غیر اینها
و باکی نیست برگشتن آنچه را بصدقه داده بسوی او بدون اختیار مثل ارث یا خریدن وکیل او
اگر وکالت نامه عموم داشته باشد یا عدم علم وکیل که از صدقه موکل است پس اگر بیع باختیار بسوی او برگشت یا آنکه
آن بر ملک خود مکروه نیست اخراج آن از ملک خود مکروه نیست سایر استعمالات غیر تملک پس اگر فقیر بکه
صدقه را گرفت اذن دهد مالک را در خوردن جایز است بکراهت و کسی در اخراج مثل مالک نیست پس
جایز است او را خریدن آن از مستحق مثل بدون کراهت و مستحق که فقیر است در هیچ جزو نیست جایز است
که باو بدهند از زکوة آنقدر که غنی شود دور نیست دادن نیز اگر یکدفعه باو بدهند اگر فقیر صاحب نیست یکی

کسب شغل وفا بمؤنه سالش نمیکند بلکه وفا به بعض آن میکند آیا جایز است که باو بدهند زیاده از غنی شدن
او یا نه بلکه باید بقدر تتمه مؤنه سال بدهند در آن خلاف است احوط جواز دادن زیاده است و لکن
احوط ترک است و همچنین است کسیکه صاحب کسب باشد لکن بقدر مؤنه سال نداشته باشد فقیر را میدهند باو
چیزی که کمتر از مؤنه سالش باشد جایز است که دو مرتبه باو بدهند بقدری که غنی شود و زیاده از آن نیز
و بالجمله جایز است که مستحق بگیرد زیاده از غنا مطلقا خواه زکوه باشد یا مال و اظهر اینست در عدم وجوب
بسط زکوه به همه اصناف هشتگانه و به همه رسانیدن بلکه میتوانند که بیک صنف بدهند یا بیک نفر از یک صنف
بدهند یا بیک نفر از هر صنفی بدهند و لکن قسمت به همه اصناف میان ایشان افضل است و افضل است که از هر صنفی جماعت
برسانند و مساوی قرار دادن فقرا در قدری که میدهند واجب نیست و بلکه اولی آنست که اهل فضل
را زیادتر بدهند و بعضی تفاوت فقرا را بحسب دیانت و بصیرت و طهارت لازم میدانند و آنچه
معتمد است عدم وجوب است و مستحب است تفضیل کسی که سؤال نمیکند بر کسیکه سؤال کند و همچنین تفضیل خویشان
بر غیر و بعضی گفته‌اند مستحب است تفضیل کسیکه صاحب فقه یا عقل یا ورع یا هجرت در دین باشد
حاجت داشته باشد و اگر فقیه زکوه را از مالک بگیرد واجب نیست دعا کردن او بجهت مالک و بر وکیل نیز
واجب نیست و تصریح کرده‌اند بعضی باستحباب آن بر فقیه و مستحق و دعا بجهت مستحقین مخصوص بلفظ معینی نیست
و اگر مالک زکوه را از بلد خود نقل نماید بغیر آن بلد اجرت نقل بر او میباشد خواه آن نقل واجب باشد

یا جایز

یا جایز و جایز نیست سادات و بنی هاشم را گرفتن زکوه که واجب است در شرع مال الله است از غیر بنی هاشم
و جایز نیست دادن بایشان اگر متمکن از خمس باشند پس شرط است در مستحق زکوه که هاشمی نباشد و اشکالی نیست در اینکه
کسیکه از جانب پدر و مادر یا از پدر تنها منتسب بهاشم باشد از بنی هاشم و سادات حرام است بر او زکوه
و اما اگر از جانب مادر تنها از سادات باشد در حرام بودن زکوه بر او اشکالست اقرب عدم حرمت است
و اقرب عدم حرمت زکوه است بر اولاد مطلب که پسر عبد مناف است و برادر هاشم و عم عبد المطلب است و فرقی
نیست در زکوه که بر بنی هاشم حرامست میان آنکه از حصه فقرا باشد یا از سهم سبیل الله یا غیر اینها از سایر حصه‌های و جایز
آنکه از زکوه مالی باشد یا زکوه فطره و قول اکثر از گرفتن زکوه از حصه عاملین بجهت سایر اصناف جایز است
که هاشمی زکوه را از هاشمی بگیرد خواه دهنده و گیرنده از یک صنف باشند مثل آنکه هر دو از اولاد ابی طالب
باشند یا از دو صنف باشند مثل آنکه یکی از این صنف و دیگری از اولاد عباس عم پیغمبر باشند مثلا و همچنین فرقی
نیست میان آنکه هر دو از پدر و مادر از سادات باشد و اگر زکوه دهنده از جانب مادر از سادات باشد
نه از جانب پدر جایز نیست بگیرد زکوه او را اگر کسی که از جانب پدر از سادات است بنابر اقرب و احوط و محل آنست
هاشمی با وجود خمس و زکوه هاشمی و اگر فتنی هر یک که خواهد و لکن افضل گرفتن خمس است در اینجا و اگر کفایت نکند
او را گرفتن یکی هر دو را میتواند گرفت و جایز است هاشمی را گرفتن زکوه مثل خود کسی بقدر زیاد از غنی بگو بکه
غیر او میگرفت بنابر اقرب و غیر هاشمی را نیز جایز است گرفتن زکوه هاشمی و اگر هاشمی مضطر شود بگوییکه میشد

بر او جایز نشود و جایز است او را اگر فقیر زکوة غیر هاشمی واحوط اینست که زیاده از قدر یکه منه بر او جایز است باو ندهند
و جایز نیست دادن زکوة غیر بنی هاشم به آزاد شده های از بنی هاشم را یا ملحق میشود بزکوة مفروض جمیع صدقات واجبه
پس حلال نیست بر بنی هاشم اگر غنی باشند یا نه یا حکم مختص بزکوة است در ان خلافست و مشهور میان اصحاب است یکی
قول اول درکمال قوت است با آنکه احوط است و از این قبیل شمرده اند صدقه را که نذر کرده باشد یا بعهد بر خود واجب کرده باشد
یا کفاره یا هدی واجب شده باشد و بعضی از این قبیل شمرده اند صدقه که موصی با کرده باشد و در آن اشکال است بلکه اقرب
اینست که این از این قبیل نیست و اگر صدقات واجبه از غیر هاشمی باشد جایز است دادن آن را بهاشمی غیر زکوة واجب و اما
زکوة فطره پس شکی و شبهه نیست در وجوب آن و شرط است دران عقل و بلوغ و حریت و غنی بودن پس بر دیوانه و طفل و
بنده و فقیر واجب نیست و قول بوجوب بر فقیر ضعیف است یا مستحب است بر او اخراج از برای خود و عیال خود و مقتضای از
اخبار و کلام بعضی از علماء ابرار اینست که اگر بر او تنگ باشد صاعی را در میگرداند از عیالش و تصدق مینماید و اگر بعضی از عیالش صغیر باشد
بعضی گفته اند که ولی او تصدق میشود اورا و در آن اشکالست و احوط ترک آنست و در غنایی که موجب وجوب زکوة فطره میشود
خلافست بعضی گفته اند که آنست که مالک باشد نصابی را که دران زکوة واجب میشود یا قیمت آن و بعضی گفته اند آنست که مالک
باشد چیزی را که زکوة در آن واجب است و بعضی گفته اند که مالک باشد قوت سالی خود را بالفعل یا بالقوة و این قول اقوی
لکن مراعات اولیست

تمت



